



# مقدمہ ای بر تاریخ نگاری

تالیف: راجر اسپالڈینگ و کریستوفر پارکر

مترجم: دکتہ محمدتقی ایمان پور





پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# مقدمه‌ای بر تاریخ نگاری

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نوشته

راجر اسپالدینگ

کریستوفر پارکر

ترجمه

دکتر محمدتقی ایمان‌پور



پژوهشکده تاریخ اسلام

پیشکش به تبرستان  
www.tabaristan.ir

مقدمه‌ای بر تاریخ نگاری

تالیف: راجر اسپالدینگ و کریستوفر پارکر

مترجم: دکتر محمدتقی ایمان‌پور

ویراستار: دکتر غلامرضا برهمند

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیر نشر: خلیل قویدل

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ و صحافی: فرارنگ

ردیف انتشار: ۲۵

۸۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است

خیابان ولیعصر<sup>ع</sup>، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، شهروز شرقی، شماره ۹

تلفن: ۲ - ۸۸۶۷۶۸۶۱ - ۸۸۶۷۶۸۶۰. نمابر: ۸۸۶۷۶۸۶۰

web: www.pte.ac.ir

سرشناسه:	اسپالدینگ، راجر، ۱۹۵۴ - م.
عنوان و نام پدیدآور:	مقدمه‌ای بر تاریخ نگاری / نوشته راجر اسپالدینگ، کریستوفر پارکر؛ ترجمه محمدتقی ایمان‌پور.
مشخصات نشر:	تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۱۸۴ ص.
شابک:	978 - 600 - 93472 - 7 - 8
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا
رده بندی کنگره:	۱۳۹۲ م۷/الف/۱۳/د
رده بندی دیویی:	۹۰۷/۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۳۱۵۱۴۹

## سخن اول

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

تاریخ هر امت و جامعه‌ای بیانگر فرهنگ و تمدن آن است. به همین دلیل، علم تاریخ در میان علوم، جایگاهی ویژه یافته است. جامعه اسلامی به عنوان یک امت جهانی، دارای چهارده قرن سابقه تاریخی با ابعاد و عناصری روشن و بدون ابهام است. اهمیت این پیشینه تاریخی و ابعاد گوناگون آن، مانند فرهنگ، تمدن، علوم، اخلاق، فلسفه و هنر و نقش بی‌بدیل آن در تمدن جهان معاصر، تلاش گسترده دانشگاه‌ها و دانشمندان غربی را نیز در راه تحقیق و مطالعه این تاریخ عظیم برانگیخته است؛ تا بدان پایه که معتبرترین منابع و اطلاعات پژوهشی در حوزه‌های گوناگون تاریخ اسلام را در مراکز علمی غرب می‌توان سراغ گرفت.

به رغم توجه ویژه پژوهشگاه‌های دنیای غرب به اسلام، به علت ناتوانی ذاتی آنها از شناخت اسلام ناب و حقیقی - به دلیل عدم دسترسی مستقیم و به دور از تحریف به منابع اصیل، و لاجرم اطلاع محدود پژوهشگران از زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های یک تحقیق علمی جامع، آغاز حرکتی اساسی و همه‌جانبه از سوی دانشمندان اسلامی به منظور تصحیح و تکمیل تلاش‌های گذشته ضروری است. اگر این حرکت، گسترده، غنی و متکی بر پیشرفته‌ترین روش‌های پژوهشی آغاز شود، بی‌شک تغییرات بنیادی در مسیر این‌گونه مطالعات در پژوهشگاه‌های مهم دنیا در زمینه تاریخ اسلام و مسائل مختلف آن دور از دسترس نخواهد بود.

هدف اساسی از تأسیس پژوهشکده تاریخ اسلام - که هم اکنون در آغاز راه است - گام زدن در راه تحقق این آرمان می‌باشد. این پژوهشکده با همت و پیگیری استادان ارزشمند تاریخ اسلام و

رشته‌های پیوسته به آن، آغاز به کار کرده و برای نیل به اهداف مقدس خود، آماده همکاری با همه کسانی است که به این اهداف ایمان دارند. از این رو، پاسخگویی به هزاران پرسش را که در خلال مطالعه ۱۴ قرن تاریخ اسلام مورد توجه خواننده و به خصوص پژوهشگران قرار می‌گیرد، و جهت همت خود قرار داده است. تحقق این مهم با روش‌های گوناگون دنبال می‌شود، که نشر آثار پژوهشی استادان و کارشناسان - به صورت تألیف و یا ترجمه - مانند اثر حاضر، از جمله آنهاست. البته برنامه‌هایی همچون تشکیل کارگاه‌های تخصصی، نشست‌های علمی تخصصی و حمایت از پروژه‌های پژوهشی مورد نیاز، نیز برای تحقق هدف یاد شده در حال پیگیری و اجراء است که ضرورت دارد کیفیت و کمیت آنها افزایش یابد.

این مرکز، هم‌اکنون با شش گروه علمی و زیر نظر شورای علمی فعالیت می‌کند، که ان شاء الله به زودی تعداد آنها به دو برابر افزایش خواهد یافت. از جمله اقدامات کم‌سابقه پژوهشکده، تأسیس دانشنامه جغرافیای تاریخی جهان اسلام است که بزودی اولین مجلد آن عرضه خواهد شد. این دانشنامه با ریاست یکی از استادان در هفت گروه علمی مشغول فعالیت است و هزاران مدخل را - تاکنون - همراه با منابع اصلی آن در پایگاه اینترنتی عرضه کرده است تا دسترسی محققان به منابع را آسان کند.

پژوهشکده تاریخ اسلام به وسیله پایگاه اینترنتی خود با همه پژوهشگران و علاقه‌مندان به مطالعه در سراسر جهان پیوند برقرار می‌کند. این پایگاه، علاوه بر انعکاس همه فعالیت‌های این مرکز علمی، بازتاب‌دهنده فعالیت‌های علمی انجام شده توسط مراکز و اشخاص دیگر در این رشته است. با فعال شدن پایگاه مزبور، دسترسی پژوهندگان به مرکزی جامع و همه‌جانبه، که انعکاس‌دهنده همه آثار موجود در زمینه تاریخ اسلام باشد، میسر خواهد شد.

علاوه بر آن، هم‌اکنون کتابخانه تخصصی (حقیقی و مجازی) فعال است و به تدریج فعال‌تر خواهد شد. از خداوند بزرگ، برای این تلاش و همه تلاشگران در راه حق و حقیقت، آرزوی موفقیت می‌کنم.

سیده‌ادی خامنه‌ای

رئیس پژوهشکده تاریخ اسلام

## فهرست مطالب

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

۹	..... فصل یکم. مقدمه: تاریخ و تاریخ‌نگاری
۱۵	..... فصل دوم. تاریخ علمی
۴۳	..... فصل سوم. درآمیختن با تاریخ‌نگاری
۶۹	..... فصل چهارم. مقاله و تاریخ‌نگاری
۹۵	..... فصل پنجم. جنسیت و تاریخ
۱۲۱	..... فصل ششم. تاریخ‌نگاری و نازی‌ها
۱۴۷	..... فصل هفتم. تاریخ فرهنگی و مارکسیسم
۱۷۳	..... نتیجه‌گیری
۱۷۹	..... نمایه



پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل یکم

### مقدمه: تاریخ و تاریخ‌نگاری

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

هدف این کتاب فراهم کردن شرایط لازم و مناسب برای مطالعه انتقادی نوشته‌های تاریخی است. ما واژه «تاریخ» را دست‌کم در دو مورد به کار می‌بریم: نخست این‌که تاریخ واژه‌ای است که بیشتر برای بیان مفاهیمی در گذشته به کار می‌رود؛ تاریخ همچنین وسیله‌ای است که به‌منظور نوشتن دربارهٔ گذشته - به‌عنوان تاریخ‌نگاری یا توصیف گذشته - مورد استفاده قرار می‌گیرد. لزومی هم ندارد که توصیف گذشته عموماً در قالب واژه‌های چاپی ارائه شود، اما به هر صورت لازم است بدانیم که بین گذشته بدان‌گونه که بوده است و توصیف آن تفاوت وجود دارد. گرچه این نکته ساده به نظر می‌رسد، اما به هر حال ضروری است توجه داشته باشیم که درک رابطهٔ بین این دو مفهوم با دشواری همراه است. چنان‌که اشاره شد، وجود «دست‌کم دو شیوه» و تنوع در کاربردهای گوناگون از واژه «تاریخ» باید برای ما هشدار دهنده باشد. برای مثال، مردم گزارش دربارهٔ مسائل تاریخی را اطلاع بی‌چون و چرا از حقیقت می‌پندارند. همچنین مردم دیگران را به تلاش در «بازنویسی تاریخ»، یعنی کاری که مورخان همواره و در تمام مدت آن را انجام می‌دهند، متهم می‌کنند؛ اتهامی که آنان مطرح می‌کنند، این است که بین حادثهٔ تاریخی، آن‌گونه که اتفاق افتاده است، و توصیفی که از آن ارائه می‌شود، همسانی کامل وجود دارد. همچنین بارها به ما گفته می‌شود: «تاریخ نشان خواهد داد»، یا «تاریخ قضاوت خواهد کرد». این مسئله دلالت بر آن دارد که تاریخ نشان می‌دهد کار چه کسی یا چه چیزی درست است و آنچه را که نادرست است محکوم می‌کند، و این امر خود بیانگر قضاوتی هدفمند و دقیق پس از ارزیابی همهٔ اطلاعات موجود در

دراز مدت است. به خصوص آن که نشان می‌دهد فرد به دنبال توضیح درس بعدی تاریخ، یعنی اصطلاحی عمومی است که «قضاوت تاریخ» نامیده می‌شود. تروتسکی درباره قضاوت تاریخ بسیار سخن گفته است. او نقد «رئی مدودوف» (Roy Medvedev) از استالینیسیم را «اجازه دهید تاریخ قضاوت کند» (Let History Judge) نامید. این مسئله همچنین نشان می‌دهد که رویدادهای تاریخی یا فعالیت‌های بشری در پرتو پیامدهای دراز مدت آن‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و این امر بیشتر دلالت بر آن دارد که روایت‌های تاریخی موضوع‌هایی علت و معلولی‌اند. قضاوت ممکن است بر این اساس استوار باشد که آیا عاملان مسی‌فرضی تاریخ را از نظر قضاوت اخلاقی راجع به انگیزه انجام دادن کار و یا پیامدهای رفتارهایشان به درستی درک کرده‌اند یا خیر؛ زیرا گاهی تفاوت دقیق بین این دو گونه استنباط به درستی مشخص نمی‌شود.

به هر حال، واژه مشهور دیگر، واژه «تاریخی» است که تعیین می‌کند چه چیزی ارزش گزارش کردن دارد، زیرا نشان می‌دهد که نه تنها بعضی از حوادث یا اعمال مهم‌تر از بقیه هستند، بلکه به علاوه، مسئله گزینش، یعنی این که چه حوادث یا اعمالی تاریخی‌اند، نیز امری اساسی است. از سوی دیگر، آیا می‌توان دو واژه (صفت) "Historic" (به معنای تاریخی، تاریخ‌ساز، مهم، برجسته) و "Historical" (به معنای تاریخی، [مربوط به] تاریخ) را به جای یکدیگر به کار برد؛ شاید رویداد خاصی برای نسلی دارای اهمیت تاریخی باشد، در حالی که همان رویداد برای نسل‌های بعدی دارای چنین اهمیتی نباشد. شاید نسل‌های پسین موضوع‌های جدیدی درک کنند که تا آن زمان مورد توجه نسل‌های پیشین واقع نشده است و آنان باید روش‌های نوی برای ابهام‌زدایی از آن موضوع‌ها بیندیشند، این نیز برای مورخان مایه تأسف است که، واژه تاریخ همچنین می‌تواند به همچون رویدادی به‌جای مانده از گذشته، یا مردمی گسسته از زمان حال و متعلق به گذشته مرده، مورد استفاده قرار گیرد؛ چنانکه گفته می‌شود: «این نیز دیگر اکنون تنها یک موضوع تاریخی است». این بدین معناست که ما باید از اندیشیدن درباره یک گذشته مرده که دیگر تأثیر چندانی بر زندگی ما ندارد، فراتر رویم؛ و یا دست کم خویشتن را از آن گذشته برهائیم. در مقابل، اکنون آن اموری که از نظر «تاریخی» مهم هستند، تاریخ محض به شمار می‌آیند. این قبیل کاربردهای علی و معلولی از تاریخ اغلب می‌تواند بر نظریات فلسفی کاملاً پیچیده تاریخی، و مهم‌تر از همه به منظور رفع دغدغه‌های امروزه ما، یعنی مکتب‌های تجربه تاریخی، منطبق شود. برای مثال مایکل اوکشات (Michael Okeshott) فیلسوف، معتقد بود که مورخان مشروعیت آفریدن تجربه‌ای تاریخی را

دارند که در آن به «گذشتهٔ مرده» پرداخته می‌شود؛ یعنی گذشته‌ای که «بی شباهت به امروز» است و «برای خودش» و بدون کاربرد عملی است.<sup>۱</sup> در مقابل این عقیده، مکتب تاریخی ویگ وجود دارد که مقدم بر مکتب اوکشات است؛ همان که به درستی آن را مکتب تاریخی می‌دانست. او تاریخ را سرگذشتی از توسعهٔ مداوم می‌داند که زمان حاضر را توضیح می‌دهد.<sup>۲</sup> این دیدگاه رو به پیشرفت از تاریخ به عنوان داشتن درک «مبالغه آمیزی از تداوم تاریخ» توصیف شده است که منجر به دیدگاه «حال گرایی» می‌شود؛ بدین معنی که هدف گذشته، بیش از این که به عنوان وجودی مستقل مطرح باشد، به دنبال داشتن سهمی در زمان حاضر است.

بنابراین، ما نباید با فرض این که وظیفهٔ ما به سادگی به معنای جدا کردن گذشته از گدیم از کاه (صالح از ناصح) است، وارد مطالعهٔ تاریخ‌نگاری شویم و در مورد مورخان حاضر نیز، با مدنظر قرار دادن این که چه کسانی توصیف‌هایشان از گذشته با آنچه که به‌راستی در گذشته اتفاق افتاده است به خوبی تطبیق می‌کند، به جدا کردن نیک از بد بپردازیم. ما البته باید به آن به عنوان یک هدف آرمانی متعهد بمانیم؛ اما چنین دستاوردی آمیخته با مشکلات و کاری غیر ممکن است، و در واقع بنابر نظر گروهی جنجالی و با نفوذ از پست مدرنیست‌ها کاری بی‌اعتبار به‌شمار می‌آید!<sup>۳</sup> از سوی دیگر، ما تنها تاریخ‌نگاری را در اختیار داریم، نه خود گذشته را؛ زیرا با تعریفی که از گذشته وجود دارد، امری سپری شده محسوب می‌شود. اکثر مورخان درگیر کار، بلافاصله با ادعای این که ما هنوز در زمان حاضر شواهد تاریخی را در دست داریم، به این گفته عکس‌العمل نشان می‌دهند. آنان مدعی هستند که گزارش‌هایی بدون تأمل داریم که بر کاغذ یا پوست نوشته شده‌اند؛ یا گزارش‌هایی از قوانین، وصیت‌نامه‌ها یا صورت جلسات دادگاه‌ها وجود دارد؛ یا مصنوعاتی که توسط باستان‌شناسان کشف می‌شوند؛ یا سازه‌های به جای ماندهٔ میدانی که هنوز در چشم‌اندازها

1 M. Oakeshott (1996), *Experience and its Modes*, Cambridge University Press, pp.106-111.

۲ یادگار کلاسیک مکتب ویگ، کتاب دلبلیو، استابز، تحت عنوان زیر است:

W. Stubbs (1873), *The Constitutional History of England in its Origin and Development*, Clarendon Press.

برای خلاصه‌ای از رویکرد استابز، نگاه کنید به «پیش‌گفتار» و به «خلاصه‌ای از تاریخ مشروطیت ملت انگلستان تا زمان ادوارد اول»، در کتاب او تحت عنوان:

W. Stubbs (1895), *Select Charters and Other Illustrations of English Constitutional History from the Earliest Times to the Reign of Edward the First*, Clarendon Press, 8<sup>th</sup> edn, pp. V-vi, 1-51.

3 P.B. M. Blass, *Continuity and Anachronism: Parliamentary and Constitutional Development in Whig Historiography and in the Anti-Whig Reaction between 1890 and 1930*, Nijhoff, pp. 23-26.

۴ اثر کیت جنکینز به‌طور منطقی می‌تواند به عنوان یک کار شدیداً پست مدرن توصیف شود. به عنوان مثال، رک: K. Jenkins (1999), *Why History?* Routledge.

وجود دارد؛ یا چیزهای دیگری از این قبیل. این البته صحیح است، اما آن‌ها به طور مستقیم با ما صحبت نمی‌کنند، بلکه باید مورد تفسیر قرار بگیرند. آن‌ها به خودی خود و به تنهایی دارای هیچ مفهومی تاریخ نیستند؛ آن‌ها خود گذشته نیستند؛ هم در مفهوم مجموعه حقایق تجربی که به خودی خود سخن گویند، و هم در مفهومی تخیلی از گذشته که به‌طور مستقیم و بر اساس تصورات تاریخی ما سخن بگویند. تاریخ در مفهوم تاریخ‌نگاری ساخته‌ماست، نه ساخته‌افرادی که در گذشته بوده‌اند و نه مولود گزارش‌هایی که کارهای آنان را ثبت کرده‌اند. برخلاف کاربرد همگانی آن، تاریخ مستقیماً با ما سخن نمی‌گوید، حتی اگر آن منبع، سندی شفاهی باشد.

بنابراین، لازم است که ما درباره‌ی مورخانی که تاریخ را می‌سازند، به مطالعه بپردازیم. اما نمی‌توانیم افراد را به تنهایی مطالعه کنیم. برای نزدیک شدن به گذشته راهایی وجود دارد: بعضی وقت‌ها مکتب‌های مشخص و تعریف‌شده (self-defining) تاریخ‌نگاری وجود دارد که خودشان تاریخ‌مندی و لازم است که ما نسبت به آن‌ها آگاهی داشته باشیم. به هر حال، ضرورتی ندارد که ما خود را به نظریه‌ی ناسودمند نسبی‌گرایی وابسته کنیم، یا صرفاً مورخی را در جایگاه خاصی از ذهن‌مان قرار دهیم، یا خود را به کار خاصی از تاریخ‌نگاری در یک دوره یا یک کشور خاص محدود کنیم. نباید تفسیری را بر اساس پیش‌داوری و یا ذائقه‌ی خودمان - یعنی داستان را آن‌گونه که دوست داریم - برگزینیم. برخی از مورخان پژوهشگر وظیفه‌شناس‌تر از دیگران هستند، آنان در بحث‌هایشان دقیق‌تر، آزموده‌تر و شفاف‌تر هستند. بسیاری از افراد به عمد بحث‌های دنباله‌داری را آغاز می‌کنند؛ شاید به منظور این که از یک متحد و یا استاد خود حمایت کنند، و یا این که رقیبی را به چالش بکشانند. در این صورت رقابت‌ها و خصومت‌هایی به‌وجود می‌آید. تصور می‌شود برخی به عمد تحریک‌آمیز سخن می‌گویند، تا شهرت و اعتباری کسب کنند. بعضی طرح‌هایی در معرفی دوره‌ی خاصی (career-defining) در دست دارند. برخی از نظر روش‌شناسی روشن و صریح هستند؛ بعضی دیگر خواننده را به فکر فرو می‌برند و او را به خود و می‌گذارند. این کار کمک می‌کند که اطلاعاتی درباره‌ی موضوع‌هایی کسب کنیم. بحث‌های کمی وجود دارد که با پیروزی قاطع به سرانجام برسد، بلکه گاه به گاه ما شاهد آشکار شدن اشکال‌های مخربی در روش‌ها، مفهوم‌ها و یا یافته‌های تحقیقی در یک نوشته مؤثر و ارزشمند هستیم. اکثر بحث‌ها، به دلیل تغییر در وضعیت ارجاعات و از دست دادن مخاطبان، از جمله نقادان و ویراستاران، کم‌رنگ می‌شوند. ظاهراً مطالعه‌ی تاریخی ظرفیتی پایان‌ناپذیر برای ادامه دادن و توسعه‌ی حوزه‌های مورد علاقه‌ی جدید

دارد، نه لزوماً به دلیل کشف اسناد جدید، بلکه به سبب آن که تاریخ‌نگاری محصول جامعه امروز است که مدام در حال تغییر است. یک نمونه کلاسیک، توسعه تاریخ زنان است که اسناد و مدارک آن همیشه وجود داشته است، اما مورخان مجبور شدند برای دیدن آن‌ها تصمیم بگیرند. گذشته خودش نمی‌تواند از ما بخواهد که آن را بشناسیم، بلکه همانا ما هستیم که باید تصمیم بگیریم که آن را بشناسیم. در روش‌شناسی ممکن است اشتباه‌هایی اتفاق بیفتد و یا سبک‌های آن تغییر یابد. برای مثال، تحت تأثیر علوم اجتماعی فراگیر، مورخان در سال‌های میانی سده بیستم در مرحله‌ای به دنبال «الگو»هایی نظیر انقلاب، دیکتاتوری و نظایر آن<sup>۱</sup> رفتند و طرح‌های خلاف واقعیت (مانند اگر در تاریخ) را با استفاده از فنون آماری ظاهرآ سنجیده، که باریه کارگیری رایانه‌های جدید امکان‌پذیر می‌شد، توسعه دادند.<sup>۲</sup> در فضای بدبینانه‌ی پسا مدرنیسم این روش‌ها دیگر متداول نیستند.

ما نمی‌توانیم برخی از نمونه‌های فلسفی و همچنین مسایل کلی تاریخ‌نگاری برخاسته از این دیدگاه‌ها را نادیده بگیریم؛ اما مورخان افرادی واقع‌بین هستند و ما علاقه‌مند هستیم به جای نظریه‌های کلی، نمونه‌های قطعی و مشخص را مد نظر قرار دهیم؛ بنابراین، تلاش خواهیم کرد که این کار را با ذکر مثال‌هایی انجام دهیم. برای این منظور در فصل دوم، به حرفه تاریخ و جانبداری در تاریخ و سنت‌های آن نگاهی می‌اندازیم. در این فصل، تفسیر مکتب ویگ از تاریخ برگزیده شده است، تا روابط بین تاریخ‌نگاری و فرهنگ متداول را، به دلیل نقش عمده‌ای که حرفه تاریخ در این دوره بر اثر تداوم محبوبیت و تأثیر سیاسی که در انگلستان داشت، روشن سازد. به‌علاوه، انتقاداتی که تأثیر مکتب ویگ را در محافل علمی از بین برد، نشان‌دهنده «عینیت‌گرایی» حرفه‌ای است که باعث جابه‌جایی آن شد و متعاقباً توسط رویکردهای نسبی‌گرایانه به چالش کشیده شد. این فصل با ارزیابی جدیدترین مباحث میان به اصطلاح سنت‌گرایانه و موقعیت‌های

۱ برای نفوذ نظریه اجتماعی، رک:

P. Burk (1992), *History and Social Theory*, Polity Press, pp. 28-33.

برای یک موقعیت عکس آن در رابطه با انقلاب فرانسه، رک:

A. Cobban (1964), *The Social Interpretation of the French Revolution*, Cambridge University Press, pp. 8-14.

۲ مشهورترین یا از نظر بعضی رسواترین نمونه آن W. Fogel and S. L. Engerman (1995), *Time in the Cross*, Norton است که چاپ اول آن در سال ۱۹۷۴ به انتشار یافت. برای خلاصه‌ای از مقدمه درباره موضوع و نقش فوگل در آن، رک:

M. Bentley (ed) (1997), *Companion to Historiography*, Routledge, pp.483-487; R. J. Evans, In *Defence of History*7, pp.37-44.

متنوع پست مدرن خاتمه می‌یابد.

برای این که زمینه را فراهم کنیم که در دانش تاریخی چه چیزهایی باید مورد ارزیابی قرار گیرد، در فصل سوم به راهنمایی مطالعه متن‌های تاریخ‌نگاری می‌پردازیم و روابط بین «حقایق» و «نظریه‌ها» و «داستان بزرگ» و «علیت» را بررسی می‌کنیم. نمونه‌ها شامل مبحث‌های تجربه‌گرایی - مارکسیسم در انقلاب فرانسه، طبقه و تاریخ اجتماعی انگلستان، و جایگاه جهانی امپریالیسم (سرمایه‌داری جهانی) هستند. ضروری است که دانشجویان نخست به مطالعه بپردازند و سپس مطالب را بنویسند. بنابراین، در فصل چهارم، برای نوشتن تاریخ علمی در سطح کارشناسی و مهارت‌های مورد نیاز آن راهنمایی‌هایی می‌کنیم و آن‌ها را با کاربردهای غیر علمی تاریخ می‌سنجیم. فصل‌های پنجم، ششم و هفتم، سه موضوع کلیدی تاریخ‌نگاری را شامل می‌شوند که به خودی خود مهم و در همان حال روشن‌کننده موضوع‌هایی هستند که در جاهای دیگر این کتاب مطرح شده‌اند: دو مورد از آن‌ها اساسی و ریشه‌ای هستند: «جنسیت و تاریخ» و «تاریخ فرهنگی»، زیرا آن‌ها تا حد زیادی به مسائل ریشه‌ای می‌پردازند که به‌طور عمده، سیاسی و سپس اقتصادی و دارای جذابیت‌های اساسی تاریخ‌نگاری‌اند. بحث «نازیسم و تاریخ‌نگاری» نگاهی به جذابیت منحصر به فرد این عنوان دارد؛ در کنار آن به مطالعه موضوع هولوکاست می‌پردازد که توسط تاریخ‌نگاری علمی و عمومی انجام شده است. سرانجام، در فصل هشتم ما خطوط کلی و عمده پیشرفت‌های انجام شده در تاریخ‌نگاری انگلستان را خلاصه می‌کنیم، ارتباط بین آن پیشرفت‌ها و آثار علمی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و با نمونه‌ای از اهمیت تداوم تاریخی بحث را به پایان می‌رسانیم. هر فصل، راهنمایی‌هایی برای مطالعه بیشتر را نیز شامل می‌گردد.

## فصل دوم تاریخ علمی

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

### مقدمه

در دهه ۱۹۹۰ و آغازهای دهه نخست سده بیستم دو مسئله ظاهراً متناقض برای تاریخ اتفاق افتاد. تعداد دانشجویانی که در مدرسه‌های تاریخ مطالعه می‌کردند رو به کاهش رفت (اگرچه تعداد دانشجویانی که در دانشگاه‌ها تاریخ می‌خواندند کم نشد)، این در حالی بود که جنبه‌های دیگر تاریخ یکباره به شدت رونق یافت. تاریخ در تلویزیون، زندگی‌نامه نویسی‌های عامه پسند و شاید بالاتر از همه این‌ها، تاریخ خانوادگی به سطح بی‌سابقه‌ای از جذابیت رسید. نظریه‌های زیادی برای توضیح این پدیده‌ها معرفی شد. برای مثال، تاریخ خانوادگی، به عنوان تلاشی برای ارتباط با گذشته مطرح شد تا به شناسایی ریشه‌هایی بپردازد که در دنیایی بی‌هویت به شکل فزاینده‌ای به سوی فرد گرایی می‌رفت. مورد یاد شده با دیگر اشکال علاقه به گذشته متفاوت بود، زیرا تاریخ خانوادگی از آن گونه علاقه‌های غیرارادی مانند علاقه به احزاب نبود؛ لذا این رشته به پژوهش تاریخی نیاز داشت. پژوهشگران تاریخ خانوادگی، البته نه مورخان حرفه‌ای، در استفاده از آرشیو (بایگانی)‌های استانی چیره دست هستند. بیشتر اطلاعات مورد استفاده مورخان تاریخ خانوادگی به صورت الکترونیکی، به عنوان مثال در شکل اطلاعات سرشماری‌های سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۹۰۱ میلادی، و تصویرهایی از وصیت‌نامه‌ها تا سال ۱۸۵۸ میلادی در دسترس وجود دارد. این عدم گرایش به تاریخ در دبیرستان‌ها و در دوره آخر دانشکده‌ها در مقایسه با شیوه مطالعه تاریخی رسمی‌تر که با مخاطبان بیشتری ارتباط دارد، ممکن است غیر طبیعی و بیانگر نقصان در آن نباشد؛ برای توضیح



آن باید به دنیایی فراتر از دنیای تاریخ‌نگاری نگرست، و آن ممکن است ناشی از فشارهایی باشد که در برنامه آموزشی از جمله فشار رسمی برای گام برداشتن در مسیر شغلی و استقبال از موضوع‌های جدید وجود دارد. به هر حال، اگرچه در زمان نگارش این کتاب آمار نشان می‌دهد که تمایل رو به کاهش نسبت به تاریخ متوقف شده است و این عدم تمایل به تاریخ در دانشگاه‌ها هرگز آشکار نشد، اما این مسئله باعث به وجود آمدن این پرسش شد که «تاریخ علمی» دقیقاً چیست و تا چه حد با نیازها و علائق جامعه ارتباط دارد.

### ظهور تاریخ علمی

تاریخ علمی، آن گونه که ما آن را می‌شناسیم، یعنی تاریخی که در مؤسسه‌های علمی نظیر دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، و در حد زیادی توسط دانشگاهیان برای دانشجویان نوشته شده است، پدیده‌ای کاملاً جدید است. پیش از سده نوزدهم میلادی تاریخ به عنوان موضوعی جداگانه به دانشجویان تدریس نمی‌شد. بر مراز آموزش آموزش به سبک قدیم حاکم بود؛ از این رو، برای کسب مدرک تحصیلی تنها تاریخی که باید مطالعه می‌شد تاریخ یونان و روم باستان بودند. شمار اندکی از مورخان مشهور وجود داشتند که خارج از دانشگاه‌ها کار می‌کردند و آثاری برای مخاطبان غیر دانشگاهی تولید می‌کردند که تا امروزه به یاد مانده است. شاید مشهورترین این آثار کتاب ظهور و سقوط امپراتوری روم (*Decline and Fall of the Roman Empire*) نوشته گیبون (Gibbon) باشد، که هنوز هم گاه به گاه در کنار کتاب مقدس و کتاب شکسپیر سفارش داده می‌شد تا افراد آن را «در تنهایی خود و در جزایر دور افتاده» با خود همراه داشته باشند؛ چنان که بیان کلاسیک اندیشه‌های «عصر روشنگری» سده نوزدهم میلادی، هنوز هم تاریخ نهایی مهم‌ترین رویداد در تاریخ غربی بود. این مسئله ما را وادار می‌کند که مطرح کنیم، به محض این که که تاریخ «آکادمیک» شد و بیانی اندیشمندانه و حرفه‌ای به خود گرفت و در نتیجه واقع‌نگرایانه گردید، تاریخ‌نگاری ارزش خود را به عنوان تفسیر تاریخ و همچنین داشتن اعتبار ادبی به دست آورد؛ اما در هر حال در تفسیر تاریخی مقوله‌ای به نام آخرین تفسیر وجود نداشت. خیلی مانده بود تا به آنجا برسد. افراد بدبین (کلیون) ممکن است حتی بگویند که تاریخ علمی بدون این که شرایط علمی جدید را کسب کند، اعتبار ادبی خود را نیز از دست داد؛ اما این مسئله بسیار غیر واقعی است؛ زیرا شمار زیادی از نویسندگان صاحب سبک در چارچوب‌های علمی مطالب فراوانی نوشتند.

به طور کلی گرایش به سوی تاریخ علمی از دانشگاه‌های آلمان آغاز شد و مشهورترین چهره آن شخصی به نام لئوپولد فون رانکه (Leopold von Ranke) (۱۷۹۵-۱۸۸۶م) بود.<sup>۱</sup> رانکه کار استفاده از منابع آرشیوی را ابداع نکرد، اما او از مشهورترین و با نفوذترین مورخان نسل یا نوع جدید بود که کارش مبتنی بر علم بود؛ او در دانشگاه برلین کسی بود که می‌خواست رشته معتبر علمی تاریخ را تأسیس کند. رانکه معتقد بود که تنها از طریق تحقیق است که مورخان می‌توانند به دریافتی واقعی از گذشته برسند. در شیوه تاریخ‌نگاری او بررسی انتقادی منابع بسیار اساس و تعیین کننده بود، تا از این طریق، برای مثال، بتوان انگیزه‌های نویسنده یک سند و همچنین وضعیت و درستی سند را روشن کرد. وی تا حد مطلوب می‌خواست نوشته‌های تاریخی واقع‌نگرانه باشند. او اغلب در این زمینه اصطلاحات «علمی» را برای آن به کار می‌برد. رانکه معتقد بود به جای این که زمان حال را توضیح دهیم، باید سعی شود در مورد گذشته مطالب درست ارائه گردد؛ و به جای طرح نظریه درباره جریان تاریخ، باید بر روی هدف‌های خاصی از موضوع تحت بررسی، تمرکز صورت گیرد. این رویکرد گاهی تحت عنوان «تاریخ‌گرایی» (historism) یا «تاریخ‌نگری» (historicism) شناخته می‌شود؛ اصلاحاتی که در فصل سوم با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار گرفته است.

رانکه تاریخ را پادزهر فلسفه تاریخ می‌دانست. اما این نیز صلاحیت عمده وی به شمار می‌آید که او، مانند بسیاری از هم عصرانش، از جمله فیلسوف آلمانی هگل (Hegel)، دولت را عنصر تشکیل دهنده تاریخ جدید به حساب می‌آورد. دولت پروس به روشنی دولت آرمانی او بود، و پیدایش تعادل قدرت در دولت‌های بزرگ اروپایی پس از شکست ناپلئون، نظام آرمانی بین‌المللی او محسوب می‌شد. البته او فرزند زمان خودش و همچنین پیشگام مورخان علمی بود. به نظر می‌رسد همین امر واقع‌گرایی در تاریخ او را پررنگ‌تر نمود.<sup>۲</sup> به هر حال، مورخ بریتانیایی جی. پی. گوچ (G.P. Gooch) رانکه را «استاد همه ما» خطاب می‌کرد و او را یک واقع‌گرا می‌نامید که

۱ برای دستیابی به خلاصه‌ای از گزارش‌هایی راجع به شخصیت رانکه، نگاه ر.ک:

R. J. Evans (1997), *In Defence of History*, Granta Books, pp. 15-23; M. Bently (ed) (1997), *Companion of Historiography*, Routledge, pp.406-408, 419-423.

برای پیگیری و بررسی موضوع به شکل عمیق‌تر آن ر.ک:

G. G. Iggers (1983), *The German Conception of History*, Wesleyan University Press, L. Von Ranke (1973), *The Theory and Practice of History*, Bobbs-Merrill.

2 Iggers, *ibid*, pp.63-89.

دارای انگیزهٔ کاملاً حرفه‌ای و به دور از ملاحظات و مسائل سیاسی بوده است.<sup>۱</sup> به‌طور کلی، شهرت رانکه در خارج، به دلیل پژوهش علمی او بود؛ از این رو، به‌خصوص در ایالات متحده، او را به غلط یک حقیقت‌گرای بدون نظریه معرفی کردند.<sup>۲</sup> این مسئله کاملاً به صورت امری عمومی درآمده است که رانکه را یک اثبات‌گرا معرفی کنند.

از آنجایی که از اصطلاح «اثبات‌گرایی» برداشت‌های نادرست زیادی صورت گرفته، لازم است در اینجا به موضوع توسعهٔ تاریخ‌نگاری جدید بپردازیم. می‌توان امتیاز توسعهٔ استفاده از این اصطلاح را به متفکر فرانسوی، آگوست کنت (Auguste Comte) داد؛ هر چند چندین شخصیت دیگر سدهٔ نوزدهم میلادی نیز تلقی و برداشت‌های مشابهی از آن داشتند و این مفهوم را به کار می‌بردند. کنت معتقد بود که دانش واقعی فقط دانش علمی است و دانش علمی می‌تواند همچون استنتاج از مشاهده، و در جایی که ممکن باشد، استنتاج از تجربه نیز تعریف شود. با داشتن نمونه‌های فراوان می‌توان قانون‌های کلی استنتاج کرد. او معتقد بود این مسئله که علوم طبیعی تا کنون چگونه عمل کرده است، می‌تواند برای بشر یا برای قانون‌های اجتماعی همان امر دنبال شود.<sup>۳</sup> بنابراین، چون کنت ادعا کرده است، می‌توان بر آن اساس او را بنیان‌گذار قانون‌های علوم اجتماعی شناخت. از این رو، اگر قرار است تاریخ شاخهٔ مناسبی از دانش باشد، آن شاخه علم استقرایی است. پس از مشاهده‌های اثبات‌گرایانه، تاریخ آنچه را که ما تجربه‌گرایی می‌خوانیم نیز شامل می‌شود. شیوهٔ تجربه‌گرایی، برای کسب دانش از ادراکات حسی استفاده می‌کند و در برابر، از درون‌نگری یا به کارگیری استدلال برای استفاده از اصول اخلاقی و یا ایمانی، دوری می‌جوید. تاریخ معمولاً به عنوان شیوهٔ فهم عمومی شناخته می‌شود و مورخان دوست دارند شیوهٔ پژوهشی رانکه برای اسناد را به عنوان تجربه‌گرایی معرفی کنند. به هر حال، گرایش نادرستی برای در هم آمیختن اصطلاحات «تجربه‌گرایی» و «اثبات‌گرایی» وجود دارد که در آن نقش استدلال استقرایی و قانون‌گذاری در اثبات‌گرایی نادیده گرفته می‌شود. در فرانسه افتخار میهن‌پرستانه‌ای در مورد کنت وجود داشت و منجر به این شد که مورخان فرانسوی خودشان را طرفداران رانکه و کنت

1 G. P. Gooch (1952), *History and Historians in the Nineteenth Century*, Longmans, pp.73, 96-97;

کتاب تاریخ و مورخان در سدهٔ نوزدهم میلادی، نخست در سال ۱۹۱۳ به چاپ رسید و ارائه‌کنندهٔ دیدگاه‌های

رانکه بود.

2 Iggers, *ibid*, pp. 63-65.

3 A. Comte (1998), *The Essential Writings: Auguste Comte and Positivism*, ed. G. Lenger, Transaction Publishers, pp.71-72, 75, 195-197.

بدانند؛<sup>۱</sup> در حالی که بین این دو هیچ ارتباطی که مورد تأیید یکی از آنها باشد وجود نداشت؛ زیرا رانکه به مجرد بودن رویداد تاریخی معتقد بود و از تعمیم دادن رویدادها اجتناب می کرد و هرگز برای تاریخ به دنبال مطرح کردن و برقراری قانون های کلی نبود.<sup>۲</sup> در بریتانیا به هر حال مورخان، به ویژه آن هایی که تاریخ را به عنوان موضوعی علمی قبول داشتند، عموماً با اثبات گرایی مخالف بودند. آنان احساس می کردند هر کوششی برای برقراری نظم و قانون در رفتارهای بشری، به این معنی است که شرایط خاص ممکن است تعیین کننده کارهای بشر باشد، و در این صورت اراده و آزادی بشر به چالش کشیده می شود؛ لذا آنان در عمل این تفکر را برای بشر توهین آمیز می دانستند؛ خصوصاً که در این زمان نهاد علمی حاکم در کشور یعنی کلیسای انگلیکان، معتقد بود آنچه تاریخ در عمل نشان می دهد، حاکمیت قوانین خداوندی است، نه قوانین بشری.<sup>۳</sup> این پاسخ سستی مورخان به هر تلاشی برای نشان دادن الگوهایی از رفتارهای بشری یا وجود سازمان و نظم اصولی در ورای توسعه بشری بود. هر چند این پاسخ ریشه در اندیشه دینی سده نوزدهم میلادی داشت، اما در این دوره به عنوان یکی از ویژگی های تاریخ حرفه ای نیز در آمد.<sup>۴</sup>

به هر حال، مورخان بریتانیایی به گونه ای ویژگی های حرفه ای را به کندی و با بی میلی کسب کردند. تا پایان سده نوزدهم میلادی این مسئله ادامه داشت و پس از آن است که واقعاً می توان از تلقی تاریخ حرفه ای در انگلستان سخن به میان آورد. ترکیب دو عامل باعث به تأخیر افتادن جریان حرفه ای و تخصصی شدن تاریخ در انگلستان شده بود: مسئله نخست وجود سنت های اکسبریج (Oxbridge) درباره تعلیم و تربیت نجیب زادگان مرد بود که آنان را برای نقش اجرایی در جامعه آماده می کرد؛ و سپس تا حدودی تمایلات جاه طلبانه تری وجود داشت که افراد بلند پرواز و به خصوص رهبرای سیاسی بعد را به طور محترمانه آموزش دهند، زیرا تاریخ به ویژه برای آنان مفید بود.<sup>۵</sup> به هر حال، با آغاز سده بیستم میلادی تاریخ به عنوان یک رشته دانشگاهی نه تنها در آکسفورد و کمبریج مطرح شد، بلکه دانشگاه های جدیدی مانند منچستر و حتی اسکاتلند نیز،

1 W. R. Keylor (1975), *Academy and Community: The Foundation of the French Historical Profession*, Harvard University Press.

2 Iggers, *ibid*, p.78.

3 C. Parker (1990), *The English Historical Tradition since 1850*, John Donald, pp. 20-40; C. Parker (1983), 'English Historians and the opposition to Positivism', *History and Theory*, Xxii, pp. 120-145.

4 C. Parker, *The English Historical Tradition since 1850*, pp83-101.

5 C. Parker (1976), 'The Development in History Courses in British Universities, 19850-1975', *MA Dissertation, Exeter University*, pp. 25-52.

سرانجام تاریخ را به عنوان موضوع جدید دانشگاهی پذیرفتند. آن‌ها از آن پس دانشجویانی را در دوره کارشناسی آموزش می‌دادند؛ اما برای دوره‌های مطالعات تکمیلی تاریخ، در دانشگاه‌های بریتانیا هنوز گروه‌های تخصصی وجود نداشت؛ بنابراین برای آموزش واقعی تاریخ و مورخ شدن باید به آلمان می‌رفتند. نخستین مجله‌های تخصصی، مانند مجله بررسی‌های تاریخی انگلیس (*English Historical Review*)، برای چاپ مقالات تخصصی، بدون پرداخت امتیاز مالی، بنیاد نهاد شد. انجمن سلطنتی تاریخ، تشکیلات تخصصی را به وجود آورد و انجمن تاریخ، مجله تاریخ (*History*) را انتشار داد و مؤسسه تحقیقات تاریخی در مدت زمان کوتاهی تأسیس شد. نظام آموزشی بریتانیا به اندازه جاهای دیگر، به عنوان مثال آلمان، خشک و سختگیرانه نبود. در بریتانیا مدرک دکتری (Ph.D.) هرگز به عنوان یک صلاحیت حرفه‌ای بنیادی در نظر گرفته نمی‌شد و این مسئله در داخل و خارج از دانشگاه جریان داشت. بنابراین کاملاً منطقی است که ما با آغاز سده بیستم میلادی درباره تخصص تاریخ با قوانین و فرهنگ خاص خودش سخن بگوییم. این جریان نیم سده زودتر در دهه‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ آغاز شده و در درون تشکیلات آکادمیک رشد یافته بود، به ویژه در آکسفورد که ممکن است آن را نخستین مدرسه و یا نخستین نمونه تاریخ‌نگاری تخصصی در بریتانیا بنامیم - مانند مکتب تاریخی ویگ؛ و از این روست که ما اکنون به نمونه یک مکتب تاریخی برمی‌گردیم و این که چگونه باید آن را در یک زمینه فرهنگی وسیع مشاهده نمود.

## مکتب تاریخی ویگ

مورخان سده نوزدهم میلادی معمولاً اصطلاح «ویگ» (Whig) را برای حزب اصلاح‌طلب میانه‌روی به کار می‌بردند که در سال ۱۸۳۲ میلادی اصلاحات پارلمانی را مورد حمایت قرار داد؛ اما اصطلاح «ویگ» همچنین برای گروهی از مورخان عصر ویکتوریا نیز به کار برده می‌شد. مورخان ویگ هنگامی که تاریخ انگلستان خودشان را می‌نوشتند، بیشتر در کشورشان حضور داشتند و از نظر آنان توسعه تاریخ در کشور به شکل اصولی و کامل در جریان بود.

۱ انجمن تاریخ در سال ۱۹۰۶م، و تاریخ در سال ۱۹۱۲، مؤسسه پژوهش تاریخی در سال ۱۹۱۲م تشکیل شدند. برای اطلاع بیشتر، رک:

C. Parker, *ibid*, pp. 87-88; D. S. Goldstein (1982), 'The Organisational development of the British historical profession, 1884-1921', *Bulletin of Institute of Historical Research*, 1v 132, pp.180-193.

آنان ممکن است نخستین گروهی از مورخان بوده باشند که برای نوشتن تاریخ انگلستان صلاحیت علمی داشتند؛ اما البته نخستین مورخان انگلستان نبودند. در حقیقت، نخستین فرد انگلیسی که تاریخ انگلستان را نوشت، اگر این اصطلاح برای او خیلی قدیمی تلقی نشود، راهب نورس آمبریان (North Umbrian)، به نام بدی (Bede) در آغازهای سده هجدهم میلادی بود. کتاب او، یعنی تاریخ کلیسای مردم انگلیس: (*Ecclesiastical History of the English People*) در سال ۱۷۳۱ میلادی کامل شد. او در این کتاب بر پیشرفت مردم انگلیس از اختلاف و تنوع به سوی یکپارچگی تأکید می‌کند. او این پیشرفت را ناشی از تلاش مبلغان دینی و پادشاهان قهرمان تحول یافته‌ای می‌داند که کارشان با معجزات مکرر الهی و خدمانی همراه شد که مردم انگلستان برای هدف‌های خدایی انجام می‌دادند.<sup>۱</sup>

در طول یک هزار سال بعد، مورخان ویکتوریایی و یگ در کار معجزات نبودند، اگرچه این مسئله به عنوان بحث عمده‌ای در بین دنیای تفکرات غیر دینی و خرد گرای روشنفکری مطرح شد که در سده نوزدهم میلادی رو به افزایش بود. آنان به بحث درباره مشیت الهی و نقش خاص مردم انگلستان به بحث می‌پرداختند. گرچه ایشان از عادت به کار بردن تاریخ به منظور فراهم آمدن نمونه‌هایی از شرارت که می‌توانست اجتناب شود و یا در اعتقاد به نقش رقابتی قهرمانان و قدیسان در تاریخ در امان نبودند. به هر حال، طرفداران هر دو مکتب رانکه و کنت، با چنین استفاده‌هایی از تاریخ مخالف بودند و نمونه نخست را به عنوان بحثی قدیمی و غیر تاریخی، و موارد دیگر را به مثابه بحثی ابتدایی، غیر علمی و بدون تناسب مربوط به الهیات جدید می‌دانستند. همه مورخان و یگ در محیط علمی کار نمی‌کردند. در حقیقت یکی از مشهورترین آنان توماس بابینگتون ماکولای (Thomas Babington Maculay) (۱۸۰۰-۱۸۵۹م) بود که بیشتر چهره ادبی و سیاسی داشت، و البته یک و یگی بود. ماکولای کسی بود که بیش از همه و به صراحت به تاریخ‌نگاری سنت‌های حزب سیاسی تغییر جهت داد و این مسئله به نخستین تفسیرها از جنگ داخلی انگلستان بر می‌گردد؛ یعنی دیدگاهی که بیشتر جنبه ملی داشت و عمومی‌تر بود. کتاب او یعنی تاریخ انگلستان (*History of England*) که انقلاب شکوهمند سال ۱۶۸۸ میلادی محور اصلی آن بود، به طور چشمگیر کتاب پر فروشی شد و او در آن به حکومت مشروطه

1 Bede (1990), *Ecclesiastical History of the English People with Bede's Letter to Egbert and Cutber's Letter on the Death of Bede* (with Introduction by D. H. Farmer) Penguin Books, Introduction, pp. 19-35; and pp.41-74, 186-194.

انگلیس که موضوع کلیدی حزب ویگ‌ها بود احترام می‌گذاشت و انقلاب شکوهمند را یک انقلاب حفظ‌کننده کشور، نه یک انقلاب ویرانگر، می‌دانست که انگلستان را، برخلاف تاریکی جهل اروپایی‌ها، از گسیختگی‌های محافظت می‌کرد.<sup>۱</sup>

به‌رغم این که بسیاری از محافل علمی با دیدگاه تاریخی ماکولای دربارهٔ حزب ویگ هم‌عقیده بودند دیدگاه‌های او را تأیید نمی‌کردند. با نفوذترین شخص حزب ویگ احتمالاً ویلیام استابز (William Stubbs) بود، نه به دلیل فروش کتابش با عنوان *تاریخ مشروطهٔ انگلستان (Constitutional History of England)* و یا کتاب دیگرش به نام *مشورهای برگزیده و تصویرهای دیگری از تاریخ مشروطهٔ انگلستان (Select Charters and Other Illustrations of English Constitutional History)* که با کتاب ماکولای قابل مقایسه بود، بلکه به دلیل این که کتاب‌های او، نه تنها در دانشگاه آکسفورد، یعنی جایی که استابز استاد انتصابی تاریخ مدرن آن بود (۱۸۶۶-۱۸۸۴م)، بلکه در کمبریج و مؤسسه‌های جدید علمی و حتی در دانشگاه‌های باز سازی شدهٔ اسکاتلند، برای دانشجویان مقطع کارشناسی به‌صورت کتاب درسی درآمدند. تا آغازهای سدهٔ بیستم میلادی مطالعهٔ تاریخ در بریتانیا بدون آشنایی با آثار استابز غیر ممکن بود.<sup>۲</sup> عجیب آن است که این مؤثرترین مورخ حزب ویگ در به کار بردن اصطلاحات حزب سیاسی یک محافظه کار محسوب می‌شد.

او با ابهت‌ترین متخصص در گروه سه نفری دوستانش، ادوارد فریمن (Edward Freeman) و ج.آر. گرین (J.R.Green) بود؛ یعنی کسی که گوچ به او عنوان مکتب آکسفورد را داد.<sup>۳</sup> همهٔ آنان فارغ‌التحصیل آکسفورد بودند. فریمن در سال ۱۸۸۴ میلادی همانند استابز به افتخار کسب درجهٔ استاد انتصابی در تاریخ مدرن نائل شد؛ گرین و فریمن در تحقیقات با استابز همکاری می‌کردند. به هر حال، دورهٔ زندگی استابز، ماهیت نسبی بودن تخصصی شدن را در انگلستان روشن می‌کند. او یک کشیش آنگلیکان بود و تصدی کرسی استادی او در آکسفورد پیشینهٔ روحانی بودن او را نشان می‌دهد: وی نخست به عنوان کشیش اسکس (Essex) و سپس به عنوان یک اسقف. او هرگز به

1 J. Kenyon (1983), *The History Men*, Weidenfield and Nicolson, p. 82.

برای اطلاع از نقش ماکولای، ر.ک: به صفحات ۶۸-۸۴ همچنین ر.ک:

B. Stuchey (1999), 'Literature, Liberty and Life of the nation', in S. Berger, M. Donovan and K. Passmore, *Writing National Histories*, Routledge, pp. 30-43.

۲ دست‌کم بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰ میلادی در یکی از دانشگاه‌های مدنی جدید، مانند دانشگاه ناتینگهام، یکی از نویسندگان که در سال اول دورهٔ کارشناسی بود، در کلاسی نشست که در آن «منشور استابز» به زبان لاتین خوانده می‌شد و پس از آن به عنوان یک درس فرعی تدریس می‌شد که بعدها جزو درس‌های اصلی شد.

3 Gooch, *ibid*, pp. 317-334.

طور واقعی موفق به تأسیس یک مدرسه پژوهش‌های تاریخی در آکسفورد نشد؛ از این رو هرگز نتوانست با رانکه در آلمان رقابت کند. انتصاب‌های مکرر او شائبه وابستگی وی به سلطنت و در عمل حکومتی بودن وی را نشان می‌داد، و این مسئله از این حقیقت ناشی می‌شد که در فاصله کوتاه بین سال‌های تسلط حزب لیبرالی ویگ در دهه ۱۸۶۰ و آغازهای دهه ۱۸۷۰، در سال ۱۸۶۶ میلادی حزب توری (محافظه کار) حکومت می‌کرد. او در این زمان هنوز پژوهشی جدی انجام نداده بود که توانمندی علمی او را نشان دهد و در واقع بتوان انتصاب‌های او را توجیه نمود. انتصاب جانشین او ای‌ای فریمن لیبرال نیز به شکل مشابهی می‌بایست بود، زیرا گلدستون در آن زمان در رأس قدرت بود. فریمن نزدیک به پایان زندگی علمی خود بود و به دلیل بیماری استفاده زیاد از او برای توسعه مدارس تاریخی جدید پژوهش‌محور در دانشگاه مشکل شده بود. علاوه بر این، اگرچه او سالنامه‌های باستانی را می‌شناخت، اما یک پژوهشگر در اسناد اساسی نبود. تخصصی شدن تاریخ در انگلستان همچنان با محدودیت‌های خود ادامه پیدا کرد.

به هر حال، در دوره‌ای که از تاریخ‌نگاری در حد زیادی برای تعریف و شناسایی ملت‌های اروپایی استفاده می‌شد، استابز تا آنجا که به انگلستان ارتباط می‌یافت، نقش کلیدی را بر عهده داشت.<sup>۱</sup> او تصویر پر سابقه از اندیشه حزب ویگ را به ملتس ارائه می‌داد. با اشاره به پیشرفت به سوی آزادی لیبرالی و روشنگری زمان حاضر، مورخان ویگ بر تاریخ به عنوان یک داستان، یک تداوم و یک تحول تأکید می‌کردند؛ که البته منتقدان نسل بعد معتقد بودند که آنان بیش از حد بر این مسئله تأکید ورزیده‌اند. مورخان ویگ اعتقاد داشتند که بندهای زمان حاضر در گذشته کاشته شده است. برای مورخان واقعی ویگ، نظیر استابز، هیچ موضوعی بهتر از تاریخ ملت انگلیس این نکته را نشان نمی‌دهد؛ به خصوص آن که تشکیلات مشروطه انگلیس پدیده‌ای منحصر به فرد بود. از نظر استابز مشروطه صرفاً نظامی برای حفاظت از آزادی‌ها نبود، بلکه محصول طبیعی ظرفیت ملی برای آزادی نیز به شمار می‌آمد. به عنوان یک روحانی انگلیکان، به حد کافی از به کارگیری تعبیر بید (Bede) در مورد نقش کلیسا در اندیشه اتحاد اولیه انگلستان راضی بود،<sup>۲</sup> اما او وظیفه عمده و اصلی خود را برقراری تداوم توسعه مشروطه از همان زمان‌های

۱ یک کار کلیدی برای مطالعه بیشتر درباره استابز (و ماکولای و فریمن) اثر زیر است:

J. M. Burrow (1981), *A Liberal Descent: Victorian Historians and the English Past*, Cambridge University Press.

2 W. Stubbs (1895), *Select Charters and Other Illustrations of English Constitutional History from the earliest Times to the Reign of Edward the First* (Clarendon Press, 8<sup>th</sup> edn, pp.7-8; W. Stubbs (1875),



آغازین می‌دید. بنابراین گسیختگی‌های آشکاری در این فرضیه وجود داشت که از نظر او عبارت بودند از: بالاتر از همه خود حمله‌های آنگلو ساکسون‌ها در تاریخ کلی بریتانیا نوعی گسیختگی ایجاد کرد؛ سپس هجوم دانمارکی‌ها و نورمن‌ها بود؛ فرمانروایی پادشاهانی که بیش از انگلستان به متصرفات اروپایی‌شان علاقه داشتند و به سختی می‌توان از آن‌ها به عنوان شاهان صرفاً انگلیسی نام برد؛ دوران‌های طولانی سلطنت‌های استبدادی در کشور؛ کشمکش‌های خاندانی، برای مثال، جنگ گل‌ها. همه این ویژگی‌های تاریخ سده‌های میانی چگونه می‌توانست به عنوان بخشی از پیشرفت مداوم به سوی تشکیل حکومت پارلمانی ویکتوریایی‌ها توضیح داده شود که استاز و بسیاری از هم عصرانش آن‌ها را ناشی از حسادت جهانیان می‌دانستند؛ البته ما کولای نشان داده بود که چگونه می‌توان درگیری‌های سده هفدهم میلادی را با «داستان ویگ» در آمیخت: از نظر او «انقلاب شکوهمند» سال ۱۶۸۸ میلادی، یعنی نقطه اوج درگیری بین سلطنت و پارلمان، یک انقلاب حفاظتی بود، نه یک گسیختگی. باید یادآوری کنیم که طرفداران پارلمان در هنگام افزایش تدریجی جنگ‌های داخلی در آغازهای سده هفدهم میلادی مدعی بودند که ایشان حتی در آن زمان به دنبال حفظ مشروطه قدیم بوده‌اند. انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹ و انقلاب‌های اروپایی در سال ۱۸۴۸ میلادی بر نگرانی ویکتوریایی‌ها افزود و تلاش کردند نشان دهند که انقلاب ویرانگر شیوه کار انگلیسی‌ها نیست. موفقیت‌های صنعتی و بازرگانی بریتانیایی‌ها در انقلاب صنعتی و موفقیت‌های نیروی دریایی سلطنتی در آن مرحله آنان را متقاعد نمود که بریتانیایی‌ها مردم خاص هستند و تاریخ انگلستان حضور نقش مثبت الهی در آن را نشان می‌دهد.

استاز با هجوم آنگلو ساکسون‌ها به عنوان یک گسیختگی در تاریخ مشکل نداشت، زیرا تاریخ او، تاریخ «انگلستان» بود که فقط می‌توانست با انگلیسی‌ها آغاز شود؛ بنابراین بر خلاف بید (Bede) او تاریخش را با بریتانیا و بریتانیایی‌ها آغاز نکرد، بلکه با انگلیسی‌ها در آلمان و اجتماعات قبیله‌ای آنان شروع نمود.<sup>۱</sup> او بار دیگر در نخستین صفحه پیشگفتار تاریخ مشروطه: تاریخ نهادها، اعتبار حزب ویگ را تبیین کرد، او در آن پیشگفتار می‌گوید: زمان حاضر در هر یک از ابعاد آن، یک توسعه منظم مجموعه‌ای از علل و پیامدهاست، و این‌ها نمونه‌های زیادی از تداوم زندگی هستند که تشخیص این نکته به خواننده توجه به گذشته و حق قضاوت درست درباره

<sup>1</sup> The Constitutional History of England in its Origin and Development, Vol. I, Clarendon Press, 2<sup>nd</sup> edn, pp. 217, 245-246.

1 Stubbs, *Select Charters*, pp. 1-5; Stubbs, *Constitutional History*, I, pp.2, 62-65.

زمان حاضر را می‌دهد؛ زیرا ریشه‌های زمان حاضر به‌طور عمیقی در گذشته قرار دارد و برای افرادی که می‌آموزند زمان حاضر چگونه آن‌گونه که هست به وجود آمده است، هیچ چیزی در گذشته مرده نیست.<sup>۱</sup>

از نظر او تاریخ مشروطه شاخه اصلی تاریخ نهادهاست، و توضیح می‌دهد که: «رشد مشروطه انگلیس که موضوع این کتاب محسوب می‌شود، حاصل سه نیرو است که تأثیرات متقابل آن‌ها، مداوم، نامحسوس و ظریف‌اند. این‌ها عبارت‌اند از: سه نیرو شخصیت ملی، تاریخ خارجی و نهادهای مردمی». تحلیل این که سه نیروی یاد شده چگونه عمل می‌کنند غیر ممکن بود، اما درباره این که «شخصیت ملی به وسیله تاریخ ملی شکل گرفته است»، به‌طور قطع موضوعی به‌عکس است.<sup>۲</sup> او از کوچک‌ترین منابع درباره ره‌آورد آزادی‌های منحصر به فرد انگلوساکسون‌ها به بریتانیا استنباط‌های زیادی می‌کرد. حکومت سلطنتی که بعدها به ملی‌گرایی و وطن‌پرستی پیوند خورد، برای استابز و ویگ‌ها یک مسئله بود، زیرا به نظر می‌رسید با مفهوم خود مختاری سازمان‌ها و نهادها بیگانه بود. استابز آن را حاصل عامل «خارجی» می‌داند و توضیح می‌دهد که: حمله مداوم گروهک‌های جنگی کشور را نیازمند رهبران جنگی می‌کند.<sup>۳</sup> گسیختگی‌های بعدی با استفاده از اصطلاحات نژادی توضیح داده می‌شود. از نظر او، دانمارکی‌ها و اسکاندیناویایی‌ها هم نوع تونی‌ها (ژرمن‌های قدیم) و دارای تشکیلات مشابه بودند که به راحتی توسط گروه اکثریت انگلوساکسون‌ها جذب شدند.<sup>۴</sup> نژادپرستی جنبه زشت بسیاری از مورخان به اصطلاح لیبرال حزب ویگ بود. فریمن، دوست و جانشین استابز، هجومی‌ترین آن‌ها بود، زیرا او نه تنها بر برتری نژادهای ژرمنی تأکید می‌کرد، بلکه به شدت از ضعف نژادی دیگران انتقاد می‌نمود و طبقه‌بندی نژادی را بنیاد نهاد.<sup>۵</sup> پیروزی نورمن‌ها برای استابز بیشتر مسئله‌ساز بود، زیرا نورمن‌ها سلطنت استبدادی و نظام ظالمانه فئودالی تأسیس کردند؛ و نه آن‌ها و نه جانشینان انجوینی (Angevin) آن‌ها، نتوانستند به عنوان رهبران صرفاً ملی در نظر گرفته شوند. در نتیجه به نظر می‌رسید رقابت‌های بی‌رحمانه خاندانی چشم‌انداز محدودی برای بیان داستان پیشرفت و مشروطه‌گرایی

1 Stubbs, *Constitutional History*, I, pp.iii.

2 Ibid., p.1.

3 Ibid., pp. 66-68.

4 Ibid., pp.197-200.

5 C. Parker (1981), 'The failure of liberal racialism: the racial ideas of E. A. Freeman', *Historical Journal*, 24, pp. 825-846.

باقی گذارد. نسخه‌ی استابز از حوادث، ظریف می‌نمود و به خوبی مورد تحقیق واقع شده بود، اما بی‌تردید متعصبانه به شمار می‌آمد. او دارای رویکردی دینی بود؛ به این دلیل است که وی طوری می‌نویسد که گویی در پی چالش‌ها و تنازعات هر پدیده‌ای یک انتها و یک هدف وجود دارد. ملت و تجسم نهادی آن، یعنی مشروطه را شخصی و دریافتنی، و شاید در ابتدا مبهم می‌دانست، اما با روشن شدن جوانب مسئله، آن را امری تقدیری می‌شمرد. بنابراین، او با ارجاع به سده‌ی سیزدهم میلادی می‌نویسد:

ویژگی‌های بزرگ نظام مشروطه‌ی انگلستان... ادامه‌ی توسعه‌ی نهادهای نمایندگی از نخستین مراحل مقدماتی است که برای هدف‌های محلی و به ساده‌ترین صورت به کار گرفته شدند و حکومت پارلمانی ملی به عنوان تمرکز همه‌ی نظام‌های محلی و ایالتی از آن بیرون آمد، یعنی مرکز مجموعه‌ی قدرت‌های سه حوزه‌ی دولتی.<sup>۱</sup>

با ماگنا کارتا (Magna Carta)، «ملت یکی شد و مفهوم یگانگی را تشخیص داد؛ این تشخیص پیش از این که رشد مورد نظر آغاز شود، لازم است. این امر نخستین بیان مشخص خود را در ماگنا کارتا پیدا کرد».<sup>۲</sup> با سایمون دو مونتفورت (Simon de Montfort) «اندیشه‌ی حکومت به عنوان نماینده‌ی مردم، تحت فرمانروایی او به ثمر رسید؛ و اگرچه نطفه‌ی رشد آن در نهادهای آغازین مرتبط با زمین قرار دارد، اما سایمون این امتیاز را دارد که یکی از نخستین افرادی است که شاهد استفاده و شکوه آن بود که سرانجام داشت رشد می‌کرد».<sup>۳</sup> ادوارد یکم به اندازه‌ای به تفکر اندیشمندان و یگ سده‌های میانه نزدیک شد که داشت در میان ویگی‌ها یک قهرمان سلطنتی می‌شد، زیرا، همان‌گونه که استابز آن را مطرح می‌کند، «طرح اصلی سیاسی او، یعنی طرح اتحاد بریتانیا تحت یک تاج و تخت، اگرچه در آن زمان شتابزده به نظر می‌رسید، اما رویدادهای دوره‌های بعد آن را کاملاً توجیه کرده است».<sup>۴</sup> اما نه کاملاً از آن نوع از رویدادهایی مانند فیلم پر فروش میل گیبسون (Mel Gibson) به نام دلاور (Braveheart)، بلکه برای استابز نقش بریتانیا بخشی از سرنوشت انگلستان بود - چنان‌که برای بید (Bede) بخشی از سرنوشت کلیسا محسوب می‌شد.

پس از سده‌ی سیزدهم میلادی، این‌گونه به نظر می‌رسید که داستان ملیت و توسعه‌ی مشروطه به

1 Stubbs, *Constitutional History*, I, p. 544.

2 Ibid., p.545.

3 W. Stubbs (1883), *The Constitutional History of England in its Origin and Development*, Vol. II, Clarendon Press, 3<sup>rd</sup> edn, p. 103.

4 Ibid, pp. 163-164.

طور واقعی مسئله‌ساز شده‌اند. استابز هنوز ادعا می‌کرد، فارغ از داستان شوم کشتارهای بی‌رحمانهٔ خاندانی و به رغم همهٔ این مسائل، «روزی بهتر و روشن‌تر و فصلی کامل‌تر از زندگی آگاهانه، آرزوهای بالاتر، صورانه‌تر، دلسوزانه‌تر، خالص‌تر و آزادی‌های به بلوغ رسیده‌تری ظهور می‌کند».<sup>۱</sup> لنکستری‌ها (Lancastrians) در برقراری یک کار سلطنتی پارلمانی ناموفق بودند و نتیجهٔ آن حکومت استبدادی یورکیست و تئودور بود، اما این به معنای فاصله گرفتن از اصل مقدس تداوم محسوب نمی‌شد، زیرا هر دو تجربه «مراحلی از اصل زندگی ملی بودند... مشروطه رشدی فراتر از ظرفیت ملت خودش داشت؛ ملت، پیش از این که بتواند به لذتی که حق طبیعی‌اش بود برسد، به استراحت و نوسازی، نظم و اصلاحات نیاز داشت»<sup>۲</sup> بنابراین ملت، پیش از این که به پختگی برسد، به برخی آموزش‌ها و تحصیلات جدی محتاج بود. از این رو، در دنیای استابز، مردم انگلستان و مشروطیت همراه با هم و با هماهنگی به رشد رسیدند؛ در غیر این صورت، باید منتظر می‌ماند تا دیگری به ثمر برسد. این عملی سخت پیش رونده در یک دورهٔ طولانی و پیچیده بود، اما اساساً در عصری که تاریخ ملی و سیاسی بالاتر از هر چیز دیگری ستایش می‌شدند، طرح داستانی به حساب می‌آمد که با شواهد اسنادی مستحکم احترام‌برانگیز شده بود.

دوست استابز، جان ریچارد گرین (John Richard Green)، جذابیت‌های پرتطرفداری داشت که کتاب قطور سه جلدی استابز فاقد آن بود. کتاب او، تاریخ مختصر مردم انگلیس (۱۸۷۴م) (*Short History of the English People* (1974))، کتاب بسیار پرفروشی بود که جای کتاب ماکولای را گرفت. این کتاب به زبان‌های زیادی ترجمه شد و در آمریکا خیلی خوب به فروش رفت؛ نه به این دلیل که بیانگر دیدگاه (اندیشهٔ) مورخان حزب ویگ محسوب می‌شد، بلکه در ضمن آن جنگ استقلال آمریکایی‌ها به عنوان نماد پیروزی عشق ساکنان انگلیسی آن به آزادی و مشروطه توضیح داده شده بود - گسیختگی آشکار دیگری که به طور واقعی پیروزی مبانی بود و به نظر می‌رسید که انکار شده است.<sup>۳</sup> گرین در کتابش صحنه‌های هیجان‌انگیز و داستان‌های تخیلی فراهم می‌کرد که گزارش‌های جدی کتاب استابز فاقد آن بود. برای مثال، پس از نقل پرشور

1 Ibid, p. 652.

2 W. Stubbs (1878), *The Constitutional History of England in its Origin and Development*, Vol. II, Clarendon Press, 2<sup>nd</sup> edn, p. 286.

3 J. R. Green (1894), *A Short History of the English People*, Macmillan, pp. 786-787.

یکی از بزرگ‌ترین مدافعان جنگ استقلال آمریکا که آن را به عنوان یک حادثهٔ انگلیسی می‌دید، فریمن بود. رک:

E.A. Freeman (1889), *Gorge Washington, the Expander of England*, Macmillan, pp. 62-103.

و تأثیر گذار ورود هنگست (Hengest)، نخستین رهبر انگلیسی به سرزمینی که او و جانشینانش می‌خواستند آن را به انگلستان جدیدی تبدیل کنند، او تصویری کاملاً خیالی از جنگجویان انگلیسی ترسیم کرده بود که در آن‌ها از پایگاه‌شان جدا می‌شدند و به سوی بهشت موعود خویش می‌رفتند؛ و سپس آن را به زمان حال و به مسائل مہن پرستانه ارتباط می‌داد:

سالنامهٔ پیروزی مردم دربارهٔ یورش‌هایی که ممکن است در بستر کم عمق رودخانه انجام شده، یا راجع به جنگی‌هایی که احتمالاً در درون روستاها بالا گرفته باشد چیزی نمی‌گوید؛ تنها نشان می‌دهد که هورسا در همان لحظهٔ پیروزی سقوط کرد؛ و کپهٔ سنگ چخماق هورستد (flint - heap of Horsted) که اوقات طولانی نام او را حفظ کرده، در زمان‌های بعد نشانه‌ای از مزار او بود. بنابراین، آن‌ها نخستین یادبودهای شجاعت انگلیسی‌هایی است که کلیسای وست‌مینستر آخرین و اصیل‌ترین مکان مقدس آنان محسوب می‌گردد.<sup>۱</sup>

البته در اصطلاحات کاملاً تاریخی «علمی»، این امر مسلماً بی‌معناست، اما بپذیرش نویسندهٔ آن که می‌خواهد در ذهن خواننده تأثیر بگذارد، صورت خیالی (غیر واقعی) آن تصور می‌شود که هم‌اکنون همان‌گونه است که بیان شده است. به کارگیری بی‌نظمی عمدی در وقایع تاریخی و پیوند دادن افسانه‌های شمار زیادی سنگ با خاطرهٔ یک سقوط، یک اسطوره، و قهرمانی ملی و سپس ارتباط آن با کلیسای وست‌مینستر، یعنی جایی که که قهرمانان ملی دوره‌های نزدیک‌تر در آنجا به افتخار نائل شدند (مورد تقدیر قرار گرفتند)، همه نمونه‌هایی هستند که منتقدان آن‌ها را نقطه ضعف دیدگاه ترقی‌خواهانهٔ تاریخی حزب ویگ می‌دانند. مورخان ویگ در ردیابی ریشه‌های دنیای خویش به ویژه مشروطهٔ خودشان، بسیار حساس بودند. این امر باعث شده بود که آنان دائماً اسیر بی‌نظمی در بیان رویدادهای تاریخی شوند و گذشته را از نگاه زمان حال ببینند.

## دوران افول ویگ‌ها

با پایان یافتن سدهٔ نوزدهم میلادی، مورخان حرفه‌ای‌تر، انتقادهای بیشتری به دلیل تمایل ویگ‌ها به بی‌انضباطی در تاریخ‌نویسی و بیان داستان‌های ملی‌گرایانهٔ لیبرالی و ترقی‌خواهانه‌شان، انتقادهای بیشتری به عمل آوردند. آن‌ها احساس می‌کردند که ویگ‌ها اجازه داده‌اند که مفاهیم سستی (ویکتوریایی)، یافته‌های آرشویی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و از این رو تصمیم گرفتند این‌گونه

مفاهیم بسیار قدیمی را از مطالعات مفصل‌شان حذف کنند. تیر خلاص بر شهرت و اعتبار ویگ‌ها در محیط علمی تقریباً در اواخر دوره و در کتاب تفسیر ویگ از تاریخ (The Whig Interpretation of History) هربرت باترفیلد (Herbert Butterfield) در سال ۱۹۳۱ زده شد. این کتاب در بیان یک سو نگرشی (تعصب)‌ها و خطاها (بی‌نظمی‌ها)ی تاریخی آن‌ها نقش بزرگی بازی کرد.<sup>۱</sup> در آن زمان حمله باترفیلد در آن زمان بسیار مورد تحسین قرار گرفت؛ اما به تدریج و در طول زمان، آن سخنرانی‌های واقع‌نگرانه و حرفه‌ای او به عنوان سخنرانی‌های بی‌اساس، و سپس، صرفاً به مثابه محصول زمان خود به شمار آمد.

به طور یقین، تاریخ‌نگاری علمی انگلیس از ارتباط بیشتر با اندیشه‌های موجود در دنیای آن روز دوری می‌جست و غالباً توجه شدیدی به گزارش‌نویسی داشت و این تعمیم دادن مسائل با یکدیگر خوداری می‌نمود. تنها استثنا در این مورد اقلیتی از مارکسیست‌های حرفه‌ای بودند. چندین سال بعد، یعنی سال‌های طولانی پس از این‌که اندیشه ویگی موقعیت دانشگاهی پیدا کرد، نویسنده‌ای پسا مدرن مفهوم تداوم در اندیشه ویگی‌ها را مورد حمله قرار دارد. هنگامی که میشل فوکو (Maichel Foucault) اعلام نمود گسیختگی برای پسا مدرن‌ها دارای اهمیت است، چیزی بیش از نقل جامع رویدادها در مفهوم مدرن آن را در ذهن خود داشت:

برای تاریخ در شکل کلاسیک آن، گسیختگی امری مفروض و نیز اجتناب‌ناپذیر بود: اطلاعات خام تاریخی به شکل رویدادهای پراکنده - مانند تصمیم‌گیری‌ها، تصادفات، ابتکار عمل‌ها و کشفیات - خود را نشان می‌دادند؛ آن‌ها از طریق تحلیل‌ها دوباره سازماندهی، ساده و تصفیه می‌شدند تا تداوم رویدادها را آشکار کنند. گسیختگی نشانه‌ای از جابه‌جایی موقتی بود و ترمیم آن وظیفه مورخان محسوب می‌شد.<sup>۲</sup>

به هر حال، بابی میلی باید پذیرفت که او فقط نظریات استابز را جمع‌بندی می‌کرد. فوکو البته به بزرگ‌نمایی در خصوص اهمیت گسیختگی در تاریخ‌نگاری ادامه داد.

چرا ما باید به رویکرد آشفته‌نویسی سستی (ویکتوریایی)‌ها در مورد تاریخ انگلستان بپردازیم؟ اولاً، به دلیل آن‌که قدرت عقیده عمومی هم عصران را در شکل‌دهی دیدگاه‌های مورخان در مورد گذشته نشان می‌دهد؛ یعنی همان طرز تلقی که به نظریات ویگ‌ها در مورد اصلاحات بزرگ

1 H. Butterfield (1973), *The Whig Interpretation of History*, Penguin Books.

2 M. Foucault (1974), *The Archaeology of Knowledge*, Tavistock Publications, p.8.

سال ۱۸۳۲ میلادی شکل داد؛ و این تلقی که برای حفظ مشروطه پارلمانی، اصلاحات معتدل در آن لازم است، دیدگاه‌های مورخان در خصوص رویدادهای گذشته را مشخص نمود. همان اعتماد و اطمینان نیز باعث شد که سستی (ویکتوریایی)ها، بریتانیا و امپراتوری آن را به عنوان یک الگو برای جهان ببیند و مورخان به تاریخ ملی‌شان افتخار کنند. همچنین لازم است یاد آوری کنیم که تاریخ ویگ و انتقال تاریخ‌نگاری آن به دنیای علمی، هنگامی اتفاق افتاد که ویکتوریایی‌ها به پدیده‌ی زمان فوق‌العاده توجه نشان دادند و هر امری را دارای ابعاد (جنبه‌های) تاریخی می‌دانستند.<sup>۱</sup> ثانیاً، اگرچه مسئله مورد نظر در طی سال‌های بسیار بیرون از بحث محافل علمی بود، اما در افکار عمومی زنده ماند و حتی تأثیر بسیار زیادی در جریان رویدادها گذاشت.

وینستون چرچیل، فرزند جان چرچیل، نخستین دوک مالبروگ و قهرمان حزب ویگ، تا حدودی مجبور به پذیرش دیدگاه تاریخی ویگ شد، و این مسئله نه تنها بر نوشته‌های تاریخی او تأثیر گذاشت و او در همین ارتباط جایزه نوبل را در ادبیات دریافت کرد، بلکه در فعالیت‌های سیاسی او نیز مؤثر بود. چه کسی می‌تواند در به کارگیری اصلاحات حزب ویگ ضمن سخنان الهام‌بخش او به گاه جنگ و نقش بریتانیا در جنگ جهانی دوم به عنوان تلاش برای آزادی و استمرار سنت‌های ملی، تردید کند؟ او هر چیزی را که از ملت می‌خواست انجام دهند، در حوزه و زمینه تاریخ ملی بود. حتی باتر فیلد، منتقد پیشین تفسیر حزب ویگ، تحت فشار جنگ به تاریخ‌های میهن پرستانه حزب ویگ متوسل شده بود.

در سده بیست و یکم میلادی، برنامه‌های مردم پسند تاریخ در تلویزیون، نمونه‌هایی از رویکردهای سرسختانه حزب ویگ را نشان داده است. در سال ۲۰۰۴ میلادی، دیوید استارکی، یک سلسله برنامه‌های طولانی مدت را در مورد سلطنت انگلستان آغاز کرد، که برخلاف نام غیر ویگی این برنامه، اما عنوان عامه پسند آن، یعنی «شهریاری»، رویکردش به شدت ویگی بود و «شهریاری» را محصول خواسته ملی نشان می‌داد که قدرتش از طریق رابطه قراردادی دو سویه با ملت محدود می‌شد و ملت توانمندی غلبه بر آن و حتی پادشاهان بیگانه را داشت.<sup>۲</sup> استابز و گرین تقریباً هر چیزی را که استارکی گفت، به رسمیت شناختند. به علاوه، دانش جدید که به طور کلی با دیدگاه تاریخی ویگ ناآشنا بود، هنوز به برخی از مسائلی می‌پرداخت که مورد توجه

1 R. Gilmour (1993), *The Victorian Period: The Intellectual and Cultural Context of English Literature 1830-1890*, Longman, pp.25-62.

2 David Starkey (2004), 'monarchy', *Chana14*: 18' 25 October; 1, 8,15,22 November.

ویگ‌ها بود و اطلاع از زمینه‌های تاریخ‌نگاری آن سودمند می‌نمود. نمونه‌ مشخص‌اش آن بود که مورخان به این مفهوم علاقه‌مند شدند که چگونه مفهوم ملیت انگلیسی در اوایل دوران سده‌های میانه شکل گرفت. بخشی از انگیزه‌اش را می‌توان پیامد تفویض اختیارات در بریتانیا و علاقه و توجه معاصران به مفهوم انگلیسی بودن دانست. تمایل و علاقه‌ی جدیدی وجود داشت که به بررسی این مسئله به عنوان بخشی وسیع‌تر از وضع دیگر ملیت‌های درون بریتانیا و ایرلند بپردازد. مطالعات ملی‌گرایانه بیشتر پدیده‌ای مدرن فرض می‌شود، که اغلب و به خصوص به جنبش‌های ملی‌گرایانه سده نوزدهم میلادی وابسته هستند؛<sup>۱</sup> اما دیگران ریشه‌یابی‌های واقعی قومی و نژادی را به ملی‌گرایی مدرن ارتباط می‌دهند.<sup>۲</sup>

علاقه ویگ به بنیان‌های آنگلو ساکسونی‌اش می‌تواند بخشی از یک نمونه سده نوزدهمی به شمار آید که در مفهوم مدرن از ملیت مستقل ریشه‌های عمیق دارد. اما برخی از علاقه‌مندان به سده‌های میانه، حتی در اوایل سده‌های میانه، مفهومی از هویت ملی را مشاهده می‌کنند.<sup>۳</sup> به هر حال، به دلیل زمینه تفویض اختیارات، رویکردهای آن‌ها اغلب با رویکردهای پیشینیان‌شان، یعنی ویکتوریایی‌ها، در تضاد بوده است. این مسئله همچنین آن‌ها را به جای واقعیت عینی، درگیر پرداختن به اهمیت افسانه‌ها و تفسیر متون می‌کرد؛ که در بخش ۳ در ارتباط با پسا مدرنیسم بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد. اما رویکرد حزب ویگ، به طور صریح و یا با اشاره، دارای تفسیر دیگری است که دانش جدید در برابر آن قرار می‌گیرد.<sup>۴</sup>

- 1 S. Berger (2006), "National Monument", in S. Berger(ed), *A companion to Nineteenth Century Europe 1789-1914*, Blackwell, pp.178-192; E. J. Hobsbawm (1990), *Nation and Nationalism since 1780: Programme, Myth, Reality*, Cambridge University Press, J. Breuille (1993), *Nationalism and the State*, Manchester University Press; B. Anderson (1991), *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*, Verso.
- 2 A. D. Smith (1986), *The Ethnic Origin of Nations*, Blackwell.
- 3 H. Schulze (1998), *States, Nations and Nationalism: From the Middle Ages to the Present*, Blackwell.
- 4 R. R. Davies (2000), *The First English Empire: Power and Identity in the British Isles 1093-1343*, Oxford University Press.

همچنین نگاه کنید به مجموعه سخنرانی‌هایی که آر. آر. دویس در انجمن سلطنتی تاریخ تحت عنوان زیر ارائه کرد: (1994-1997) *Transactions of the Royal Historical Society (TRHS)*, published in; S. Foot (1996), 'The Making of angelcynn: English identity before the Norman Conquest', *TRHS*, vi, pp.25-49; and J.L. Nelson (2003), ' Presidential Address: England and the continent in the ninth century: II the Vikings and Others', *TRHS*, xiii, pp. 1-28.

برای بررسی نقش استابز گاه کنید به:

J. Campbell (2000), ' Stubbs and English state', in *Campbell, Te Anglo-saxon state*, Hambledon and London, pp. 248-268.



## معیارهای تاریخ علمی

مجموعه‌ای تلویزیونی مانند «شهریاری» ساخته‌ی دیوید استارکی اهمیت تاریخ علمی را به ما خاطر نشان می‌کند و نشان می‌دهد که تاریخ علمی می‌تواند مفاهیم وسیع‌تری از گذشته را دربرگیرد که از فیلم‌های مستند یا آثار داستانی منشأ گرفته و در قالب فیلم‌ها، نمایش‌ها و یا رمان‌ها مطرح شده‌اند. البته در مورد تاریخ ویگ، در حالی که دنیای علمی به حرکت خود ادامه می‌دهد، داستان مردم پسند آن‌ها کاملاً از تاریخ علمی سال‌های گذشته منشأ گرفته است. این نکته ما را به مسئله‌ی نوع کار می‌رساند. ما از تاریخ علمی معیارهای بالایی از پژوهش و دانش را انتظار داریم. از هنگام تخصصی شدن، روش متداول و قانع کننده برای نشان دادن یک کار پژوهشی خوب به کارگیری پانویست و پی نوشت است. این امر نشانگر آن است که یک اثر پژوهشی خوب کاملاً بر پایه‌ی شواهد بوده و معیاری‌های تخصصی و علمی کاملاً مورد توجه قرار گرفته است. برای دستیابی به هدف اول، یادداشت‌ها و ارجاعات به عنوان مثال در یک مورد خاص مانند تاریخ سیاسی، باید مبتنی بر منابع دست اول باشد، مانند مذاکرات هیئت وزرا یا گزارش‌های وزارت امور خارجه. برای دستیابی به هدف دوم، باید منابع دست دوم نقل شوند تا به اعتبار و تلفیق یافته‌های خود با دانش موجود بپردازد، و یا برای بی اعتبار نشان دادن کامل یا بخشی از آن‌ها دلیل منطقی فراهم کند.

طی تقریباً یک سده، حتی در بریتانیا که به تخصصی شدن رغبت کمتری نشان می‌داد، رساله‌ی پی‌اچ‌دی (Ph.D) به عنوان اثری که مبتنی بر پروژه تخصصی و پژوهشی بود، نمونه‌ای برای این نوع تک‌نگاری‌ها شده بود. مدرک دکتری گاهی به عنوان یک کار شاگردانه در نظر گرفته می‌شد که اشاره به شاگردی کردن در گذشته داشت که یک شاگرد برای این که در صنف خود فارغ التحصیل شود، می‌بایستی با استادش در آن تخصص خاص اثری خلق می‌کرد. انتظار می‌رفت همان معیارها در مورد مقالات چاپ شده در مجلات آموزش تخصصی تاریخ، نظیر مجله‌ی بررسی تاریخ به زبان انگلیسی (*English Historical Review*) که از نخستین مجلات از این نوع در بریتانیا بود، به کار گرفته شود. در حقیقت، برخی مقالات شناخته شده وجود داشت که شمار واژه‌های به کار رفته در پانویست‌های آن‌ها از تعداد کلمات به کار رفته در متن بیشتر بود. گاهی اوقات انسان با مقاله‌ای مواجه می‌شود که در آن مورخ تفسیر خاصی را عرضه کرده و یا با کتابی آشنا می‌گردد که نویسنده که دیدگاهی وسیع‌تر از عنوان آن را دنبال کرده است. سلسله مراتب غیر رسمی در مجلات وجود دارد؛ و همه‌ی مجلات در مورد این که چه نوع مقالاتی را چاپ کنند، دیدگاه خاص

خودشان را دارند. البته برخی از آن‌ها با توجه به عنوان‌شان، مجلات تخصصی به شمار می‌آیند (در بعضی از آن‌ها این مسئله عنوان شده و در برخی مطرح نشده است)، در مجلات اولویت بر مبنای آن‌ها نوع استدلال‌هایی است که در مقاله مطرح می‌شود. ناشران نوع تجاری و یا دانشگاهی‌شان نیز به همان صورت از یکدیگر تشخیص‌پذیر هستند. بعضی از انتشارات علمی به ندرت کتاب‌هایشان سر از کتاب‌فروشی در می‌آورد. آن‌ها به دلیل محدودیت فروش، بیشتر متکی به خرید کتاب‌هایشان توسط کتابخانه‌های دانشگاه هستند. کتاب‌های معدودی هستند که تشخیص پر فروش بودن و یا از نظر علمی شایان توجه بودن‌شان مشکل است و موقعیتی فراتر دارند. کتاب‌های درسی از این نوع هستند. اگرچه این نوع کتاب‌ها ممکن است تلفیقی از پژوهش‌های نویسندگان بیشتر باشند، اما معمولاً به نظر نمی‌رسد پژوهشی اصیل باشند. گرچه از جنبه‌های دیگر، مخاطبان چنین کتاب‌هایی دانشجویان دوره کارشناسی هستند و انتظار می‌رود که با معیارهای علمی مشابه مطابقت کنند.

مردم پسند بودن رشته تاریخ، تشخیص تفاوت بین مورخ غیر حرفه‌ای (آماتور) و مورخ حرفه‌ای را در سال‌های اخیر تیره کرده است: معمولاً از کارهای مردم پسند انتظار می‌رود که از معیارهای استنادی بالایی برخوردار باشند؛ برخی از دانشگاهیان از مقام‌هایشان کناره‌گیری کرده‌اند تا بیشتر بر امور پر جاذبه و احتمالاً بر مشاغل پردرآمدتری، مانند نقش‌های مجری تلویزیون یا نویسندگان مورد علاقه مردم، تمرکز کنند. کارهای روشنفکری همه در یک مسیر نیستند. اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن گوئیم، برخی از مؤثرترین تاریخ‌نگاری‌ها بیرون از حرفه تاریخ بوده‌اند؛ اگرچه در درون «محیط علمی» بوده باشند. چنان‌که ریچارد ج. ایونز (Richard J. Evans) ملاحظه کرده است،<sup>۱</sup> کتاب ای. پی. تامپسون (E. P. Thompson)، یعنی *ایجاد طبقات کارگری انگلیس* (۱۹۶۳) (*The Making of the English Working Class* (1963)) به قلم شخصی با تجربیات کاری بسیار اندک در یک گروه آموزشی تاریخ نوشته شده است، و کتاب *شرق‌شناسی* (Orientalism) ادوارد سعید (Edward Said)، در سال ۱۹۷۸ به طور مشابه‌ای، علمی بود؛ اما در گروه زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی نوشته شد، نه در گروه تاریخ.<sup>۲</sup> آثار تامپسون و سعید دارای دیدگاه وسیع سیاسی و همچنین اهمیت علمی هستند. تخصص تاریخی داری تعصب و

1 Evans (1997), *In Defence of History*, Granta Books, pp. 208.

۲ در فصل ۳ به هر دو کتاب بیشتر ارجاع داده خواهد شد.

کوتاه نظری آن‌گونه که برخی از منتقدان آن نوشته‌اند، نبوده است.

مسئله‌ای که خواننده لازم است در اینجا بداند، این است که آیا باید معیارهای یکسانی در انواع رشته‌های مختلف به کار گرفته شوند. به طور یقین، اگر هدف ارائه تفسیری اصیل از کار باشد، باید چنین باشد؛ زیرا یک نویسنده، یا یک استاد مشهور، یا یک دانشگاهی گمنام و یا نویسنده‌ای حرفه‌ای، چنین می‌کند. یک نویسنده بازاری که هیچ چیز جدیدی برای گفتن ندارد، کارش با معیارهای مناسبی مورد قضاوت قرار می‌گیرد: اگر او ادعا کند که کار خود را برای خوانندگان متفاوتی نوشته است و اگر اثر او به طور یأس‌آوری منسوخ و یا گمراه کننده نباشد، می‌تواند ارزشمند به شمار آید. بدترین نوع آثار چاپی، سرت غیر قانونی نوشته‌های دیگران است و آن رونویسی ناآگاهانه از اندیشه یک نویسنده یا حتی از واژه‌های اوست - که خوشبختانه در آثار چاپ شده کمیاب هستند؛ و اگرچه ناشناخته هم نیستند.

برای حفظ معیارها در آثار حرفه‌ای، از دو شیوه استفاده می‌شود. همه مجلات، با هر اعتباری، خوانندگانی را از محیط‌های علمی به کار می‌گیرند تا در مورد مقالات ارائه شده نظراتشان را به راحتی و آزادانه بیان کنند. معمولاً کتاب‌های منتشر شده توسط اعضای علمی دانشگاه‌ها در برخی مجلات آموزشی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. گاه و بی‌گاه مسئله ارجاعات مقالات مجلات، بیشتر در علوم طبیعی یا پزشکی، اخبار مهم صفحه نخست می‌شوند و ویراستاران مجلات ناگزیرند توضیح دهند که بخش‌های بحث‌انگیز مورد نظر به طور شایسته‌ای مستند شده است. البته تاریخ به ندرت به شکل مشابهی عنوان نخست روزنامه‌ها را تشکیل می‌دهد. بر اثر کوشش نا عادلانه‌ای که به منظور پیگرد کتاب‌های پنگوئن و اتهام دبورا لپیشتات (Deborah lipstadt) توسط دیوید ابروینگ (David Irving) در دادگاه «انکار هولوکاست» انجام گرفت، تاریخ در همان سطح مقاله‌های پزشکی مربوط به ایمنی یک واکسن، رسانه‌ای شد.

نقد و بررسی‌ها نیز باید مانند مطالب دیگری که افراد می‌خوانند، مورد ملاحظات انتقادی قرار بگیرند، تا معلوم شود چه کسی نقد و بررسی را نوشته است و ما درباره موقعیت علمی شخص همچنین عنوان مورد بحث چه می‌دانیم. در مباحث علمی فاقد منتقدان حرفه‌ای هستیم، بلکه فقط اندیشمندان حرفه‌ای و رقابت‌های حرفه‌ای داریم. کاربرد اینترنت برای تاریخ‌نگاری عرصه‌های جدیدی به وجود آورده است. برخی مورخان، وب سایت‌های خودشان را ایجاد کرده‌اند. درست همان‌گونه که چاپ واژه‌ها قدرت فوق‌العاده‌ای به بحث‌ها داده‌اند، «انقلاب

اطلاعات» نیز این باور را به مردم بخشیده است که اطلاعات الکترونیکی مورد اعتماد هستند، هر چند که عمدتاً تحت نظارت قرار ندارند. یک گروه آموزش منطقی تاریخ سعی می‌کند برای استفاده بدون تبعیض از اینترنت در گروه کارهایی را انجام دهد. یک دانشجوی خردمند نیز سؤال خواهد کرد که معنی دقیق «اطلاعات» چیست.

### پسا مدرنیسم

با پایان یافتن سده بیستم میلادی، هنگامی که مورخان تصور می‌کردند مفهوم معیارهای حرفه‌ای را می‌دانند، پس از یک سده تمرین، پسا مدرن‌ها گفتند، چون هر امری نسبی است، پس کارهایی مانند ارجاع دادن هم می‌تواند بخشی از تلاش تردیدآمیز به منظور اعتبار بخشی به یک بحث باشد.<sup>۱</sup> حتی زبان ساده دانش تاریخی بخشی از فریبکاری به شمار آمد.<sup>۲</sup> در اوایل فرایند حرفه‌ای شدن تاریخ، فریمن اشاره کرد که «تاریخ از نظر فنی در میان تمام مطالعات دارای کم‌ترین حد از فنون است؛ تاریخ کاملاً بدون اصطلاحات فنی است». و او به شوخی اشاره به دوست زمین‌شناسی می‌کند که به او می‌گفت، وی برای موضوعش نام‌های علمی را به صورت دلخواهی می‌سازد. «تاریخ اصطلاحات فنی ندارد - تا حدی مایلم که این مسخره بازی‌ها کنار زده شود». <sup>۳</sup> بیش از یک سده بعد، بازی تاریخ با علوم اجتماعی و اقتصادی و حتی فلسفی، آن خلوص اولیهٔ زبانی را به تحلیل برده بود؛ اما به کارگیری هر دو زبان ساده و پیچیدهٔ انگلیسی به عنوان بخشی از تلاش علمی برای دستیابی به اقتداری تردیدآمیز، دیده می‌شدند.

وقت آن است که به طور دقیق‌تر به پسا مدرنیسم و پیوندهای آن با تاریخ‌نگاری نظری بپردازیم. آنکراسمیت (Ankersmith) می‌نویسد: «تاریخ را با یک درخت مقایسه کنید». کسانی که در مقیاسی وسیع به فلسفهٔ تاریخ شکل دادند، و مورخانی که به دنبال اصولی در تاریخ بودند «که در گذشته هر چیزی را با یکدیگر پیوند می‌داده» است، معتقد بودند که آن اصول می‌توانند

- 1 G. M. Spiegle (1990), 'History, historicism and social logic of the text in the middle ages', *Speculum*, Ixv, p.64; J. Habermas (1987), *The philosophical Discourse of Modernity*, Polity Press, p. 250; M. Foucault (1974), *The Archaeology of knowledge*, Tavistock Publications, pp. 6-7, 10-11; A. Munslow (1997), *Deconstructing History*, Routledge, p.122.
- 2 S. Coben (1986), *Historical Culture: On the Recording of an Academic Discipline*, University of California Press, p.2.
- 3 E. A. Freeman (1886), *The Methods of Historical Study: Eight Letters, Read, in the University of Oxford in Michaelmas Term, 1884*, Macmillan, pp.93-94; W. R. W Stephens (1894), *The Life and Letters of Edward A. Freeman*, 2 vols, Macmillan, ii, pp.195, 202.

مبنای فهم ما از گذشته قرار گیرند. در هر حال، همهٔ اینان تاریخ را همچون تنهٔ درخت می‌دیدند. «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری علمی مدرن»، از قاعدهٔ آنکرسمیت استفاده می‌کند؛ زیرا آنچه در بریتانیا به اکثریت مورخان حرفه‌ای غیر مارکسیست شکل می‌داد، برای نوشتن «مواردی که واقعاً در گذشته اتفاق افتاده بود»، بدون پیش فرض‌های کلی دربارهٔ شاخه‌های درخت، تلاش‌های ستودنی انجام می‌دادند، اما علاقه به پیوندهای شاخه‌ها با تنه همچنان باقی ماند. به عبارت دیگر، در اندیشهٔ تاریخ به عنوان یک کل، این امیدواری وجود داشت که در نهایت پیوند بین شاخه و تنه قهמידه شود. به هر حال، تاریخ‌نگاری پسا مدرن نه به دنبال تنهٔ درخت و نه در پی شاخه‌ها، بلکه به دنبال انتخاب برگ‌هاست». در دیدگاه پسا مدرنیستی از تاریخ، دیگر هدف تفریق و تألیف و غایت خواهی نیست، بلکه آن پاره‌های کوچک تاریخی است که مرکز توجه قرار می‌گیرند. آنکرسمیت ادامه می‌دهد:

پانزده تا بیست سال پیش، به شگفتی از خودمان می‌پرسیدیم در این گونه از نوشته‌های تاریخی چه نکته‌ای می‌تواند وجود داشته باشد، تلاش می‌شود چه چیزی در آن اثبات شود، و سپس این سؤال آشکار مانند همیشه مدرن‌گراها را واداشت که این پرسش را مطرح کنند که ماشین تاریخ چگونه کار می‌کند.<sup>۱</sup>

او اضافه می‌کند: چنین سؤالی معنی خودش را از دست داده است؛ برگ‌های درخت همان تاریخ‌نگاری امروزی هستند. او با استعاره ادامه می‌دهد که «پاییز به تاریخ‌نگاری غربی وارد شده» و برگ‌ها را از درخت جدا کرده است. بادهای پاییزی «طبیعت پسا مدرن زمان ما»، همان «تغییر موقعیت اروپا در جهان از سال ۱۹۴۵ میلادی» است که جریان‌های بزرگ پیشین را، مانند پیشرفت خرد یا نزاع طبقهٔ کارگر - کنایه از نفوذ اندیشهٔ هگل و تفکر مارکسیستی - به حاشیه رانده است. اکنون برگ‌ها فرو ریخته‌اند و ما علاقه‌ای به مکان پیشین آن‌ها بر روی درخت نداریم؛ اما می‌توانیم آن‌ها را به هر شکلی که دوست داریم بچینیم. می‌توانیم از آن‌ها آنچه را که می‌خواهیم بسازیم. اندیشهٔ دیدن هر چیزی در متن تاریخی به پایان رسیده است؛ می‌توانیم با خاطره‌ها بازی کنیم، اما نمی‌توانیم گذشته را بازسازی نماییم.<sup>۲</sup>

این موضوع، به عنوان استعاره‌ای توسعه یافته، بهتر از همه عمل می‌کند و نشان می‌دهد که چرا

1 F. Ankersmit (1989), 'Historiography and Postmodernism', *History and Theory*, 28, pp.148-149.

2 Ibid.

پسا مدرنیسم هم مورخان را جذب و هم دفع کرده است. پسا مدرنیسم مورخان را جذب کرده است، چون برخلاف باور پسا مدرن‌ها، بسیاری از مورخان، به طور قطع در بریتانیا هرگز واقعاً به اندیشه اثبات‌گرایی، یعنی به آرمان علمی دانش تاریخی پایبند نبودند و به ندرت به تمام درخت علاقه‌مند شده‌اند، مگر آن‌هایی که مارکسیست بوده‌اند؛ البته نه از زمانی که مکتب ویگ ضعیف شد. بسیاری از آن‌ها برای برگزیدن شکل ضعیفی از پسا مدرنیسم خیلی پیش نرفتند. مخالفت با عقیده نسبی‌گرایی با آن همراه است؛ زیرا، براساس این اندیشه ما می‌توانیم گاهی برای سرگرمی خودمان با برگ‌ها نمونه‌های خودمان را بسازیم، که بسیاری از مورخان آن را گمراه کردن درک هدف گذشته می‌دانند. برخلاف «ایسم‌های» دیگری که تاریخ را تحت تأثیر قرار داده‌اند، دشوار است که منشأ پسا مدرنیسم را در منبع واحدی جستجو کنیم. اکثر پسا مدرنیست‌ها، فیلسوفان آلمانی یعنی نیچه (*Nietzsche*) و هایدگر (*Heidegger*) را به عنوان پیشروان این اندیشه می‌دانند، اما چنان مطلبی و رای بحث ما در اینجا است که می‌خواهیم به آن‌ها برگردیم.

متفکران پیشرو پسا مدرنیست عمدتاً فرانسوی بودند: ژاک دریدا (۱۹۳۰-۲۰۰۴م) (*Jacques Derrida*) و میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۴۸م) شاید در ذهن مورخان مشهورترین آن‌ها باشند. برخی از علاقه‌مندان دو آتشه آن‌ها آمریکایی بوده‌اند؛ اما از سال ۱۹۹۰ میلادی مؤسسه‌های تاریخ در بریتانیا، به نسبت مساوی تحت تأثیر پسا مدرنیست‌ها و یا در تعارض با آن‌ها قرار داشته‌اند. این نظر مطرح شده است که اگر رشته تاریخ متحول نشده بود، «تأثیر پسا مدرنیسم در میان مورخان سده بیستم کاملاً در حاشیه باقی می‌ماند». و تحول اساسی وارد شدن ضلع سوم نظریه نسبیست و فلسفه شکاکیت در تاریخ بود. این یک دیدگاه آمریکایی بود، اما جا دارد در اینجا بررسی شود که آیا این به‌طور کلی برای تاریخ‌نگاری غربی درست بوده است یا خیر، و در چه صورتی ما به طور یقین چیزی بیش از یک هم‌زمانی بین تمایل فلسفی و گرایش تاریخ‌نگاری خواهیم داشت؛ در این صورت این نشانگر وجود ریشه‌های فرهنگی مشترک برای همگرایی یاد شده خواهد بود؛ شاید -احیای یک اندیشه کهنه- یعنی روح زمان باشد.

اگر این‌گونه باشد، چنان‌که ممکن هم هست، خلاصه کردن تأثیرات کلی برداشت‌های پسا مدرنیسم بر تاریخ‌نگاری، بدون نگاه بسیار دقیق به خاستگاه این اندیشه‌ها، امکان‌پذیر خواهد بود. به شکلی متناقض، بهترین عمل این است که کار را با تعریف مدرنیسم، آن‌گونه که پسا

مدرنیست‌ها آن را می‌بینند، آغاز کنیم. گفته می‌شود که مدرنیسم با عصر روشنگری سده هجدهم شروع شد و سنت‌ها و نوشته‌های مقدس را به عنوان مبنایی برای سازمان و باور اجتماعی به چالش کشانید و خرد را به جای آن‌ها قرار داد. خردگرایی به طور خاص هدفش گشودن رازهای طبیعت از طریق علم، و سپس رازهای جامعه از طریق علوم اجتماعی بود، و تاریخ داستان این حرکت خردگرایی به شمار می‌رفت. اساساً هر چیزی آماده تحلیل و فهمیده شدن بود. برخی این مدرن گرایی را با مدرن شدن جامعه و همچنین فتح طبیعت به دست انسان‌ها در زمان انقلاب صنعتی و تلاش‌های انجام گرفته برای مهندسی اجتماعی و مدیریت اقتصادی را به هم ربط می‌دهند. مضمون‌های بزرگ پیشرفت اجتماعی، فیلسوفان مدرن گرایی همچون هگل یا مارکس را آگاه کرد. شاخه‌های خاصی از تاریخ، به‌طور مشخص‌تر، تاریخ اجتماعی در بریتانیا، توسط پسا مدرن گرایان به عنوان بخشی از «برنامه» آنان یا عصر روشنگری به حساب آمده است. این اندیشه یا «طرح» روشنگری، یکی از اصطلاح‌هایی است که به کرات توسط پسا مدرن گراها به کار گرفته شده و به نظر می‌رسد که به عنوان ضمیمه‌ای بر دیدگاه ساختاری خاص و یا به منظور نقل تاریخ اخیر، مطرح گشته است، مواردی که پسا مدرنیست‌ها با تردید به آن می‌نگرند.<sup>۱</sup>

شکاکیت و بزرگی برجسته پسا مدرنیسم است. بلند پروازی‌های مدرن گراها بی‌اساس به نظر می‌رسد. در مورد تاریخ‌نگاری، برگ‌های پراکنده‌ای را که به دلخواه نظم مجددی یافته بود، جایگزین مفهومی از تاریخ‌نگاری کردند که بخشی از برنامه‌ای به شمار می‌آمد که فرایند تاریخی را دریافتنی می‌کرد و بر تنه درخت تمرکز می‌نمود. ممکن است در اینجا عنصری از فلسفه بدینی وجود داشته باشد که از سرخوردگی نسبت به جنبه‌های خاصی از مدرنیسم، مانند شکست آشکار مارکسیسم از نظر سیاسی در جناح چپ و از دست رفتن ایمان به پیشرفت و خردگرایی به دنبال فاشیسم و دیگر رویدادهای وحشت‌انگیز آن برخاسته باشد. به طور خاص در بریتانیا، ظهور سیاست‌های جناح راست در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی و احساس زندگی در دنیای فرا صنعتی که در آن وفاداری سیاسی و طبقاتی در شکل قدیم آن معنایی کمی خواهد داشت، می‌توانست اشتیاق به پسا مدرنیسم را تقویت کند.<sup>۲</sup> می‌توان برای چندین کشور غربی نکات

1 E. Breisch (2003), *On the Future of History*, University of Chicago Press, pp.11-14; J.Appleby, *ibid*, pp.201-205.

2 M. Bentley(ed) (1997), *Companion to Historography*, Routledge, pp. 488-489; D. McLellan (1995), *Idlogy*, Open University, pp.73-74; P.Joyce (1994), *Democratic Subjects: The Self and the Social in Nineteenth-Century England*, Cambridge University of Press, pp. 2-3.

مشابهی را مطرح کرد. اما برای تغییرات پایه‌های فلسفی هم وجود داشت. برای دریدا و فوکو، زبان که ابزار اساسی انتقال و استدلال بشر به شمار می‌رفت، به سد نفوذناپذیری تبدیل و فلج شده بود. بین واقعیت و زبانی که برای توصیف و تحلیل آن به کار گرفته شود، رابطه لازم وجود نداشت.<sup>۱</sup> هر اصول و ساختاری، حتی اشخاص، می‌توانست شکسته شود. نویسندگی هدفمند دست نیافتنی و بی‌ربط محسوب می‌شد.<sup>۲</sup> این مسئله مورخان را در بررسی محتوای متون محدود می‌کرد.

به راستی هر چیزی یک متن بود، زیرا این اندیشه که می‌توانیم به دنیای واقعی گذشته دست یابیم، جزو خطای مدرن گراها تلقی می‌شد.<sup>۳</sup> برای طرفداران نظریه ساختارشکنی «طبقه» هدفی ویژه به حساب می‌آمد، که برای مورخان اجتماعی به خصوص در بریتانیا به صورت یک مفهوم بنیادی اجتماعی درآمده بود که از مفهوم جامعه در نزد مارکسیست‌ها و اندیشه‌های لیبرالی نشأت می‌گرفت.<sup>۴</sup> همچنین، صرف‌نظر از آن، این مسئله به توجه مورخان سستی به رابطه علی برمی‌گشت.<sup>۵</sup> از آن گذشته، هر چیزی بسیار کمتر شفاف بود؛ نه بر پایه نوعی از واقعیت‌های مادی قرار داشت، و نه بخشی از داستان تداوم به شمار می‌آمد.

صرف‌نظر از ایجاد یک مقاومت آگاهانه در برابر تأثیرات آن، به طور کلی، دو تأثیر عمده از پسا مدرنیسم به جا ماند: اولاً برای ساختارشکنی رویدادهای بزرگ قدیم گرایشی وجود داشت و حرمت آرمانی حقیقت و بلندپروازی‌های شدید گذشته مورخان اجتماعی جناح چپ و استعدادهای محافظه کارانه کسانی را که به معیارهای «حرفه‌ای» اعتقاد داشتند، به چالش می‌کشاند. ما در فصل ۳، پاتریک جویس (Paterick Joyes) را به عنوان نمونه بارزی از این نقش برمی‌گزینیم. ثانیاً این که آنچه ما ممکن است جناح افراطی پسا مدرنیست‌ها بخوانیم، مرگ تاریخ‌نگاری را اعلام کرده است.

از آنجا که این کتاب قصدش راهنمایی مطالعه مستمر تاریخ‌نگاری به منظور گرفتن مدارک در تاریخ است و در ضمن آن به طور عمده پیش‌بینی می‌شود که مبتنی بر این فرض باشد که ما

1 J.Appleby, *ibid*, pp.213-215, 266-267.

2 *Ibid.*, pp.202-216; Breisach, *ibid*, pp. 154-157; P.Joyce (1995), 'The end of social history?' *Social History*, 20: i, p.83.

3 G. Spiegel (1990), 'History, Historism and Social Logic of the text in the middle ages', *Speculum*, ixv, pp.63,69.

4 Joyce, *ibid*, pp73-91.

5 Evans, *ibid.*, pp. 138-140.

6 Breisich, *ibid.*, pp. 116-117; Evens, *ibid*.



می‌توانیم گذشته و تاریخ‌نگاری را مطالعه کنیم، این را به عهده خوانندگان می‌گذاریم تا این مسیر تفکر را، اگر در جای دیگری برمی‌گزینند، پیگیری کنند،<sup>۱</sup> و آگاه باشند که این مسئله ممکن است توسط بنیاد گراها موضوعی بخشش‌ناپذیر باشد. اظهار نظر نهایی ما درباره موضوع مورد بحث این است که بحث بین پسا مدرنیست‌ها و آنچه ما به دلیل به کارگیری یک اصطلاح بهتر و در تأیید نظر دیگران، آن‌ها را طرفداران سنت‌گرایی می‌خوانیم، همراه با بی‌رحمی و برخی موارد خصومت‌های شخصی بوده است.<sup>۲</sup> این مسئله‌ای غیر معمول نیست. بر خلاف تصورات عمومی درباره زندگی عالمان، که پنداشته می‌شود آن‌ها در برج‌های عاج زندگی می‌کنند، دنیای علمی (academic) در بعضی زمان‌ها میدان نبرد بی‌رحمانه‌ای است. اما اشتیاق پسا مدرن گراها در علاقه دیدگاه‌شان به نظریه نسبیست و ابهام‌ها و متغیر بودن تفاسیرشان، شگفت‌انگیز است. اما واضح است که این امر، تاریخ‌نگاری تحولات اجتماعی و فکری زمان زندگی مورخان و همچنین فشاری را که آن‌ها برای فهم گذشته احساس می‌کردند، منعکس می‌کند.

## برای مطالعه بیشتر

### ۱. کلیات

- Bently, M. (ed) (1997), *Companion to Histoigraphy*, Routledge.
- Evans, R. J. (1997) *In Defence of History*, Granta Books.

### ۲. تاریخ تاریخ‌نگاری

- Burrow, J. W. (1981), *A Librarl Descent: Victorian Historians and the English Past*, Cambridge University Press.
- Iggers, G. G. (1983), *The German Conception of History*, Wesleyan University Press.
- Parker, C. (1990), *The English Historica Tradition Since 1850*, John Donald.

1 Breisch, *ibid.*, pp.116-117; M. Fullbrook (2002), *Historical Theory*, Routledge, pp.18-20.

۲ در جبهه مقدم پست مدرنیست‌ها ک. جنکین قرار دارد. ر.ک:

K. Jenkins (1999), *Why History? Ethic and Postmodernism*, Routledge, pp. 95-114.

برای تحول‌گرایان پست مدرنیست، ر.ک:

Joyce, 'The End of social history?', pp.77-78.

برای سنت‌گراها، ر.ک:

G. R. Elton (1991), *Return to Essentials*, Cambridge University Press, pp. 27-49, 58-61.

- Stubba, W. (1895), "A sketch of the constitutional history of English nation down to the reign of the Edward the first", in Stubbs, *Select Charters and Other Illustration of English Constitutional History from the Earliest Times to the Reign of Edward the First*, Clarendon Press, 8<sup>th</sup> edn, pp. 1-51.

۳. پسا مدرنیسم

- Appleby, J. L. Hunt and M. Jacob (1994), *Telling the truth about history*, Norton and Co.
- Munslow, A. (1997), *Deconstructing History*, Routledge.

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل سوم در آمیختن با تاریخ‌نگاری

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

در فصل دوم نگاهی داشتیم به تاریخ‌نگاری علمی به عنوان معیاری که بیشتر آثار جدید در دانش تاریخی باید بر اساس آن مورد ارزیابی قرار گیرند. در این فصل برای مطالعه آن متون راهنمایی‌هایی را ارائه می‌کنیم. مانند مورد پیشین، بحث‌ها را با معرفی نمونه‌هایی از تاریخ‌نگاری روشن می‌سازیم.

### حقایق و نظریه‌ها

همان‌گونه که ملاحظه کردیم، در کشورهای مختلف چندین مکتب تاریخی وجود داشته است. برخی از آن‌ها دارای مفهوم‌های ساده‌انگارانه بوده‌اند؛ به‌طوری‌که دیدگاه‌های متعارفی از گروه‌های سنی یا گروه‌های اجتماعی تحصیل کرده را ارائه می‌کردند. آنان هر چند ممکن است نسبت به شیوه جانبدارانه و علائق خود به آن مکتب تاریخی آگاه بوده باشند، اما از قرار گرفتن در زیر مجموعه فلسفه تاریخ معین یا تمایل به تفسیر خاصی از آن آگاه نبوده‌اند. آنان اغلب خودشان را واقع‌گرا و حرفه‌ای و شاید هم علمی می‌دانستند؛ البته به این نیز بستگی داشت که از این مفهوم چه برداشتی داشته باشند. سنت انگلیسی تفسیر ویگ نمونه‌ای از این نوع برداشت است.

دیگر مکتب‌ها به‌طور مشخص به فلسفه کلی تاریخ اختصاص یافته بودند و این که گذشته را چگونه می‌شناسیم و فرایند کلی تغییرات تاریخی بر اساس چه اصولی انجام گرفته است. مکتب آنال (Annales School) در فرانسه نمونه آشکاری از آن است. هنگامی که مارک بلوک (Marc Bloch)

و لوسین فور (Lucien Febvre) سالنامهٔ تاریخ اقتصادی و جامعه ( *Annales d'histoire économique et sociale* ) مکتب آنال را در سال ۱۹۲۹ میلادی بنیاد نهادند، آنان مأموریت روشنی داشتند که نوع جدیدی از تاریخ را توسعه دهند که کمتر بر پایهٔ گزارش‌هایی از حوادث بود، بلکه بیشتر تحت تأثیر علوم اجتماعی قرار داشت؛ کمتر به تأثیر سطحی سیاست‌ها مربوط می‌شد، بیشتر به ساختار اجتماعی و تغییرات اقتصادی و روند تداوم گرایش نشان می‌داد. پس از جنگ جهانی دوم، تغییر عنوان مجله به سالنامه: اقتصاد جوامع، تمدن‌ها ( *Annales: économies sociétés, civilisations* ) به طور فزاینده‌ای به رویکرد ساختارگرایان و همچنین به تأکید جدیدی بر مسئلهٔ فرهنگ دلالت داشت. از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی به بعد، هنگامی که اثر فرناند برودل (Fernand Braudel)، سپس خصوصاً اثر له‌رواله‌دورا (Le Roy Ladurie) ترجمه شد، این مکتب تأثیر گسترده‌ای در دنیای علمی انگلیسی زبان داشت.<sup>۱</sup> مورخان مارکسیست با توجه به باورهایشان به ماتریالیسم تاریخی، نمونهٔ مشخص دیگری از یک مکتب تاریخی هستند. اگرچه در مکتب مارکسیسم سرانجام نشانه‌هایی از اختلافات بروز کرد، اما آنان یک باور بنیادی داشتند و آن اعتقاد به ساختار اقتصادی جامعه به عنوان یک عامل غالب در تاریخ و راهی برای زندگی کردن و ادامهٔ حیات به شمار می‌رفت: دیگر جنبه‌های رفتار انسان تحت تأثیر این عوامل مادی قرار می‌گرفت. بنیادی‌ترین بحث در سنت مارکسیسم این است که آیا عناصر مادی جبرگرایی اقتصادی را تشکیل می‌دهند یا خیر. به علاوه، مالکیت بر ثروت است که در درون یک نظام اقتصادی مشخص، خواه به صورت فئودالیسم باشد یا کاپیتالیسم، ساختار طبقه را تعیین می‌کند؛ و آن‌گاه که ساختار طبقه تغییر کند، نظام تولید نیز دستخوش تغییر می‌شود. مارکسیست‌ها در بحث با یکدیگر منشأ اندیشهٔ خود را به مارکس می‌رسانند. در بیشتر مواقع و در مقایسه با دیگر همکاران علمی‌شان، آنان به قرار دادن اندیشه‌هایشان در چارچوب عمل سیاسی گرایش بیشتری نشان می‌دهند. به طور یقین آن‌ها مکتب خود آگاهی تاریخ را تشکیل می‌دهند.<sup>۲</sup>

۱ خصوصاً رک:

- F. Braudel (1975), *The Mediterranean and Mediterranean World in the Age of Philip II*, Fontana;  
این اثر ابتدا در سال ۱۹۴۹ میلادی در فرانسه چاپ شد؛ همچنین رک:  
F. Braudel (1973), *Capitalism and Material Life*, Weidenfield and Nicolson;  
این اثر ابتدا در سال ۱۹۶۷ میلادی در فرانسه چاپ شد؛ مقایسه کنید با:  
E. Le Roy Ladurie (1980), *Montailou: Cathars and Catholics in French Village 1294-1324*, Penguin.  
این اثر ابتدا در سال ۱۹۷۸ میلادی در فرانسه چاپ شد.

۲ یکی از مورخان مارکسیست بریتانیایی و مورد احترام اچ. جی. کی است. رک:

فلاسفه تاریخ به این گرایش دارند که منتقد مکاتب ساده‌انگارانه تاریخ باشند و می‌گویند که بزرگ‌ترین خطر برای عینیت‌گرایی (یا بی‌طرفی) از سوی کسانی است که تصور می‌کنند بی‌طرف هستند؛ در حالی که از فرضیه‌هایی که خود مطرح می‌کنند آگاهی اندکی دارند.<sup>۱</sup> مورخانی که تصور می‌کنند از تعصب به دورند، معمولاً بیشترین انتقاد را نسبت به کسانی دارند که از نظر ایشان تحت تأثیر «نظریه‌ها» قرار دارند. استدلال‌شان این است که مورخان نظریه-محور با هدف دنبال‌مطلب می‌روند و می‌دانند که در بایگانی‌ها در پی چه چیزی هستند، و البته در یافتن آن‌ها نیز موفق هستند؛ اما اینان چشم خود را بر دیگر شاهدها و دیگر تفسیرها و یا به ادعای منتقدان، بر «حقایق» می‌بندند و از آن‌ها غافل می‌شوند. یکی از صریح‌ترین لهجه‌ترین منتقدان به این مکتب، یعنی تاریخ‌نگاری نظریه-محور، جی. آر. التون (G.R. Elton) بود که می‌گفت مورخان حرفه‌ای واقعی بدون تصور پیشینی و حتی بدون پرسش به بایگانی‌های مورد نظر وارد می‌شوند. بر اساس گونه‌های اصول ادراکی مشترک انسانی، از مورخان انتظار می‌رود که همیشه برای رد کردن و کنار گذاشتن یک نظریه آماده باشند؛ باید مشاهده نمود که آیا آن‌ها به آن حد از درایت رسیده‌اند که نظریه‌هایی را که گرفتارشان بوده‌اند، به نفع بیان حقیقت کنار بگذارند. اما آن حقایق دقیقاً چیستند که مورخان به طور سستی به آن پایبندند؟

بررسی یک بحث تاریخی به سرعت نشان خواهد داد که مرز دقیقی بین «حقیقت» و «نظریه» وجود ندارد. به طور مثال، اگر ما از حقایق ساده‌ای مانند تاریخ تولد یا مکان تولد افراد که بگذریم و به مسائلی بپردازیم که دارای معانی بیشتر و سطح بالاتری هستند، در خواهیم یافت که حقیقت خودش نوعی نظریه و دارای ساختاری است که ما آن را به عنوان یک واقعیت پذیرفته‌ایم. به جای تاریخ تولد یک فرد، اگر مثلاً ما از تولد یک طبقه سخن بگوییم، در این صورت به طور واضح تولد آن طبقه را که ممکن است برای یک نفر حقیقت تلقی شود، برای فرد دیگری نظریه‌ای ناپذیرفتنی است. شواهدی که ای. پی. تامپسون (E. P. Thompson) در کتاب ایجاد طبقه کارگر انگلیس (*The Making of the English Working Class*) ارائه کرده، اگر چه

H. J. Kaye (1984), *The British Marxist Historians*, Polity Press.

برای دستیابی به گزارش مختصری از تلاش مارکسیست‌ها در تأثیرگذاری در این حرفه، رک:

C. Parker (1990), *The English Historical Tradition since 1850*, John Donald, pp. 177-210.

1 R. G. Collingwood (1924), *Speculum Mentis or the Map of Knowledge*, Clarendon Press, p. 237.

2 G. R. Elton (1967), *The Practise of History*, Fontana elton; (1977), 'The Historian's social function', *Trancsations of the Royal Historical Society*, 5, pp. 197-211; Elton (1991), *Return to Essentials: Some Reflections on the Present State of Historical Study*, Cambridge University Press, pp.3-26.

بخشی از آن توسط منتقدانش به چالش کشیده شده،<sup>۱</sup> اما به‌طور کلی واقعیتی پذیرفته شده است؛ هر چند که هنوز دربارهٔ نتیجه‌گیری‌های وی در کتابش عقاید مختلفی وجود دارد. بنابر کتاب تامپسون، طبقهٔ کارگر انگلیس تقریباً در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۸۰ تا ۱۸۳۲ میلادی به وجود آمده و شکل گرفته است. پیدایش آن بر اثر انقلاب صنعتی یا طبقهٔ سرمایه‌داری که مشاغلی را فراهم کرد، صورت نگرفت؛ بلکه این طبقه در نتیجهٔ کشمکش‌های طبقاتی به وجود می‌آمد.<sup>۲</sup> بنابر رأی برخی منتقدان او در میان جناح چپ، تامپسون نظریهٔ درست مارکسیسم را رها کرده بود. بر اساس عقیدهٔ منتقدان تامپسون در جناح راست، او در تفسیر حقیقت تحت تأثیر نظریه‌های از پیش تعیین شدهٔ خود بود. برای کسانی که ساده‌انگارانه به مسائل می‌نگرند، تامپسون تفسیری را ارائه می‌کند که از نظر آن‌ها در سطح نگران‌کننده‌ای پیچیده است و برای ایشان مرزبندی با آن دشوار است. مثلاً در جایی که طبقهٔ کارگر تحت فشار طبقهٔ متوسط انقلاب صنعتی مجبور به عضویت در طبقهٔ کارگر شدند و سپس آگاهی طبقاتی به دست آوردند، یا اندیشهٔ نزاع طبقاتی بدون طبقه و یک نوع تفسیر فرهنگی از آن که در برابر تفسیر اقتصادی از شکل‌گیری طبقه قرار می‌گیرد. اما بدتر از آن در راه بود. اگرچه رویکرد تامپسون برای مدت سی سال بر تمام بحث‌ها حاکم بود،<sup>۳</sup> از دههٔ ۱۹۹۰ میلادی، برخی مورخان تحت تأثیر اندیشهٔ پسا مدرنیست‌ها و یا به گفتهٔ بعضی‌ها پس‌اساختارگرایی قرار گرفتند؛ یعنی کسانی که نه تنها نتیجه‌گیری‌هایی تامپسون را در کتابش، بلکه مسئلهٔ طبقه را نیز به عنوان موضوعی غالب، زیر سؤال بردند. اثر پاتریک جویس یک نمونهٔ مهم از این فضا به شمار می‌آید:

#### «طبقه» از دید پاتریک جویس (Patrick Joyce)

در کتاب‌های نگاه مردم (در سال ۱۹۹۱)،<sup>۴</sup> *Vision of the People* (1991)، و موضوع‌های مردمی (در سال ۱۹۹۴)،<sup>۵</sup> *Democratic Subjects* (1994) جویس هر دو نظریهٔ تامپسون را در مورد این‌که طبقهٔ کارگر تا سال ۱۸۳۰ شکل گرفت، یا بهتر بگوییم، به خودش شکل داد، و حوزه‌ای را

1 E. P. Thompson (1991), *The Making of the English Working Class*, Penguin, pp. 916-939.

2 Ibid., pp.9-12; also E. P. Thompson (1978), 'Eighteenth-century English society: Class struggle without class?', *Social History*, 3, pp.146-150.

3 Kaye, *The British Marxist Historians*, pp. 232-241.

4 P. Joyce (1991), *Vision of People: Industrial England and Question of Class 1848-1914*, Cambridge University Press.

5 P. Joyce (1994), *Democratic Subjects: The Self and the social in Nineteenth-century England*, Cambridge University Press.

که براساس آن افراد خودشان را به وسیله طبقه تعریف می‌کنند، زیر سؤال برد، اندیشه‌های او پیچیده هستند، اما آن اندیشه‌ها در مقدمه کابش، تحت عنوان طبقه (Class) (۱۹۹۵م) برای مجموعه «خوانندگان آکسفورد»، شاید دست یافتنی‌تر باشد. در آنجا او می‌پذیرد یکی از دلایلی که چرا «طبقه» به عنوان یک مفهوم سازمانی قدرتش کاهش یافته، این بوده که از دهه ۱۹۹۰ میلادی، دیگر به آن پرداخته نشده است:

در سال‌های اخیر مفهوم طبقه به طور فزاینده و به عنوان وسیله‌ای که هم زمان حاضر و هم گذشته را توضیح می‌دهد، مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. دلایل آن نیز ناشی از تحولات عمیق اقتصادی، سیاسی و روشنفکری زمان ماست. طبقه توسط برخی به عنوان واقعیت توصیف نابرابری در زمان ما دیده شده است. این نظریه در بین مورخان تأثیر زیادی به جا نهاده است: اگر طبقه نتواند تفسیر درستی از زمان حاضر ارائه کند، شاید نتواند گزارش کافی نیز از زمان گذشته به ما عرضه نماید.<sup>۱</sup>

از بین رفتن صنایع سنگین قدیم، ظهور حمل و نقل جدید، تأثیرپذیری جریان روشنفکری از فروپاشی اتحاد شوروی، موفقیت حکومت‌های جناح راست در دهه ۱۹۸۰ میلادی و ظهور پسااستارگرایی و پسامدرن‌گرایی، چنین به نظر می‌رسید که همه دنیای جدیدی را خلق کرده‌اند که طبقه در آن دیگر یک امر واقعی یا دست کم غالب به نظر نمی‌آمد. مفهوم‌های جدید فرد و فمینیسم همچنین کمک کرده است که نه تنها در دنیای معاصر به طبقه با تردید نگریسته شود، بلکه ابزاری برای تحلیل تاریخی تلقی گردد.<sup>۲</sup> همان‌گونه که جویس بعدها مطرح می‌نمود: «از زمانی که اندیشه «آگاهی طبقاتی» به عنوان هویتی واحد و منسجم مورد پرسش قرار گرفت، به تبع آن موضوع هویت‌های چندگانه و روابط بین آن‌ها آشکار شد (در کنار طبقه، از افراد، جنسیت و نظایر آن نیز سخن به میان می‌آید).<sup>۳</sup> زمانی بود که در ضمن آن، هنگامی که مورخان تعریف تامپسون از طبقه را به چالش کشاندند، اگر چه تعریف مذکور از طریق سنت تاریخ‌نگاری و سیاسی زمان به شکل کاملاً متفاوتی با تفسیر اقتصادی مارکسیسم ارائه می‌شد، آنان از پیروزی فرضی شواهد تجربی که به طور موفقیت‌آمیزی تفسیر نظریه-محور را به چالش می‌کشاند، لذت می‌بردند. اما جویس این‌گونه نبود. او از تفسیرهای اولیه طبقه چشم‌پوشی نکرد.

1 P. Joyce(ed) (1995), *Class*, Oxford University Press, p.3.

2 Ibid., *Class*, pp. 3-9.

3 Ibid, p. 4.



او ادعا نکرد که حقایق بر نظریه پیروز شده است. او پذیرفت که چشم‌اندازهای جدید چگونگی نگاه ما به مسائل را تغییر می‌دهند. جویس در کتاب موضوع‌های دموکراتیک آن را برای ما توضیح می‌دهد. چشم‌اندازهای جدید اجازه داده است که «شکل‌های دیگری از فرد و هویت جمعی» ظهور کند و با تمرکز بر طبقه، ایهامات دراز مدتی شکل بگیرد. و چنین به نظر می‌رسد که طبقه خودش، مانند دیگر موارد مجموعه موضوعات «اجتماعی»، یک امر ذهنی باشد؛ نه این که در دنیای «واقعی» چیزی ورای آن شکل به حساب آید. این موضوع برای پسامدرنیست‌ها می‌توانست تقریباً به عنوان یک مفهوم تأکیدی شمرده شود. دست کم، هنگامی که آن‌ها در صدد برمی‌آیند نگارش تاریخ را به عنوان مخالف و برای انکار آن در اختیار بگیرند، جویس بررسی مسائل اجتماعی یا مجموعه‌های جمعی را به عهده می‌گیرد که از نظر او، در آن زمان نسبت به طبقه از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و با اصطلاحاتی مانند «مردم»، «بشریت» یا «نوع بشر» ارائه می‌شدند؛ و او اصطلاح «دموکراتیک» را در فهرست ویژگی‌های بشری گنجانید، تا از طریق آن شناخته شوند. این عمل تنها با قبول تبعیت از «تصوری» بودن این موضوع‌ها انجام‌پذیر بود.<sup>۱</sup> لازم به تأکید است که این‌ها جوامع تصویری به آن مفهومی هستند که در ذهن افراد وجود دارند؛ نه تصویری که توسط مورخان ابداع شده باشد. آن‌ها نسبت به هدف‌های فرضی واقعی‌تر دیده شده‌اند؛ در واقع، اطلاعات را براساس بهره‌وری اقتصادی و واقعیت‌ها ساماندهی کرده‌اند. می‌توان این بحث را مطرح کرد که مسیر آغاز شده مذکور هنگامی کامل شد که تامپسون جبرگرایی اقتصادی را رد کرد و تعریف «فرهنگی» طبقه را برگزید؛ در حالی که جویس به این موضوع می‌پردازد که باید تفاوت مهمی وجود داشته باشد بین این که بحث «فرهنگ» در انتها مطرح شود، و این که تأکید کنیم که «تجربه» و «روابط سازنده» خودشان به تنهایی و فقط از طریق «تصورات» فهمیده می‌شوند.<sup>۲</sup>

می‌توان تأثیرات پسامدرنیسم را اغلب از طریق عنوان‌ها و موضوع‌های انتخاب شده نویسندگان تشخیص داد. برای مثال، جویس عنوان کتاب نگاه مردم را با همان دقتی انتخاب کرده که عنوان کتاب موضوع‌های مردمی را برگزیده است. «نگاه» هم شامل چگونه دیدن انسان و توسط انسان است، و هم اشاره‌های ضمنی به تصورات، رؤیاها، پیشگویی، امید و آرزوهای انسان

1 Joyce (1994), *Democratic Subjects*, p.1.

2 Ibid., p.4.

دارد.<sup>۱</sup> اما بالاتر از همه، آن‌ها «تصور» می‌شوند و در آن پیدا کردن راهی برای عقب نشینی از اطمینان به ماتریالیسم در عناوین پسا مدرنیسم کار ساده‌ای است. نگاه مردم شاید موضوعی انتقالی باشد که در آن جویندگان این احتمال را مطرح می‌کنند که طبقه به عنوان شاه کلید و موضوع غالب در بیان، فقط ممکن است به تأخیر افتاده باشد. جدای از این‌که طبقه کارگر در سال ۱۸۳۰ میلادی به صورت خودساخته ایجاد شد، او مطرح می‌کند که حتی در دوره خود او، یعنی سال‌های ۱۸۴۸-۱۹۱۴ میلادی، هنوز از آن گزارش کاملی مطرح نشده بود. مفهومی از طبقه، شاید پس از سال ۱۹۱۴ میلادی آشکارتر شد.<sup>۲</sup> این نوعی نتیجه‌گیری است که می‌توانست مورد آزمایش قرار بگیرد؛ اگرچه باید این را در نظر داشت که چنین پدیده اجتماعی پیچیده‌ای هرگز نمی‌تواند معیاری عینی و موضوعی مورد توافق همگانی داشته باشد.

اما در نتیجه‌گیری تامپسون که معتقد بود طبقه کارگر به شکل خودساخته آن در سال ۱۸۳۰ میلادی شکل گرفت، و نظر جویندگان که عقیده داشت مفهومی از طبقه که قدرتش را با دیدگاه‌های دیگری مشترک بود و آن فقط پس از سال ۱۹۱۴ شکل گرفت، نمی‌تواند به طور واقعی با هم تطبیق داده شود. اما دست کم می‌تواند در نظریه تحقیق بحث را فیصله دهد. «حقایق» قادر است نشان دهد که هم نظریه‌های بر گرفته از مکاتب مارکسیستی تامپسون، اگر تغییر ماهیت دهد؛ و هم اندیشه‌های پسا مدرنیستی جویندگان، هر دو با شواهد سازگار نیستند. البته نقد اولیه پسا مدرنیستی از مفهوم طبقه اهمیتی و رای آن دارد؛ در واقع، آن‌ها مسائل را به گونه‌ای متفاوت می‌بینند و داشتن نگاهی ساده‌انگارانه از تمایز بین «حقیقت» و «نظریه» کافی نخواهد بود. اگر بخواهیم نتیجه‌گیری‌های مطرح شده مورخان را جدی بگیریم، خواه در الگوی ای. پی. تامپسون آن، یا در الگوی پاتریک جویندگان، باید آنچه را که آکشات (Oakeshott) درباره حقایق می‌گوید، بررسی کنیم. بنابر نظر آکشات، مورخان حتی اگر از «پیشداوری و تعصب محض نیز رها شوند»، باز هم کارشان را با بعضی مفروضات و فرضیات آغاز می‌کنند و با حقایق پایان می‌دهند: «تاریخ مانند اشکال دیگر از اندیشه با حقایق پایان می‌یابد، اما با آن شروع نمی‌شود». <sup>۳</sup> این امر به طور یقین آنچه را که ما سطح بالاتری از حقایق می‌نامیم نیز شامل می‌شود؛ یعنی نظریه‌هایی که مورخان به آن‌ها رسیده‌اند، باید مورد قبول واقع شود.

1 Ibid., p.4.

2 Ibid., p. 336.

3 C. Parker (2000), *The English Idea of History from Coleridge to Collingwood*, Ashgate, p. 139.

## طبقه و انقلاب فرانسه

نمی‌گوییم که تفسیرها ضرورتاً به یک اندازه خوب هستند یا این‌که هر تفسیری از دید نسل خودش درست است. بحث‌های انجام شده دربارهٔ ریشه‌های انقلاب فرانسه را، که برای تقریباً چهل سال پس از جنگ جهانی دوم به طور جدی ادامه داشته است، در نظر بگیرید. در اینجا باز هم تفسیر مارکسیستی از انقلاب فرانسه به چالش کشیده می‌شود. بسیاری موفقیت آلفرد کوبان (Alfred Cobban) را در به چالش کشیدن تفسیر مارکسیستی از انقلاب فرانسه، آن‌گونه که توسط ژرژ لوفور (Georges Lefebvre) تفسیر شده است، پیروزی تجربه‌گرای انگلیسی بر مارکسیسم فرانسوی می‌داند. کوبان با اطمینان آن را این‌گونه می‌دید:

یکی از هدف‌های این مطالعه (تفسیر اجتماعی انقلاب فرانسه، ج ۱، ۱۹۶۴: The Social Interpretation of the French Revolution 1964)، این بوده است که با فراهم کردن نمونه‌های مثبت، احتمال رویکرد تجربی را برای نوشتن تاریخ اجتماعی ارائه کند، که در این صورت آن‌ها را قادر خواهد ساخت تا خود را از قید نمونه‌های خشک تغییرناپذیر که آن‌ها را به طور نظام‌مند از نظریه‌هایشان استنباط کرده‌اند، برهاند.<sup>۱</sup>

اگرچه در مقایسه با نقد پسا مدرنیستی، این نقد تجربه‌گرایانه رویکردی متفاوت دارد؛ اما می‌توانیم برخی از شباهت‌ها را ذکر کنیم: هر دو با شیوه‌های متفاوت، رویکرد ماتریالیستی نسبت به ساختار اجتماعی را نفی می‌کنند و هر دو زبان را به عنوان مسئله‌ای کلیدی در نظر می‌گیرند؛ هر دو در تلاش برای فهم گذشته، زبان گذشته را برای مخالفت با نظریهٔ اجتماعی غیر تاریخی به کار می‌برند. در پرتو این بحث، از هنگام حملهٔ کوبان مطالعات انقلاب فرانسه از نظر روش‌شناسی در حد زیادی بسیار صریح‌تر گردید. تفسیر لوفور که تحت عنوان *ظهور انقلاب فرانسه* (The Coming of the French Revolution) به انگلیسی ترجمه شد، در آن علت انقلاب را اساساً ناشی از ظهور بورژوازی می‌دید و بدین‌سان لوفور برای مارکسیسم نمونه‌ای از تغییرات اجتماعی-سیاسی را فراهم کرد و آن را نتیجهٔ تغییراتی می‌دانست که در روابط اجتماعی و تولیدی

1 A. Cobban (1964), *The Social Interpretation of the French Revolution*, Cambridge University Press, p.168.

اگرچه این کتاب در سال ۱۹۶۴ میلادی چاپ شد، اما این آغاز بحث‌های کوبان و لوفور نبود (لوفور در سال ۱۹۵۹ میلادی درگذشت). کتاب چاپ ۱۹۶۴ در اصل مجموعهٔ یک سلسله سخنرانی‌های کوبان در سال ۱۹۶۲ میلادی بود؛ اما حملات اصلی وی علیه دیدگاه‌های لوفور در سخنرانی افتتاحیهٔ او در سال ۱۹۵۵ میلادی آغاز گردید.

اتفاق افتاد و تا آن زمان ویژگی‌های فئودالی داشت و سپس به مرحله سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) رسید. کریستوفر هیل (Christopher Hill) نیز به شکل مشابه‌ای جنگ داخلی انگلیس را به عنوان انقلاب بورژوازی توصیف کرد. تفسیر لوفور ساده‌انگارانه و جبرگرایانه نبود. چنانکه دوئل (Doyle) سخن لوفور را به بیانی دیگر چنین مطرح می‌کند:

دست کم در کوتاه مدت هرگز چیزی اتوماتیک‌وار و غیر منطقی در این تحول دیده نمی‌شود. بورژوازی توانست آریستوکراسی (حکومت اشراف) را براندازد، زیرا اقتدار سیاسی سلطنت سقوط کرده بود. سقوطش بدان سبب بود که سلطنت نمی‌توانست هزینه آن را پردازد، و نمی‌توانست هزینه آن را پردازد، زیرا آریستوکراسی، «نظمی مبتنی بر امتیازات» اشراف و روحانیان بود که به معافیت‌ها و امتیازات ایشان عادت داشت و آنان از قدرت سیاسی‌شان استفاده می‌کردند تا مانع از این شوند که شاه اصلاحات لازم را انجام دهد.<sup>۱</sup>

اگرچه متن بالا یک بازنویسی و خلاصه شده است، اما نمونه‌ای عالی از گونه‌ای تاریخ‌نویسی به شمار می‌رود که در جستجوی توضیح رویدادهاست؛ رویکردی است که در آغازهای سده بیستم میلادی کمتر متداول بوده است. اما این تقارن رویدادها برای تأمین پیروزی بورژوازی کافی نبود. پس از خوداگاهی در برابر ترفندهای اشراف، بورژوازی، شهرنشینان فقیر و عامه مردم پاریس را فرا خواند؛ و سپس شورش دهقانی نظم فئودالی را در کشور از بین برد. با صرف هزینه، چهار انقلاب اتفاق افتاد که البته در نهایت بورژوازی از آن سود بود؛ و آن لحظه تاریخی انقلاب‌ها بود. این مطالب توضیح دقیق این نکته محسوب می‌شود که به هر حال، باید از رویکردهای ساده‌انگارانه و بیش از حد اقتصادگرا اجتناب ورزید.

کوبان توانست با نشان دادن نمونه‌ای ساده آن نگرش‌های ساده‌انگارانه را از بین ببرد. بدین‌سان، وی اعلام نمود: «بورژوازی انقلابی» به معنای خیزش طبقه سرمایه‌دار، بازرگانان و کارفرمایان، با آن تحلیلی که مارکسیسم از بورژوازی کلاسیک دارد، نبود؛ بلکه خیزش بخش آسیب‌پذیر طبقات متوسط، شامل وکلای دادگستری و اعضای صنف لیبرال و دارندگان شغل‌های کوچک و کم درآمد دولتی محسوب می‌شد که با رشوه زندگی می‌کردند. به عبارت دیگر، انقلاب توسط افرادی انجام گرفت و در نهایت توسط کسانی اداره شد که با ظهور بورژوازی که اقتصاد فرانسه را متحول می‌کرد، مخالف بودند. به هر حال، این مورد نمونه‌ای کاملاً دقیق از پیروزی تجربه‌گرایی

انگلیس نسبت به نظریه‌پردازی فرانسه آن گونه که معمولاً به تصویر کشیده می‌شود، نبود. کوبان تنها بر تحقیقات خود تکیه نداشت، بلکه بر کار بسیاری دیگر از محققان فرانسوی نظیر لوفور نیز نظر داشت. در حقیقت، لوفور در سال ۱۹۵۱ میلادی به این نتیجه رسیده بود که تاجران نخستین محرکان (پیش‌تازان) انقلاب شمرده نمی‌شدند، بلکه ردهٔ پایین و اعضای صنف لیبرال در آن انقلاب مؤثر بودند.<sup>۱</sup> بنابراین تفاوت واقعی بین کوبان و لوفور در این است که لوفور در نتیجه‌گیری خود اهمیت بسیار زیادی برای روایت و تحلیل مارکسیستی در این خصوص قائل نیست؛ در حالی که کوبان از آن راضی است.

ظاهراً لوفور پیش از آن از نظریهٔ قبلی خود عقب‌نشینی کرده و معتقد بود که اهمیت انقلاب فرانسه براساس نظریهٔ مارکسیستی باید حفظ شود؛ او بحث می‌کرد که همچنان می‌توان گفت که یک انقلاب بورژوازی اتفاق افتاده است، و اگرچه بورژوازی عامل انقلاب نبود، اما توانست از آن سود ببرد. کوبان سپس بحث را دنبال کرد و نشان داد که نه اقتصاد فرانسه و نه بورژوازی صنعتی، هیچ یک از آن سود نبردند و توسط انقلاب یا پس از آن دگرگون نشدند.<sup>۲</sup> اما در حقیقت، اگرچه کوبان در اثبات بخش دوم بحث خود ناکام ماند، اما شرایط به نفع تفسیر لوفور به عنوان یک مارکسیست از انقلاب بود. از این رو، بنابر برخی تفسیرها از مارکسیسم، برای انجام گرفتن تحولات سیاسی لازم است که ابتدا در روابط تولیدی دگرگونی رخ دهد، و لوفور این بحث را به عنوان یک اصل پذیرفته بود. از جنبه‌های دیگر، این حتی چیزی بسیار روشن‌تر از مفهوم سادهٔ وجود ناسازگاری بین نظریه‌پردازی و تحقیقات تجربه‌گرایی است، زیرا به نظر می‌رسد که در تحقیق لوفور انحرافی از نظریه‌اش دیده می‌شود؛ اما او به دیدن نتایج و پیامدهای کامل روایت مارکسیستی تمایلی نداشت. البته به گونه‌ای مشابه می‌توان بحث کرد که تجربه‌گرایی جبری کوبان زمینه را برای رویکرد خاص خودش به موضوع فراهم می‌کرد، اما در این مورد به او اجازه می‌داد که آن را شفاف‌تر ببیند.

بحث تعریف اصطلاحات انقلاب و شیوهٔ نگرش به آن در بسیاری از تحقیقات بعدی، به‌خصوص در بریتانیا، مطرح شد. همچنین در فرانسه، یعنی جایی که آلبرت سوبول (Albert Soboul) از معیارهای مارکسیسم دربارهٔ انقلاب حمایت می‌کرد، این بحث ادامه داشت. به هر حال،

1 A. Cobban, *ibid.*, pp.58-61.

2 *Ibid.*, pp.61-68.

فرانسیس فوره (Francois Furet) مورخ مصمم ضد مارکسیست فرانسوی بود که تعریف انقلاب و ارجاع به آن را تغییر داد.<sup>۱</sup> در حالی که کوبان با لوفور و سوپول دربارهٔ انقلاب با اصطلاحات خودشان بحث می‌کردند، فوره در مورد انقلاب به عنوان یک ایدئولوژی، نه به مثابهٔ حاصل منافع مادی طبقاتی، و نه همچون اعمال منافع مادی گروهی، مطلب می‌نوشت.<sup>۲</sup> او منتقد مفهوم علیت به عنوان زمینهٔ پویایی انقلاب بود که توسعهٔ آن را موجب گردید، و اظهار می‌نمود، تاریخ‌نگاری انقلاب فرانسه با به رسمیت شناختن این اندیشه که حقایق به خودی خود سخن نمی‌گویند، بحث‌ها را در حوزهٔ دیگری به حرکت درآورد.<sup>۳</sup> از زمان فوره، مسائل گذشتهٔ طبقه و منافع مادی کم رنگ شده و تاریخ فرهنگی با علاقهٔ بسیار به تجربهٔ شخصی و رویکرد نسبی‌گرایانه اهمیت یافته‌اند. برای مثال، کتاب شهروندان (Citizens) از سایمون اسکاما (Simon Schama) به عنوان مطالعه‌ای شناخته می‌شود که به «احتمالات و آثار پیش‌بینی‌ناپذیر» می‌پردازد و کاملاً از مفهوم گذشتهٔ تحول ساختاری فاصله گرفته است.<sup>۴</sup> کتاب او مجموعه‌ای از نقش‌ها و طرح و ویژگی‌هایی است که بسیاری از آن‌ها تا کنون بازیگرانی ناشناخته بوده‌اند. همان‌گونه که گیلدیا (Gildea) در کتاب گذشته در تاریخ فرانسه (The Past in French History) در سال ۱۹۹۴ میلادی، با ذکر مثال نشان داده است که در انقلاب علاقه به سوی توجه به افسانه‌ها و اهمیت دادن به مسائل نمادین تغییر جهت داده است؛ یعنی تغییری که جشن‌های صد ساله در سال ۱۹۸۹ میلادی آن را تشویق می‌کرد. گیلدیا، ضمن انتقاد از رویکردهای گذشته، از جمله کار اولیهٔ خودش، استفاده از شیوه‌های «مکانیکی و جبرگرای» که «اجازهٔ وجود هیچ‌گونه فضا برای ایجاد رابطه‌ای که بین عاملان و گذشته‌شان وجود داشت و یا وجود هر روش پرسش بر انگیز دیگری را نمی‌داد، شاکی بود.<sup>۵</sup> او بررسی نقش حافظهٔ جمعی در فرهنگ سیاسی را مطرح کرد، و البته دقیقاً به دلیل انقلاب فرانسه و عواقب بعدی آن چندین حافظهٔ جمعی و در نتیجه فرهنگ‌های سیاسی مختلف در فرانسه وجود داشت.<sup>۶</sup> به هر حال، این امر منجر به نتیجه‌گیری تدریجی از سوی او شد، و

۱ ما برای تاریخ‌نگاری فرانسه مدیون مشورت‌های دانیل گوردن هستیم، اما دیدگاه‌های مطرح شده در اینجا مربوط به خود ماست.

2 F. Furet (1981), *Interpreting of the French Revolution*, Cambridge University Press/ Editions de Masion des Scinces de l'Homme, p.76.

3 Ibid., pp.12, 18-22.

4 S. Schama(1989), *Citizens: A Chronicle of the French Revolution*, Penguin Books, pp. xiv-xv.

5 R. Gildea (1994), *The Past in French History*, Yale University Press, p.2.

6 Ibid., p.10.

اگرچه ممکن است بحث شود که مسئله مورد بحث خارج از موضوع است، اما به هر صورت آن تا حدی فراگیرتر به نظر می‌رسد:

به‌طور کلی، این توافق عمومی وجود دارد که در تاریخ هدفی نمی‌تواند وجود داشته باشد، و حتی اگر هم چنین امکانی وجود داشته باشد، منافع آن ناچیز خواهد بود. آنچه در اسطوره اهمیت دارد، نه به مفهوم داستانی آن، بلکه در مفهوم بازسازی گذشته، این است که توسط اجتماع سیاسی به منظور دستیابی به اهداف خودشان با دقت توصیف شده است.<sup>۱</sup>

برای برخی از مورخان، در پیش گرفتن این موضع بسیار تسلی‌گرایانه، افراطی به نظر می‌رسید، حتی اگر آن را در متن و موقعیت خاص کار گیلدیا می‌پنداشتند؛ اما البته بسیاری از پسا مدرن‌گراها این اصول را برای تمام مطالعات تاریخی به کار می‌گرفتند. به طور مشخص انقلاب فرانسه به عنوان موضوع مطالعات تاریخی و بحث‌های راجع به نقش آن به مثابه «انقلاب بورژوازی»، به فرض این‌که با پژوهش‌های درست و بی‌طرفانه به نتیجه خواهد رسید، ادامه یافته است. این تحول حتی چشمگیرتر از تحول در مطالعات «طبقه» در تاریخ بریتانیاست. فقط روایت‌های رقابتی، و مسلماً نه از نوع روایت‌های ابر کلان، وجود دارد.

### کلان روایت

ما نمونه‌هایی را برگزیده‌ایم تا مشکلات مرتبط با این اندیشه را نشان دهیم که معتقد است بین حقایق و نظریه تفاوت ساده‌ای وجود دارد؛ زیرا همین مسئله درباره طبقه و تفسیر مارکسیستی از طبقه و نقش طبقه در طول تاریخ نیز وجود داشته است. آنچه که مارکسیست‌ها گاهی از آن تحت عنوان کلان روایت نام می‌برند، تفسیری کلی از وجود محرک در ورای جریان تاریخ یا دست‌کم بخش بزرگی از آن است. از نظر برخی افراد، کلان روایت نهایتش گمراهی است؛ یا شاید بتوان گفت که یک نظریه گمراه‌کننده است؛ خواه آن نظریه ترقی‌خواهانه حزب ویگ باشد، یا دیالکتیک مارکسیستی، یا نظریه‌ای مدرن‌گرا. پسا مدرن‌گراها و همچنین تجربه‌گرایان به مسئله کلان روایت به گونه خاصی مشکوک بوده‌اند.

در دفاع از کلان روایت، می‌توانیم بگوییم که به پژوهش ساختار می‌دهد و از نظر روان‌شناسی دارای جاذبه است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شده است، برای مسیر تاریخ بشری و مطالعه آن

1 Ibid., p.12.

دستورالعمل و اهدافی را تعیین می‌کند. حتی کارل پوپر (Karl Popper) که از مخالفان سرسخت اندیشهٔ فرا تاریخی به شمار می‌رفت، معتقد بود که این امر از نظر روان‌شناسی دارای جاذبه است و احساس می‌کرد نیاز عاطفی بشر را برآورده کرده است و در دنیای بی‌ثبات نوعی پیش‌بینی تحولات محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> پوپر اعتقاد به قوانین توسعهٔ تاریخی یا تقدیر در تاریخ را تحت عنوان «تاریخ‌نگاری» تعریف می‌کرد، که البته بیشتر واژه‌های نسبتاً گیج‌کننده است؛ زیرا واژهٔ مذکور در گذشته به عنوان ترجمهٔ یک اصطلاح آلمانی به کار می‌رفت که به سادگی به معنای رویکرد تاریخی در توضیح مسائل است؛ نه این‌که از روش رانکه استفاده شود، که با شیوهٔ پوپر کاملاً متفاوت بود. پیشنهاد شده است که بین استفاده از واژهٔ «تاریخ‌نگاری» (Historicism) در مفهوم پوپری، و واژهٔ «تاریخ‌گرایی» (Historicism) در مفهوم طرفداران رانکه، باید تمسک قائل شد.<sup>۲</sup> علاوه بر دیدگاه پوپر، لازم است بدانیم که تمایل نیرومندی در انسان وجود دارد که به هر چیزی نظم بدهد و دلایل آن نیز توضیح داده شود.

به هر حال، از نظر تاریخ‌نگاری و فلسفی، کلان روایت از هنگام افول مارکسیسم در حدود سال ۱۹۸۰ میلادی از رده خارج شد و از مد افتاده و پیش از آن هم، باید به عصر هگل (Hegel) بازگشت، زیرا بنای فلسفهٔ اصلی کلان روایت تاریخی در آن دوره قرار دارد. تفسیر هگل از تاریخ مبتنی بر پیشینه و یا به اصطلاح خودش، بر زمینه‌های «فلسفی» استوار بود؛ بدین معنی که «خرد بر تاریخ حاکم» است،<sup>۳</sup> و در پرتو آن، دولت‌های ملی که به شکل فزاینده‌ای خردگرا و آزاد هستند، پدید می‌آیند. از نظر هگل، خرد و آزادی در کنار هم هستند. به محض آن‌که این اصول تثبیت شد، در سخنرانی‌های او راجع به فلسفهٔ تاریخ، شیوه‌هایی که در پرتو این اصول تشخیص داده شده بودند، از بین رفتند.<sup>۴</sup>

از نیمهٔ سدهٔ نوزدهم میلادی، مسائل کلان روایت کمتر ظاهر شده‌اند. به هر حال، گاهی اوقات آنچه افراد می‌نویسند، به ویژه اگر در مورد موضوع‌های بزرگ باشد، می‌تواند فرضیه‌ای دربارهٔ وجود جریان تاریخی را به افراد القاء کند و بقایای کلان روایت را نشان دهد. ساده‌ترین،

1 K. Popper (1884), *The Poverty of Historicism*, Routledge, p. 161.

۲ برای مثال، رک:

S. Berger (1995), 'Viewpoint:Historians and nation-building in Germany after Reunification', *Past and Present*, 148, p.188.

3 G. W. F. Hegel (1971), *Hegel's Philosophy of Mind*, Clarendon Press, p.277.

4 G. W. F. Hegel (1950), *Lectures on the Philosophy of History*, Dale Publication.



مهم‌ترین و عامه‌پسندترین کلان‌روایت، باور به پیشرفت بوده است. استفاده از حرف بزرگ 'P' در نوشتن واژه پیشرفت (Progress) در روش طرفداران هگل گاهی اوقات بر متافیزیکی بودن آن دلالت دارد؛ اما در همان حال می‌تواند اعتقاد به معانی علمی و فنی برای پیشرفت نیز تلقی شود. گاهی هم می‌تواند امری تصور شود که از نظر تاریخی نشان‌دانی و اثبات شدنی، اما اتفاقی، بوده است و هیچ تضمینی وجود ندارد که در آینده نیز مجدداً اتفاق بیفتد. مشهورترین نمونه بدینانه این رویکرد، که هر نقشه و طرحی را در تاریخ انکار می‌کند، اچ. ای. ال فیشر (H.A.L. Fisher) در ۱۹۳۴ میلادی بود که پس از جنگ جهانی یکم و زمان سقوط لیبرالیسم دچار ناامیدی شد:

«افراد خردمندتر و تحصیل‌کرده‌تر از من وجود طرح، نظم خاص و نمونه از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای را در تاریخ تشخیص داده‌اند. این هماهنگی‌ها از من پنهان مانده است. من فقط می‌توانم رویدادهای غیر منتظره‌ای را بینم که به دنبال هم اتفاق می‌افتند، مانند موجی که به دنبال موجی دیگر می‌آید؛ این تنها می‌تواند یک حقیقت بزرگ باشد، زیرا امری منحصر به فرد است و نمی‌تواند جنبه عمومی داشته باشد؛ و این تنها قانونی است که برای مورخان وجود دارد: آن‌ها باید در توسعه سرنوشت بشر بازی‌های احتمالی و غیر منتظره را تشخیص دهند. این مسئله حاکی از بدبینی و ناامیدی نیست. حقیقت پیشرفت به طور آشکار و گسترده در صفحه تاریخ ثبت شده است؛ البته پیشرفت را نباید یک قانون طبیعی محسوب نمود: پیشرفت‌های فراهم آمده توسط یک نسل ممکن است به دست نسل بعدی از بین برود. تفکرات بشر ممکن است در مسیرهایی حرکت کند که به فاجعه و بربریت منتهی شود»<sup>۱</sup>.

بحث ظنین باوقار زمان بارها توسط مورخان و حتی فیلسوفان نقل شده است تا آنجا که تقریباً دیگر مطلبی پیش پا افتاده به شمار می‌آید.

در مواردی، نظریه مدرنیته به عنوان تفسیری محدود از پیشرفت تلقی شده است که پیشرفت را منحصر به یک دوره مدرن، که خود زمانی سنتی بود، می‌کند؛ یعنی جامعه‌ای که با رسوم و شیوه سنتی وارد مرحله مدرنیته شده است. این امر می‌توانست نسخه آمریکایی تفسیر حزب ویگ به حساب آید؛ یعنی تفسیری باصالت ماتریالیستی بیشتر، اما همچون نموداری که پیشرفت جوامع دیگر را در رقابت آن‌ها با بویایی جامعه آمریکا اندازه‌گیری می‌کند. جهانی شدن هم می‌تواند به عنوان مضمونی به هم پیوسته تلقی شود. زمانی که امپراتوری‌های مستعمراتی اروپایی

1 H. A. L. (1943), Fisher, *A History of Europe*, vol. 1, Eyre and Spottiswoode, p.vi.

به‌طور رسمی دستخوش فروپاشی شدند و آن‌گاه که امپریالیسم (سرمایه‌داری جهانی) به مثابه بخشی از فرایند جهانی شدن شمرده می‌شد، این خطر وجود داشت که آن را به عنوان موضوعی متعلق به گذشته ببینند؛ اما امپریالیسم اهمیت خود را همچنان حفظ کرد. این مسئله به طور خاص هنگامی اتفاق افتاد که در پی تحلیل‌های مورخان بریتانیایی از امپراتوری غیر رسمی در کنار امپراتوری رسمی، که شامل سرزمین‌های تحت نفوذ امپراتوری از طریق سرمایه‌گذاری و تجارت، به جای سلطه کامل سیاسی و اشغال نظامی و استقرار، بود؛<sup>۱</sup> ما شاهد حضور امپراتوری غیررسمی آمریکایی به عنوان جانشین اروپایی‌ها و به ویژه امپراتوری بریتانیا هستیم. آمریکایی‌ها با توجه به پیشینه و میراث ضد استعماری‌شان در جنگ استقلال علیه بریتانیایی‌ها، به پذیرش چنین بحث‌ها و مسائل علاقه نداشتند؛ اما با افزایش فعالیت نظامی آمریکایی‌ها در مقیاس جهانی پس از جنگ خلیج، آنان به نفوذ اقتصادی در ابعاد امپراتوری تمایل بیشتری یافتند. بدین‌سان، امپریالیسم در معنای حقیقی، منافع خودش را در مقیاس جهانی حفظ کرد.

### کاپیتالیست نجیبانه؟

یکی از مؤثرترین نظریه‌ها درباره امپریالیسم، کتاب دو جلدی *امپریالیسم بریتانیا* (۱۹۹۳) (British Imperialism) از کین (Cain) و هاپکینز (Hopkins) است،<sup>۲</sup> که مطالب آن به طور مطلوبی با روایت گسترده‌تری از جهانی شدن انطباق می‌یابد.<sup>۳</sup> در نظریه کین و هاپکینز موضوعی برای بحث مطرح شده است.<sup>۴</sup> کین و هاپکینز در دهه ۱۹۹۰ میلادی در واقع به طور ناگهانی نظریه‌های خود را مطرح نکردند، بلکه از دهه ۱۹۷۰ به این سو، ایشان در آثار پیشین خود آن‌ها را توسعه داده بودند. در اصل، نظریه کین - هاپکینز می‌گوید که سرمایه‌گذاری در آن سوی مرزها منبع توسعه

1 R. Robinson and Gallagher (1953), 'The Imperialism of free trade', *Economic History Review*, 2nd Series), pp.1-15.

2 P. Cain and A. Hopkins (1993), *British Imperialism: Innovation and Expansion* Vol. 1, 1688-1914, Longman.

۳ ما مدیون مشورت‌هایی هستیم که از تونی وبستر درباره کین و هاپکینز از آثار ایشان گرفتیم. برای فهم کامل موضوع باید به مجموعه مطالعات ایشان درباره تاریخ‌نگاری امپریالیسم که در دانشگاه منچستر چاپ شده است، از جمله به اثر زیر، مراجعه کرد:

A. Webster, *The Debate on the Rise of the British Empire*

البته طبق معمول، مسئولیت هرگونه اشتباه در تفسیرهای انجام شده با ماست نه ایشان.

۴ آن‌ها هشت سال بعد در قالب یک جلد و در ویراستاری دوم کتاب *امپریالیسم بریتانیا* به منتقدان خود سخ دادند. رک:

P. J. Cain and A. Hopkins (2001), *British Imperialism, 1688-2000*, 2nd edn, Longman, pp.1-19.

امپریالیسم بریتانیا بود و آن نیز نتیجه کار کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) نجیبانه «شهری» در لندن به شمار می‌رفت که ترجیح می‌داد از امپراتوری «غیر رسمی» به‌طور دقیق و کامل مراقبت به عمل آید. اینجا مجال بحث مفصل و یا تحلیل نظریه چند جانبه و گسترده و مستند و پیچیده کین و هاپکینز، که با اشاراتی به تاریخ جنگ‌های داخلی بریتانیا و تاریخ امپراتوری نیز همراه است، دیده نمی‌شود. این موضوع در کتاب بحث درباره ظهور امپراتوری بریتانیا ( *The Debate on the Rise of the British Empire* ) از ای. وبستر (A. Webster) از مجموعه انتشارات دانشگاه منچستر، به نام «مسائل تاریخ‌نگاری»، مورد بررسی قرار گرفته است. تنها یک جنبه از نکات مختلفی که در این نظریه مطرح شده است در اینجا مورد توجه ماست: محتوای آن می‌تواند در ردیف یک روایت عمومی از جهانی شدن قرار بگیرد که خودش ترکیبی از مسائل مختلف به حساب می‌آید. سرمایه‌گذاران در مرکز شهر لندن در ایجاد اقتصاد جهانی نقش اصلی داشته‌اند. درباره منافع و خطرات این اقتصاد بحث‌های زیادی شده است. نگاه رقابتی به آینده در ابعاد اقتصادی و سیاسی و بوم‌شناسی، جهانیان را از نظر امنیت ملی و حتی شخصی در برابر یکدیگر قرار می‌دهد.

به هر حال، دست کم از یک جنبه، نظریه کین - هاپکینز علی‌رغم بحث‌های زیادی که برانگیخته است، یک بحث قدیمی به نظر می‌رسد و شاید این امر ناشی از طولانی شدن این بحث باشد. البته در اینجا قصد انتقاد از دانش یا اهمیت آنچه آن‌ها خواسته‌اند انجام دهند، نیست؛ بلکه منظور ما بیشتر اشاره به تغییر سبک آن‌هاست. آن‌ها به دنبال توضیح پدیده جهانی شدن بودند و برای انجام چنین کاری، قادر بودند آن را با داستان گسترده‌تری مربوط سازند. کین و هاپکینز بعدها پذیرفتند که شیوه‌شان قدیمی بوده است: «آیا ما وزنه لازم را به تأثیرات مسائل روز داده‌ایم؟ ما باید مبنای کار خود را از امور اقتصادی به مسائل اجتماعی و سپس تاریخ فرهنگی تغییر جهت دهیم، پس از آن با مارکسیست‌ها و آنالی‌ها و پسا مدرن‌ها همگون می‌شدیم.»<sup>۱</sup> به لحاظ عقلی، شاید کتاب آن‌ها از نظر سبک قدیمی باشد، اما علائق و بحث‌های زیادی را برانگیخت، زیرا آن‌ها مسائل جهانی شدن و عملکرد اقتصاد بریتانیا را مطرح کردند که همگی از موضوع‌های مورد علاقه عصر ما به شمار می‌آیند. همان‌گونه که با طرح برخی مثال‌های دیگر دیدیم، این نوع توضیحات اغلب جایگزین کارهایی می‌شود که بیشتر به تجربه‌های افرادی می‌پردازد که درگیر آن تجارب بوده و با زبان آن آشنا شده‌اند و به دلایل و انگیزه‌های تحقیق توجهی ندارند. بهترین

1 Ibid., pp.2-4, 6-7, 12-13.

نمونه از چنین رویکردی در زمینهٔ تاریخ امپراتوری، شاید کتاب دیوید کانادین (David Cannadine) به نام *زینت گرایی: بریتانیایی‌ها چگونه امپراتوری‌شان را دیدند؟* (*Ornamentalism: How the British Saw their Empire?*) باشد. نشانهٔ این رویکرد در عنوان فرعی کتاب تشخیص‌دانی است؛ زیرا شبیه به برخی از شیوه‌های صریح پسا مدرن گراهاست که آن را در دیگر حوزه‌های تحقیق تاریخی به کار می‌بردند. کانادین به‌طور مشخص به شیوهٔ پسا مدرنیستی با تردید می‌نگریست و گزارش شده است که او اغلب به آن، تحت عنوان «ادبیات زجرآورد» و «ناقص» دانش تاریخی حمله می‌کرد.<sup>۱</sup> و چه کسی می‌تواند تردید کند که آن اتهامات اغلب مطرح می‌گردید تا به آن‌ها چسبانده شود. اما اجتناب سنجیدهٔ او از آنچه وی «گزارش‌های بزرگ» می‌نامید، سبک غالباً کنایه‌آمیز او، تأکید مکرر وی بر فرضیه‌های کلی‌اش؛ همچنین به بیان خودش، توجه او به این نکته که امپراتوری برای بریتانیایی‌هایی که بر آن سرزمین حکومت می‌کردند؛ «درواقع چگونه به نظر می‌رسید»، همگی نشان می‌دهد که این طرز تلقی‌ها تنها به شمار معدودی از پسا مدرنیست‌های محدود نمی‌شود.<sup>۲</sup> بنابراین، کنار گذاشتن شیوهٔ حرفه‌ای سستی نیز در پنهان نگاه داشتن نام و نظر نویسنده از سوی او، می‌تواند تلاشی برای ایجاد عنینت‌گرایی باشد. این نمونه‌ای از عصر اوست که کانادین در آن کاملاً احساس رضایت می‌کند، زیرا می‌تواند برای توضیح این که چگونه کودکی او به رشد منافعش در امپراتوری بریتانیا کمک کرده است، شرح حالی از خود به آن بیفزاید.<sup>۳</sup>

علاقه خاص کانادین به شیوه‌ای است که نظام افتخارآمیز و نهاد سلطنت، برای بازپروراندن و هم برای تشکیل سلسله مراتب اجتماعی «یکسان» در سراسر امپراتوری بریتانیا مورد استفاده قرار می‌داد؛ مانند بازپروری و یا صدور آن به ساکنان سرزمین‌های تحت سلطه؛ و مشابه‌سازی در هندوستان و مستعمرات سلطنتی و قلمروهای زیر فرمان بعدی. وی در خصوص نمونهٔ آخر یعنی ایجاد سلسله مراتب اجتماعی، این گونه اظهار می‌کند: آیا جنگ جهانی یکم، چنان که متحدین به خود می‌بالیدند، جهان را برای دموکراسی ایمن بخشیده بود یا خیر؟ از نظر او، رویداد مذکور، دست کم یک نسل «بریتانیا را برای تداوم سلسله مراتب به صورت مکانی امن» درآورد.<sup>۴</sup> به هر

1 D. Cannadine, *ibid*, pp. xvi-xvii.

2 *Ibid.*, pp. xiii, xx, 121, 136-149, 174-179.

3 *Ibid.*, pp. xiii, 181-199.

4 *Ibid.*, pp. 41, 58-59, 71.

حال، در نهایت این امر او را به این نتیجه رسانید که بر عدم تداوم امپراتوری در پایان آن تأکید ورزد، همان‌گونه که شاهزادگان هندی و دیگران توسط وابستگان بریتانیایی‌شان رها شدند؛<sup>۱</sup> که البته در تضاد مشخص با «گزارش بزرگ» مورخانی است که امپریالیسم بریتانیا (و اروپا) را بخشی از یک گزارش بزرگ‌تر از جهانی شدن در نظر می‌گیرند.

مشاهده می‌کنیم که دورنما و انتخاب موضوع، و به طور کلی همه چیز، جنبه کلان روایت به خود می‌گیرند. به دلیل پیوند وسیع روایات با طرح‌های گسترده تاریخ که موقعیت‌های فلسفی و عقیدتی را در نظر می‌گیرد، در شخصیت‌های اصلی این تمایل وجود داشته است که موقعیت‌های علمی و واقعی را برای داستان‌هایشان اعلام کنند؛ شاید مارکسیسم نمونه قدیم آن باشد؛ اگرچه هگل ادعا می‌کرد که فلسفه تاریخ او مبنایی قدیم‌تری دارد. اما اگر کسی نخواهد درباره دولت به عنوان مظهر خرد و راه رسیدن به آزادی، یا در خصوص مناسبات تولید همچون مبنای همه این‌ها مطلب بنویسد، پس فلسفه‌های تاریخ آن‌ها می‌تواند صرفاً انتخاب‌های متزلزلی باشد.

کین و هاپکینز از یک سو، و کانادین از سوی دیگر، هر چند که هدف‌های متفاوتی داشتند و از منظرهای کاملاً مختلف مطلب می‌نوشتند، اگرچه موضوع مشترک آن‌ها امپراتوری بریتانیا بودند، اما خیلی هم با هم اختلاف نظر نداشتند. اما پیش از اینکه «ریت‌گرایی» کانادین را رها کنیم، لازم است بدانیم که انتخاب عنوان او به همان اندازه عنوان فرعی دارای اهمیت بود. این امر برای اکثر خوانندگان فوراً یادآور کتاب ادوارد سعید (Edward Said) یعنی شرق‌شناسی (*Orientalism*) بود که نخستین چاپ آن در سال ۱۹۷۸ میلادی انجام گرفت و پس از آن بارها تجدید چاپ شد. شرق‌شناسی در این باره بود که محققان غربی و روشنفکران، به ویژه در فرانسه و بریتانیا، چگونه شرق را طبقه‌بندی و آن را به غلط معرفی کردند، تسلیم چیزهایی شدند که از یک تلاش علمی خالصانه به دور بود، و ناخواسته «با امپراتوری همراه» می‌شدند. بدون شک این دیدگاه «شرق‌شناسی» به عنوان یک ساخته ذهنیت امپریالیستی که به ویژه بر تفاوت بودن آن با دنیای اسلامی تأکید می‌ورزید، می‌توانست با دیدگاه کانادین مغایرت داشته باشد که از نظر او حاکمان امپراتوری بریتانیا در ضمن آن به دنبال شباهت‌هایی با سلسله مراتب اجتماعی در جامعه‌شان بودند.

1 Ibid., pp.153-173.

2 E. Said (2003), *Orientalism*, Penguin, p. 334. also see p. 342.

## فرانسیس فوکویاما و دیگران

پیش از آن که موضوع کلان روایت را رها کنیم، باید به طور خلاصه به تلاش فوکویاما (Fukuyama) برای احیای کلان روایت نظری بیفکنیم. وی در کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان* (۱۹۹۲) (*The End of History and the Last Man*)، به دقت بحثی را مطرح و سپس به تحکیم آن پرداخته است. فوکویاما به طور خلاصه آثار پیشین خود را گسترش داده و برای بحث درباره تاریخ از ابزارهای کامل فلسفه هگل و دیگران استفاده کرده است تا نشان دهد که تاریخ در مفهوم دگرگونی‌های معنادار و رو به تکامل، به پایان رسیده است. البته در آینده رویدادهای بسیاری اتفاق خواهد افتاد؛ اما همه دنیا دموکراسی غرب و بازار آزاد سرمایه‌داری را به عنوان راه عملی و مطلوب به سوی آینده انتخاب خواهند کرد. او اقدامات احتیاطی خود را با بیان احتمال رفتارهای نابخردانه‌ای که ممکن است اتفاق بیفتد، برمی‌شمارد؛ وی همچنین براساس مفاهیم هگلی و مقاومت‌هایی که ممکن است مثلاً از جانب بنیادگرایی اسلامی در برابر آرمان‌های دوگانه اتفاق بیفتد، آن‌ها را موضوع‌های ناچیزی می‌دانست که در برابر جریان اصلی تاریخ محکوم به فنا هستند.<sup>۱</sup>

این که آیا این موضوع به عنوان پیامد و پیروزی پس از جنگ سرد دیده می‌شد؛ البته فوکویاما به عنوان کارمند وزارت امور خارجی، یا در پی تلاشی سطحی برای به روز کردن دیدگاه فراموش شده هگل، همواره آن را انکار می‌کرد. او دموکراسی آمریکایی را به جایگزینی دولت پروس، عاقلانه‌ترین محصول نهایی تاریخ می‌شمرد و طرح کلان روایت مذکور، برای مدتی موجب گزینش موضوع مورد علاقه برای بحث، به ویژه در ایالات متحده شد. حتی آن را به پسا مدرن گرایی مرتبط نمودند؛ زیرا هم پسا مدرن گراهای افراطی و هم فوکویاما هر دو «پایان تاریخ» را اعلام می‌کردند. اما البته فوکویاما در جستجو برای اجرای یک هدف و غایت کلی برای تاریخ، کاملاً با پسا مدرنیست‌ها فرق داشت و همواره اندیشه کلان روایت را رد می‌کرد. کتاب *پایان تاریخ* جاذبه‌های سطحی داشت، در حالی که بر خلاف جریان عادی زمان بود و ما پیش‌بینی می‌کنیم که هیچ مکتب تاریخی از دیدگاه فوکویاما پیروی نخواهد کرد.

در هر حال، رقابت وجود داشت. فوکویاما استدلال خود را بدون فلسفه به پیش می‌برد. هانتینگتون (Huntington) که زندگی علمی خود را با نوشتن مقاله‌ای آغاز کرد و سپس آن را به

1 F. Fukuyama (1992), *The End of History and the Last Man* (Free Press).

کتاب تبدیل نمود، در کتاب برخورد تمدن‌ها (*The Clash of Civilization*) جهان را به گونه‌ای می‌بیند که بین تمدن‌های بزرگ تقسیم شده است و در آن معمولاً دین نقش عمده را بازی می‌کند؛ او دربارهٔ «غرب» که منظورش ایالات متحده است، توصیه‌هایی می‌کند و معتقد است که هدف‌ها و آرمان‌های آن هرگز نمی‌تواند در سطحی جهانی مورد تأیید واقع شود.<sup>۱</sup> او آینده را پیش‌بینی نمی‌کند، بلکه در بدترین شکل آن از سناریوی تضاد جهانی سخن می‌گوید. توجه عصر ما در بهره‌گیری از محیط زیست باعث مسائلی شده است که مدیریت بشری بر محیط زیست را می‌توان کلید موفقیت و یا ناکامی بشر به حساب آورد.<sup>۲</sup> در اینجا بدترین سناریو می‌تواند نابودی جهان باشد. ما در عصری فاجعه‌آمیز زندگی می‌کنیم. اما امر توسعه و توجه زیاد به بحث‌های فراتاریخی باعث شده است که مورخان ما به جای این که به واقعیت عینی دربارهٔ ماهیت بنیادین تاریخ بشر توجه داشته باشند، به چنین بحث‌هایی می‌پردازند. فرا تاریخی موضوعی از جنس انتخاب است. زمان آن فرا رسیده است که به رابطهٔ بین شکل یک گزارش و تفسیر ماهیت تاریخی برگردیم.

### تفسیر تاریخی

مورخان را می‌توان به دلیل داشتن احساس دوگانه بین گزارش (نقل) و تفسیر تاریخی تبرئه کرد. در جایگاه دانشجو اغلب به ما توصیه می‌شده است که از نوشتن گزارش به عنوان شکلی از تفسیر تاریخی اجتناب کنیم و در مقام معلم از خطرات ذاتی وارد شدن بدون نقادی به عرصهٔ یک گزارش، به ویژه در نوع زندگی‌نامه‌نویسی آن، آگاه هستیم. پس چه هنگامی باید از دانشجویان انتظار داشته باشیم که مهارت‌های تحلیلی را در مقالاتی که می‌نویسند یا در پاسخ‌گویی به سؤالات امتحانی نشان دهند؟ «به سؤالات پاسخ دهید!»، یکی از نوشته‌های رنج‌آور در حاشیهٔ بسیاری از متون در طول سال‌ها بوده است. داستان اغلب شیوه‌ای سهل برای اجتناب از گزینش مطالب یا به کارگیری دلایل در خصوص مسئله‌ای تاریخی است. به همین صورت، بیشتر دانشجویان هنگامی که با سؤال تحلیلی مواجه می‌شوند که مربوط به متنی طولانی از گزارش‌های داستانی مفصل است و آن‌ها وظیفه دارند که از آن میان مطالب مناسب را برگزینند، احساس خستگی و ناامیدی

1 Samuel P. Huntington (1998), *The Clash of Civilization and Rethinking of World Order*, Touchstone Books.

۲ به عنوان مثال، رک:

Jared Diamond (2005), *Collapse: How societies choose to fail or survive*, Allen Lane.

می‌کنند. آن‌ها ممکن است به طور منطقی این سؤال را بپرسند که چرا نوعی ناهمگونی بین آنچه برای هدف‌های آموزشی از ایشان انتظار می‌رود و آن شکل تاریخ‌نگاری که در آن پژوهشگر یافته‌های خود را ارائه می‌کند، وجود دارد.

به‌علاوه، هایدن وایت (Haydon White) استدلال می‌کند که همهٔ تاریخ در شکلی ادبی بنا بر طرح ساختارهای مشخص و کلاسیک ارائه شده است: «داستان، رویدادهای را گزارش می‌کند که تا حد ممکن تمامی طرح‌های ساختاری موجود را داشته باشد».<sup>۱</sup> مورخ میل شدیدی به کار کردن دارد، اما این امر که او در مورد رویدادهای واقعی هیچ کاری برای انجام دادن ندارد، باعث احساس شدید درماندگی در او می‌شود. این که مورخان از طرح‌های ساختاری کلاسیک استفاده می‌کنند، به خوبی ضمن کتابی مشهور دربارهٔ موضوعی مردمی که توسط یک متخصص اندیشمند در این زمینه تحریر یافته، بیان شده است: یا کرشاو (Ian Kershaw) کتاب دو جلدی پرفروش خود رازندگی‌نامهٔ هیتلر نامیده است: (۱). هیتلر، ۱۸۸۹-۱۹۳۶ م: غرور (*Hitler 1889-1936: Hubris*)، و (۲). هیتلر ۱۹۳۶-۱۹۴۵: مکافات (*Hitler 1936-1945: Nemesis*).<sup>۲</sup> از این رو، با بهره‌گیری از مفهوم قدیم یونانی - که در زبان محلی از آن استفاده می‌کردند - می‌توان گفت که غرور مقدمهٔ شکست است؛ این کتاب به لحاظ فنی داستانی غم‌انگیز است. اما نظرات دیگری هم وجود دارد که می‌گوید ما نباید در برخورد با این داستان احساس شرمندگی کنیم؛ زیرا زندگی اجتماعی ما خود نوعی داستان‌پردازی است و بنابراین نیازی نیست که بین زندگی اجتماعی واقعی و داستان تمایزی قائل شویم؛ این عقیدهٔ پاتریک جویس است که برای مثال در کتاب موضوع‌های مردمی به آنچه که وی «رمان مردمی» می‌خواند، می‌پردازد. داستان به افراد، هدف، حرکت و جهت مسیر را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup> از یک دیدگاه فلسفی متفاوت، آکشات معتقد بود که داستان شکلی حقیقی از تفسیر تاریخی است. او به دلیل واقعیت جریان رویدادها نبود که این گونه فکر می‌کرد، بلکه به این دلیل بود که واقعیت را هرگز نمی‌توان بازسازی نمود، بلکه این مورخان‌اند که داستان‌های خود را خلق می‌کنند.<sup>۴</sup> غالباً واژهٔ «ساختارگرایانه» توسط فیلسوفان تاریخ برای توصیف چنین

۱ به نقل از:

Peter Munz in P. Munz (1998), 'The Historical narrative', in M. Bentley, *Companion to Historiography*, Routledge, p.860.

2 I. Kershaw (1999), *Hitler 1889-1936: Hubris*, Allen Lane; I. Kershaw (2000) *Hitler 1936-1945: Nemesis*, Allen Lane.

3 Joyce, *Democratic Subjects*, pp. 154, 156.

4 Oakeshott, *Experience and Its Modes*, pp. 89, 92-93, 156.



دیدگاهی به کار می‌رود، و این امر در تضاد با نظر کسانی است که معتقدند می‌توان گذشته را به عنوان یک واقعیت یا جریانی از رویدادها «بازسازی» کرد.

توصیف می‌تواند برای اشاره به ارتباط علی و معلولی بین رویدادهایی در نظر گرفته شود که به طور پیوسته و متوالی نقل شده‌اند. مقایسه‌ای که اغلب به کار می‌رود، مثل چوب اسنوکر است که به توپ کیو (Cue) ضربه می‌زند که به ترتیب به برنده شدن منجر می‌گردد. اما به ندرت یک موقعیت اجتماعی با یک میز اسنوکر انطباق می‌یابد. توماس کارلایل (Thomas Carlyle) به شکل ماهران‌های آن را جمع‌بندی می‌کند: «داستان، طولی است؛ و عمل، منسجم و یکپارچه است». زنجیره‌های علت و معلول‌ها به دلیل پیچیدگی اوضاع و شرایط گمراه‌کننده هستند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد امور طبیعی و ذاتی هنوز وجود دارند: بنا به عادت، ما در زندگی روزمره خود به آن‌ها پناه می‌بریم؛ در کتاب‌ها و نمایش‌ها (تئاتر، تلویزیون و فیلم)، داستان سرچشمهٔ عظیم سرگرمی است. اگرچه برخی از نویسندگان و کارگردانان تجربیات خود را به شکل داستان اجرا می‌کنند،<sup>۲</sup> اما چه کارهایی باید انجام داد و از چه اموری باید صرفه نظر کرد؟ چگونه می‌توان موقعیت اجتماعی «منسجم و یکپارچه‌ای» را به داستانی طولی تغییر داد؟ واضح است که انتخاب باید کرد، یا ما هر گزارشی را با پیدایش انسان هوشمند و با گزارش از هر جنبه‌ای از آفرینش محیط اجتماعی، سیاسی و طبیعی که رویدادها تحت شرایطی در آن رخ می‌دهند، آغاز کنیم. بنابراین، حتی ساده‌ترین داستان نیز باید از اندیشه‌ای نقادانه برخوردار باشد. یک داستان موفق همیشه باید دارای ساختاری تحلیلی نیز باشد؛ و در تاریخ‌نگاری یک رویکرد تحلیلی، اگر بخواهد دارای معنی باشد، دارای داستانی جهت‌دار است.

این امر ما را به مسئلهٔ علت و معلول نزدیک می‌کند. فیلسوفان علاقه‌مندند بین شرایط لازم و شرایط کافی تمایز قائل شوند. شرایط لازم شرایطی است که بدون آن چیزی رخ نخواهد داد. احتراق بدون وجود اکسیژن رخ نخواهد نمود؛ اما اکسیژن دلیل کافی برای ایجاد آتش نیست. شرایط کافی شرایطی است که چیزی را تحت شرایطی به وجود بیاورد. ضروری‌ترین شرایط نمی‌تواند توسط مورخان در نظر گرفته شوند. هیچ کس نمی‌تواند تفسیری از انقلاب فرانسه را جدی بگیرد که در آن گفته شود این انقلاب به این دلیل آغاز شد تا نشان دهد حضور انسان در

1 Paker, *The English Idea of History from Coleridge to Collingwood*, p.37.

۲ به عنوان مثال در فیلم کوانتین ترانتینو به نام افسانهٔ پیلپ، نقل‌های بحث‌انگیز حذف می‌شود.

فرانسه در سال ۱۸۷۹ میلادی شرط لازم برای انقلاب است. مورخان باید قضاوت کنند که چه شرایطی نیاز به توضیح دارد.

تاریخ از لحاظ تاریخ‌نگاری، بنا به نظر ای.اچ. کار (E.H.Carr)، «فرآیندی از انتخاب موارد مهم تاریخی است... همان‌طور که مورخ از اقیانوس بی‌پایان حقایق، آن‌هایی را که برای هدف خود مهم‌تر می‌داند، انتخاب می‌کند. همچنین از تعدادی از زنجیره‌های علت و معلول تنها و تنها آن‌هایی را برمی‌گزیند که از لحاظ تاریخی مهم باشند و معیار اهمیت تاریخی نیز توانایی مورخ در تطبیق آن‌ها با نمونه‌های توضیح عقلانی و تفسیر آن‌هاست». کار (Carr) در مورد موضوع شانس در تاریخ و در نظر گرفتن عدم تداوم این شانس‌ها در بررسی‌های ارزشمند سخن می‌گوید، زیرا «مورخان در این باره نمی‌توانند کاری انجام دهند؛ آن امر تمایلی به تفسیر پذیری عقلانی ندارد. اما سخنرانی‌های او به تمام فرآیندهای انتخاب موضوع برای مطالعات تاریخی نیز مربوط می‌شود. همان‌گونه که فیلسوف ای.اچ. برادلی (F.H.Bradly) معتقد است، همهٔ تاریخ، تاریخ نقادی است، زیرا مورخ باید گزینشگر باشد و بنابراین باید برای گزینش موضوع معیارهایی در اختیار داشته باشد. به هر حال، در صورتی که برای کار (Carr) معیار «اهمیت تاریخی» بود که بدین وسیله تعیین می‌کرد که این اهمیت می‌تواند بخشی از توضیح منطقی باشد یا خیر؛ اما برای برادلی معیار می‌توانست تنها نظر مورخ یا خود مورخ باشد، که این امر به شکلی ناپذیرفتنی یک موقعیت ذهنی به نظر می‌رسد، زیرا زمان لازم است تا فردی بفهمد که تنها مورخ مطلوب، مورخی است که دارای معیاری مطلوب باشد. در واقع ما نمی‌توانیم از خویشتن ناقص خود بگریزیم. اما همچنان باید ثابت قدم و در عقاید و طرز تلقی‌ها راستین باشیم»<sup>۲</sup>

گفته می‌شود هنگامی که از مورخان برای توضیح بیشتر درخواست می‌شود، آن‌ها وارد جزئیات می‌شوند. آکشات این را در حمایت از مکتب فکری ضد احیاگری می‌گفت؛ اما سپس موضوع علیت را در تاریخ به چالش کشید و معتقد بود که تنها یک رابطه از رویدادها در یک داستان می‌تواند به عنوان یک توضیح تاریخی ارائه شود.<sup>۳</sup> ما دست کم باید جریان مخالف عمل را مورد توجه قرار دهیم. به عبارت دیگر، برای توضیح بیشتر رویدادها به منظور تعمیم آن به جستجو بپردازیم. مانند کین و هاپکینز، این به معنای رها کردن تحقیق محتاطانه و شواهد مفصل

1 E. H. Carr (1981), *What is History?*, Macmillan, p.99.

2 Paker, *ibid.*, p. 112.

3 Oakeshott, *ibid.*, pp. 142.4.

نیست. ما به این موضوع برمی‌گردیم که آیا می‌خواهیم تجارب انسانی را از طریق تاریخ جمعی خودمان درک‌پذیر کنیم، یا خیر. آنچه ما امیدوار بودیم در این بخش از تفسیر تاریخی نشان دهیم، این بود که که هیچ پاسخ آسانی به آنچه روش تاریخی تفسیر را تشکیل می‌دهد، وجود ندارد. رابطه بین تحلیل و نقل پیچیده است و اگرچه آگاهی از تمایزات فلسفی در علت می‌تواند به ما در اجتناب از مباحثات گیج‌کننده کمک کند، اما ما باید از منتقدانی که می‌کوشند تا الگویی از روش‌های تشریحی را به ما تحمیل کنند، بر حذر باشیم. البته در دنیای فرضی پسا مدرنیستی، ضرورتاً هدف نیست. برای مدت زیادی تمایزی بین دانش، که اغلب موضوعی علمی دیده می‌شود، و فهم، که مسئله‌ای انسانی تلقی می‌گردد، وجود داشته است. اما غالباً برخی از پسا مدرن‌گراها تمایل دارند به سوی گزارش تجربه‌های مداوم، بدون فهم بیشتر آن حرکت کنند.

### برای مطالعه بیشتر

#### ۱. «طبقه» و پاتریک جویس

- Joyce, P. (1991), *Democratic Subjects: The Self and Social in Nineteenth Century England*, Cambridge University Press.
- Joyce, P. (1995), (ed.), *Class*, Oxford University Press.
- Kaye, H. J. (1984), *The British Marxist Historians*, Polity Press.
- Thompson, E. P. (1978), "Eighteen-century English society: class struggle without Class?", *Social History*, 3, pp. 149-150.

#### ۲. طبقه و انقلاب فرانسه

- Cobban, A. (1964), *The social Interpretation of the French Revolution*, Cambridge University Press.
- Doyle, W. (1964), *Origions of the French Revolution*, Oxford University Press.
- Furet, F. (1981), *Interpretation of French Revolution*, Cambridge University Press.
- Gildea, R. (1994), *The Past in French History*, Yale University Press.
- Lewis, G. (1999), *The French Revolution: Re-thinking the Debate*, Routledge.

#### ۳. سرمایه‌داری نخبیانه

- Cain, P. J. and Hopkins (2001), A. G., *British Imperlism, 1688-2000*, Longman. - -

- Cannadine, D. (2001), *Ornamentalism: How the British Saw their Empire*, Allen Lane.
- Said, E. (2003), *Orientalism*, Penguin.
  - Webster, A. (2006), *The Debate on the Rise of the British Empire* (Manchester University Press).

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل چهارم مقاله و تاریخ نگاری

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

### مقدمه

علی‌رغم پیشرفت در اشکال مختلف ارزیابی‌ها - به عنوان مثال تحلیل‌های متنی، نقد و بررسی کتاب، خلاصه کردن مقالات و تحلیل‌های آماری - مقاله‌نویسی هنوز هم نقشی محوری در بسیاری از برنامه‌های دانشجویان دوره کارشناسی دارد. برای این ادعا دلایل بسیاری وجود دارد: همان‌طور که در بیانیه معیارسنجی برای تاریخ که به وسیله مؤسسه اطمینان‌یابی کیفیت (QAA Quality Assurance Agency) به رسمیت شناخته است، توانایی طرح یک موضوع منسجم و شفاف که از طریق بحث، شواهد و ارجاع به منابع پشتیبانی شود، مشخصاً یک مهارت ارزشمند است.<sup>۱</sup> در هر حال، در حالی که شرایط و عوامل فراوانی درباره فرآیند مقاله‌نویسی وجود دارد، به‌ویژه راجع به تمرکز بر روی طرح و ساختار مقاله، هنوز در خصوص ماهیت اساسی مقاله و چگونگی ارتباط آن با موضوع‌های گسترده تاریخ‌نگاری که در برخی از بخش‌های کتاب آمده است، کمتر بحث شده است.<sup>۲</sup> نخستین بخش از این فصل به این موضوع خاص توجه خواهد داشت، و بخش دوم به بررسی مزایای وسیعی می‌پردازد که آمادگی برای مقاله‌نویسی می‌تواند دربر داشته باشد.

۱ «مؤسسه اطمینان‌یابی کیفیت» برای تحصیلات عالی، بیانیه معیارسنجی برای رشته تاریخ (AQQ, 2000) در سایت [www.qaa.ac.uk](http://www.qaa.ac.uk) موجود است.

۲ برای مثال، رک:

## ماهیت مقاله

هنگامی که از دانشجویان خواسته می‌شود که گزارشی دربارهٔ انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ میلادی بنویسند، از آن‌ها انتظار می‌رود چه چیزی بنویسند. در نگاه نخست، پاسخ این پرسش واضح به نظر می‌رسد. آن‌ها باید علل و عوامل انقلاب فرانسه را شرح دهند. اگرچه، این امر خود مجدداً پرسش‌هایی را در ذهن ایجاد می‌کند؛ مانند این که آن‌ها این کار را چگونه انجام خواهند داد. در هر حال آن‌ها قادر نخواهند بود این کار را انجام دهند، مگر این که دانشجویانی برجسته باشند و پول و زمان کافی داشته باشند تا بتوانند از اسناد بایگانی‌های فرانسه بازدید کنند و جستجو در میان اسناد موجود در آن را از اواخر سدهٔ ۱۸ آغاز کنند. در غیر این صورت، دانشجویان خوب در بهترین حالت به کتابخانه‌های محل تحصیل خود می‌روند و به جای استفاده از اسناد بایگانی‌ها، توده‌ای از کتاب‌های مرتبط با موضوع را گردآوری می‌کنند. هنگامی که به قدر کافی کتاب جمع شد، ممکن است آن گونه که برخی از دانشجویان تصور می‌کنند و اغلب هم این کار را انجام می‌دهند، گام بعدی‌شان این باشد که بنشینند و شمار مورد قبولی از علل و عوامل انقلاب فرانسه را استخراج، بازنویسی و تولید مجدد کنند و به عنوان کار ارائه دهند. هر کس که این روش را برای مقاله‌نویسی انتخاب کند، در بهترین حالت نباید انتظار نمره‌ای بیش از نمرهٔ درجهٔ دو و بین ۵۰ تا ۶۰ درصدی را داشته باشد.

دست کم سه دلیل دربارهٔ این که چرا رویکرد فوق ناکافی است، وجود دارد: اولاً، این رویکرد نشان دهندهٔ مهارت سطح پایین دانشجو محسوب می‌شود. در درس تاریخ به هر موردی که نمره داده شود، دست کم به توانایی شخص در بازنویسی کار افراد دیگر پاداش تعلق نمی‌گیرد. ثانیاً، این رویکرد معمولاً تمایزات اساسی را که بین انواع کتاب‌ها در قفسه‌های کتابخانه وجود دارد، نادیده می‌انگارد. به معنای وسیع‌تر، این کتاب‌ها یا کتاب درسی و یا تک نگاری هستند.<sup>۱</sup> (برای اطلاع بیشتر در خصوص انواع نوشته‌های تاریخی، به فصل ۲ مراجعه کنید). هدف کتاب‌های درسی معمولاً فراهم کردن اطلاعات کلی راجع به حوزهٔ وسیعی از پیشرفت‌های تاریخی است. برای مثال، کتاب *بریتانیا از سال ۱۹۳۹* به بعد (*Britain since 1939*)، نوشتهٔ دیوید چاپلندز (David

۱ هدف از این طبقه‌بندی ساده کردن کار برای بحث مورد نظر است. برای آگاهی دربارهٔ طبقه‌بندی کامل‌تر کتاب‌های تاریخی، رک:

Childs)، در مورد پیشرفت‌های کلی در سیاست‌های بریتانیا از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۹۰ میلادی است.<sup>۱</sup> کتاب‌هایی با این ماهیت، ضرورتاً به خلاصه‌ای از موضوع مورد بحث کتاب می‌پردازند. تک‌نگاری‌ها آثار بسیار اختصاصی‌تری هستند که دوره‌ی زمانی کوتاه‌تری را در بر می‌گیرند و به صورت مشخص تفسیر خاصی را دنبال می‌کنند و مورد بحث قرار می‌دهند و اغلب، و البته نه همیشه، بر پایه‌ی پایان‌نامه‌ی دکتری نویسنده هستند. کتاب نخستین نهضت نماینده‌ی اتحادیه‌ی کارگران (*The First Shop Steward's Movement*) اثر جیمز هینتون (James Hinton)، تمامی این معیارها را داراست.<sup>۲</sup> این کتاب در مورد توسعه‌ی یک اتحادیه‌ی تجاری خاص در یک رشته‌ی صنعتی - مانند مهندسی - و شامل یک دوره‌ی ۱۰ ساله و حاوی ۲۴۳ صفحه است. در حالی که در مقایسه با این مورد، چایلدز تمام تاریخ سیاسی بریتانیا در طی یک دوره‌ی ۶۰ ساله را در ۲۹۴ صفحه پوشش می‌دهد.

ممکن است این تصور پیش آید که هدف از این مقایسه نشان دادن این نکته است که تک‌نگاری‌ها مفیدتر هستند، زیرا آن‌ها به طور جامع‌تری به موضوع می‌پردازند. اگرچه پاسخ مثبت است، اما هدف این نیست. دانشجویان تاریخ قطعاً نیازمند دانستن جزئیات رویدادهای خاص و پیشرفت‌ها و تحولات هستند و کتاب‌های درسی می‌توانند نقشی اساسی در ارائه این اطلاعات به دانشجویان ایفا کنند. به هر حال، ما در اینجا به سومین هدف خود می‌پردازیم. موضوع دانش تاریخی به ندرت کشف جزئیات حوادث خاص و تحولات آن است؛ ضمن این که معمولاً به طور مشخص به جزئیات نیز پرداخته می‌شود. به عنوان مثال، در فصل سوم گفته شد که ای.پی. تامپسون باور داشت که تشکیل طبقه‌ی کارگر انگلیس بین سال‌های ۱۷۸۰ و ۱۸۳۰ میلادی یک حقیقت است. این دیدگاه شدیداً توسط برخی مورخان این دوره مورد بحث و چالش قرار گرفت. هر چند اطلاعات و شواهدی را که تامپسون در دفاع از نظریه‌ی خود بیان کرده است اکثراً انکار نشده است، اما آنچه که مهم است جزئیات آن دوره و شواهد آن نیست، بلکه تفسیری است که تامپسون از آن شواهد ارائه نموده است.

همان‌طور که ای.اچ. کار (Carr) اشاره کرده است، فرآیند تصمیم‌گیری در مورد اهمیت رویدادهای خاص، انسان را درگیر روندی از انتخاب‌ها می‌کند.<sup>۳</sup> یعنی عواملی که نسبتاً بی‌اهمیت

1 D. Childs (1995), *Britain Since 1939: Progress and Decline*, Macmillan, p.xiii,

2 J. Hinton (1973), *The First Shop Steward's Movement*, George Allen and Unwin.

3 E. H. Carr (2001), *What is History?*, Palgrave, p.18.



به نظر می‌رسند و ممکن است کوچک شمرده شوند و یا حتی کاملاً توسط مؤلفان یک تک‌نگاری نادیده انگاشته شوند. در نتیجه، در بازگشت به تکلیف کلاسی دربارهٔ انقلاب فرانسه، دانشجویی که به راحتی علل ارائه شده توسط نویسنده در یک تک‌نگاری را باز تولید می‌کند، در واقع علل انتخاب نویسنده را نیز، بدون طرح هیچ دلیل منطقی برای آن انتخاب، مجدداً باز تولید خواهد کرد. چنین رویکردی در بهترین شرایط یک بخش محدودی از موضوع را بازآفرینی می‌کند و در بدترین حالت: بخشی از کار را ارائه می‌دهد که شدیداً یکجانبه و مغرضانه است. در این مرحله شخص ممکن است این سؤال را از خود بپرسد که این شیوه به کجا منتهی می‌شود. پاسخ در سه نکتهٔ کلیدی نهفته است: اولاً این که برای دانشجویان دورهٔ کارشناسی تاریخ نوشتن یک پژوهش دست اول به عنوان یک مقالهٔ کلاسی مقدور نیست. البته این جدای از پایان‌نامه‌ها یا مقاله‌های کامل‌تری است که معمولاً دانشجویان در سال پایانی برنامه‌های کلاسی به عهده می‌گیرند. ثانیاً این که استخراج کامل دلایل یا علل و عوامل رویدادها از کتاب‌های درسی یا تک‌نگاری‌ها رویکردی مورد تأیید نیست. ثالثاً این که تاریخ آکادمیک در مرحلهٔ نخست کارش توضیح و تفسیر رویدادها و توسعهٔ آن‌هاست، نه توصیف‌شان. در کل و در یک جمع‌بندی، باید گفت که اکثر تکالیف درسی تاریخ دورهٔ کارشناسی، لازمه‌اش این است که دانشجویان اعتبار تفسیرهای منتشر شدهٔ موجود را ارزیابی کنند. در مورد این پرسش ویژه، اگر دانشجویان دنبال نمره‌ای در سطح یا بالاتر از ۱ و ۲ هستند، باید به تفسیرهای لوفور (Lefebvre) و کوبان (Cobban) (فصل ۳ را ببینید) و پس از آن‌ها تیم بلانینگ (Tim Blanning) و فرانسیس فور (Francois Furet) مراجعه کنند که به موضوع پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

به طور کلی، مقالهٔ تاریخی دورهٔ کارشناسی تمرینی برای ارزیابی تفسیرهای تاریخی موجود است. در این باره چند نکته در پی آن مطرح می‌شود. دانشجویان هنگامی که در خصوص تکلیف کلاسی و پرسش مطرح شده پاسخ می‌دهند، باید تلاش کنند که موضوع مورد بحث را شناسایی نمایند که به چه چیزی می‌تواند مرتبط باشد. تقریباً همهٔ پرسش‌های مرتبط با تکالیف کلاسی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، به چنین بحثی توجه دارند. برای مثال، این پرسش را در نظر بگیرید: تا چه حد اتحاد جماهیر شوروی مسئول آغاز نخستین جنگ سرد بود؟ اگر چه این

۱ برای خلاصه‌ای از تحول بحث‌های انجام شده دربارهٔ انقلاب فرانسه، ر.ک:

G. Lewis (1999), *The French Revolution: Re-thinking the Debate*, Routledge.

پرسش به‌وضوح بیانگر آن مسئله نیست، اما به تنوع تفاسیری از جنگ سردی مرتبط است که از سال ۱۹۴۵ میلادی رخ داده است. در اوایل دوره پس از جنگ جهانی دوم، هربرت فیز (Herbert Feis) در کتابش تحت عنوان *از اعتماد تا ترور: آغاز جنگ سرد ۱۹۴۵-۵۰* (From Trust to Terror: The Onset of the Cold War, 1945-50) بر روی ماهیت تجاوزکارانه و توسعه طلبانه شوروی مارکسیستی تأکید می‌کند. در دهه ۱۹۶۰ میلادی و تحت تأثیر تجربه جنگ ویتنام، که باعث شد بسیاری از آمریکایی‌ها شدیداً به سیاست‌ها و تاریخ کشور خود عکس‌العمل نشان دهند، مکتب تجدید نظر طلب مورخان جنگ سرد پدیدار شد. در این دوره شخصیت‌هایی همچون دیوید هاروویتز (David Horowitz)، آن‌گونه که در کتابش *از یالتا تا ویتنام* (From Yalta to Vietnam) (عنوانی مهم و شایان توجه) منعکس شده است، تمایل داشتند که بر ماهیت تدافعی سیاست خارجی شوروی و سرشت تجاوز کارانه سیاست ایالات متحده تأکید کنند؛ در واقع نظریه‌ای کاملاً متفاوت و در تناقض آشکار با نظریه‌های پیشین درباره نقش کشورها را نشان می‌دهد. در این اواخر، یک مکتب از تجدید نظر طلبان جدید به وجود آمد. مورخان همچون جی.ال. گادیس (J. L. Gaddis) با کتابش *ایالات متحده و ریشه‌های جنگ سرد ۱۹۴۱-۴۷* (The United States and the Origins of the Cold War 1941-47) یک راه میانی را پیش گرفت که ویژگی حرکات ایالات متحده را در راستای توسعه نفوذش به صورت امری تدافعی به شمار آمده و در آن عمل اتحاد جماهیر شوروی هم برای ایجاد توازن قدرت محسوب شده است.<sup>۱</sup> بنابراین، آنچه به نظر می‌رسد پرسش صریح و مشخصی باشد، با نظریه‌های علمی درخور توجهی مواجه می‌شود.

با شناسایی شاخص‌های بحث، دانشجویان با دو وظیفه رو به رو می‌شوند: وظیفه نخست، اطمینان یافتن از این موضوع است که آن‌ها دانش مفصل و کارآمدی در خصوص رویدادها و پیشرفت‌ها برای فهم کامل اهمیت‌شان دارند. این امر معمولاً می‌تواند تقریباً بدون زحمت و با استفاده از کتاب‌های درسی حاصل شود. وظیفه دیگر، انتخاب تعداد مناسبی از مهم‌ترین اندیشمندان با دیدگاه‌های متفاوت در بحث است که ارزیابی نقادانه تفاسیر آن‌ها می‌تواند اساس مقاله‌نویسی را بی‌ریزی کند.

۱ برای خلاصه‌ای از این بحث‌ها، رک:

## رویکردهای مقاله‌نویسی

یک نکته مهم و اساسی در مرحله آغازین بررسی پرسش مربوط به مقاله تاریخی، اطلاع از بحث‌های تاریخی موجود است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با پرسش مربوط به مقاله پیوستگی دارد. برای مثال، اطلاع یابیم که آیا از بین این دو پرسش، یعنی «بیکاری زیاد، یا مصرف انبوه، کدام یک زندگی در بریتانیا را در دهه ۱۹۳۰ میلادی بهتر توصیف می‌کند؟» این پرسش به مباحثی در رابطه با تفاسیر بدبینانه و خوش‌بینانه از آن دهه بر می‌گردد که ماهیت کاری را که باید انجام دهیم، روشن خواهد کرد.<sup>۱</sup> لازم است مقاله مورد نظر ارزیابی اساسی از هر یک از آن موقعیت‌ها داشته باشد. کلید این فرآیند، همان‌گونه که از سده نوزدهم میلادی مطرح شده و توسعه یافته است، بر ارزیابی ماهیت بحث‌های انجام شده تاریخی استوار است (ر.ک: فصل ۲). گزارش‌های مورخان ساختگی نیست؛ ادعاها و تفسیرهای آن‌ها باید نخست با منابع دست اول و دوم، و سپس با بحث و استدلال، و یا ترکیبی از دو یا شماری از این عناصر تأیید گردد. بنابراین ارزیابی یک تفسیر تاریخی ما را با بررسی نقش اساسی درگیر می‌سازد که این عناصر ایفا می‌کنند. منابع اولیه به طور کلی به شواهدی گفته می‌شود که در دوره مورد بحث پدید آمده است؛ به عنوان مثال، می‌توان از پیدایش یک منشور یا یک اساسنامه سلطنتی در دوره مورد بحث نام برد. برخی از دانشجویان به دیدن و استفاده از این‌گونه شواهد تاریخی به عنوان منابع ذاتاً برتر نسبت به سایر منابع، تمایلی دارند. به هر حال، همیشه باید به خاطر سپرده شود که منابع اولیه اغلب فی نفسه جهت‌دار هستند؛ زیرا آن‌ها بیشتر تحت تأثیر مؤلفان خود شکل گرفته‌اند. ویلیام بوث (William Booth)، بنیانگذار سپاه رهایی بخش (Salvation Army)، گزارشی شفاف درباره زندگی در مناطق فقیرنشین انگلستان سده نوزدهم میلادی را در کتاب خود تحت عنوان انگلیس سیاه و راه خروج از آن (*Darkest England and the Way Out*) ارائه کرد؛ گزارش مذکور بر پایه این اصل تهیه شده بود که مردم چنین مناطقی نیاز دارند مانند بومیان آفریقای سیاه از طریق فعالیت‌های مبلغان مذهبی مسیحیت نجات یابند.<sup>۲</sup> همچنین این اشتباه است که فکر کنیم

۱ برای آگاهی از نظریه خوش‌بینانه، ر.ک:

N. Branson and M. Heinmann (1971), *Britain in the Nineteen Thirties*, Weidenfield and Nicolson.

برای نظریه بدبینانه، ر.ک:

C. Cook (1994), *Britain in Depression: Society and Politic 1929-1939*, Longman.

2 W. Booth (1890), *Darkest England and the Way Out*, Salvation Army.

دانشجویان می‌توانند از طریق منابع اولیه به طور کامل به گذشته دسترسی پیدا کنند. ای. اچ. کار به شوخی می‌گوید مورخان سده‌های میانه خیلی خوشبخت بودند؛ زیرا شواهد بسیار کمی از دوره آن‌ها باقی مانده بود و بنابراین آنان برای نوشتن راحت‌تر بودند.<sup>۱</sup>

از یک سو، وجود گزارش‌های محدود نیز بخش زیادی از تاریخ‌نویسی دوره‌های اخیر را تحت تأثیر قرار داده است. برای مثال، مورخان تلویزیونی بریتانیا در سده بیستم میلادی، در حد زیادی دست بسته بودند، زیرا شرکت‌های تولیدی خود را نگه نمی‌داشتند. از سوی دیگر، حتی وجود رونوشت‌های زیادی از برنامه‌های تولیدی خود را نگه نمی‌داشتند. از سوی دیگر، حتی وجود مجموعه کاملی از شواهد باقی مانده درباره موضوع‌های ویژه نیز ممکن است شما دیدگاه ناقصی از موضوع را ارائه کند. به‌رغم این مسائل، منابع اولیه همچنان اساسی‌ترین منبعی به شمار می‌آیند که مورخان باید با آن‌ها کار کنند. حتی آن دسته از مورخانی که خود را پسا مدرنیست می‌نامند، بحث می‌کنند که همه تجربه انسانی بشر که شکل زبانی داشت، به متزهایی تبدیل شدند و هنوز هم آن متون به عنوان گذشته انسان (احتمالاً به شکل زبانی خاص) شناخته می‌شوند.<sup>۲</sup> وظیفه دانشجوی دوره کارشناسی این است که تصمیم بگیرد آیا استفاده از چنین مطالبی مشروع و متقاعد کننده است یا خیر.

مورخان منابع اولیه را در حد بسیار زیادی مورد استفاده قرار می‌دهند. به عنوان نخستین مثال، می‌توان به استفاده جان باکسندیل و کریستوفر پاولینگ (John Baxendale and Christopher Pawling) از یک نقل قول طولانی اشاره کرد که آن‌ها می‌خواهند با این نقل قول نشان دهند آنچه ایشان در موردش بحث می‌کنند در واقع دیدگاه‌های سیاسی نویسنده دیگری، یعنی جی. بی پرستلی (J. B. Priestley) درباره جنگ جهانی دوم بوده است. آنان از این نقل قول برای تأیید و پشتیبانی از بحث‌شان استفاده می‌کنند، تا نشان دهند که طی جنگ جهانی دوم جناح چپ سیاسی - آن طوری که به آن شناخته می‌شوند - شکلی از بحث و جدل را توسعه داد که یک دیدگاه منفی از بریتانیا را در دوران جنگ رقم زد. هدف از این بحث و جدل، ارتقای این دیده گاه بود که جنگ هدفش صرفاً شکست دادن آلمان‌ها نبود، بلکه هدف اصلی آن ایجاد جامعه‌ای اساساً متفاوت پس

1 Carr, *ibid.*, p.8.

۲ به عنوان مثال، ر.ک: استفاده پی. جویس (P. Joyce's) از خاطرات ادوین واک در کتابی با مشخصات زیر:  
Edwin Waugh (1994), *Domcratic Subjects: The Self and the Social in Nineteenth Century England*, Cambridge University Press, p.23.

از جنگ بود که آن را حکایت «جنگ مردم» نامیدند. عکس این نظریه روایت «چرچیلیان» از جنگ بود که آن‌ها برایش اغلب از یک سنت بسیار قدیمی و تصویر قهرمانانه استفاده می‌کردند که با یک دیدگاه محافظه‌کارانه از اهداف جنگ ارتباط می‌یافت.<sup>۱</sup> نقل قول مورد استفاده به شرح زیر است:

«مطمئناً یک دلیل برای این که چرا در بیست سال گذشته، حتی در خود بریتانیا به عنوان یک نمایش غم‌انگیز جلوه می‌کند، این است که در طی این دوره ما ارزش‌ها را تغییر ندادیم، بلکه آن‌ها را بی‌مقدار کردیم. این دوره ممکن است به صورت عصری از کلوپ‌های شبانه شاهزادگان و لگردد و اراجیف‌نویسان همتای آن‌ها به خاطر سپرده شود. اگر چه در این زمان لباس‌ها مندرس و چهره‌ها آشکار شده بود، اما تظاهر و خودنمایی همچنان ادامه داشت، در این زمان هیچ بازدیدکننده‌ای در بریتانیا دیگر کارخانه‌های ویران شده نخریسی و کارخانه‌های کشتی‌سازی پوسیده شمال، بنگلوه‌های به هم پیوسته و کارخانه‌های اسباب بازی جنوب را نمی‌بیند و بر آنچه انسان‌ها روزی انجام داده‌اند و بر نیرومندی، شکوه و جلال و جادوی قدرتمند زندگی جزیره‌ای ما از شدت تعجب، فریاد نمی‌زنند. به آن نمی‌اندیشد که این‌ها چقدر ارزش نگاه‌داری داشت. فکر ملت جای دیگری بود. مسخ شده بود، بیش از نیمی از آن‌ها در خواب بودند؛ آن‌ها توسط سیاستمدارانی که بر بالین‌شان قرار داشتند، ساکت و مسخ شده بودند».<sup>۲</sup>

با این نقل قول باکسندیل و پاولینگ نظریه خود را پشتیبانی و تأیید می‌کنند. آن نظریه سیاسی که پرستلی در سال ۱۹۴۱ میلادی مطرح کرد، به‌وضوح نشان‌دهنده تفسیری منفی از سال‌های جنگ بود. البته مانند بسیاری از مورخان، باکسندیل و پاولینگ نقل قول‌های خود را با هدف تأکید بر عناصری که ادعاهای آن‌ها را تأیید و پشتیبانی کند، اصلاح نمودند. به هر حال، هر انسان کنجکاوی - که البته مورخان همواره ضروری است کنجکاوی کنند - باید نگران آن باشند که چه بخش‌هایی از مطالب کنار گذاشته شده است. مثلاً باید دید بین کلمات «پوسیده» و «هیچ بازدیدکننده‌ای» چه مطالبی حذف شده‌اند. محتوای اصلی مطالب حذف شده خطوط زیر را در برمی‌گیرد:

«در همان حال آخرین نشانه‌ها و آثار آن بریتانیای کهنه که مجذوبیت ابهام آلودش توسط

1 J. Baxendale and C. Pawling (1996), *Narrating the Thirties: A Decade in the Making 1930 to the Present*, Macmillan, p.2.

2 Ibid., pp.135-136.

تارنر (Turner) و کانستابل (Constable)، گرتین (Gritin) و کاتمن (Cotman) ثبت و گزارش شده بود، در حال محو شدن بود؛ کشوری که ویژگی‌های ثروت و شهرتش، صفحات کتاب‌های فیلدینگ (Fielding)، استرن (Sterne)، اسکات (Scott) و دیکنز (Dickens) را غنی ساخت؛ بریتانیایی که عشق‌ها و دردهایش توسط شاعران غزل سرا جاویدان شده بود. در میان این آثاری که در حال محو شدن بود و این جزیره را برای سال‌ها دوست داشتی می‌کرد، رسوم و خصوصیات بسیار ظریف افکار و احساسات محلی، گوشه و کنارهای ساکت و فراموش شده و سنت‌های جاودان نیز وجود داشت. دیگر هیچ نشانه‌ای جز این حقیقت وجود ندارد که محافظه‌کاران در حفظ و نگهداری این راز که چگونه پول به دست آورند و قدرت را حفظ کنند، موفق شدند. این بریتانیای کهنه باید می‌رفت؛ اما آنچه جای آن را گرفت، ارزش مشابهی ندارد؛ هیچ حس و ذائقه‌ای ندارد و هیچ بیننده‌ای در بریتانیا آن‌ها را نمی‌بیند.<sup>۱</sup>

این متن برگزیده، در ماهیت بسیار متفاوت است و آن به یک گذشته بسیار دورتر اشاره دارد و افسوس خود را برای از دست دادن وجهه بریتانیای پیش از صنعتی شدن اظهار می‌دارد. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد استفاده از واژه «چرچیلیان» توسط باکسندیل و پاولینگ ویژگی و تعریف درستی برای آن باشد. این واژه به خودی خود تفسیر باکسندیل و پاولینگ را که بر پایه چیزی بیش از یک نقل قول است، به چالش نمی‌کشد، بلکه آن‌ها دست کم این نکته را مطرح می‌کنند که شواهد می‌توانند به اشکال مختلف تفسیر شوند و این که ممکن است تمایز بین روایت «جنگ مردم» و روایت «چرچیلیان» به آن شدتی نباشد که آن‌ها مطرح می‌کنند.

دانشجویان ممکن است اعتراض کنند که آن‌ها فرصت لازم برای دستیابی به اطلاعات اصیل اولیه ندارند که ایشان را قادر سازد تا به چنین تجزیه و تحلیل‌ها و نظریه‌هایی دست یابند. در هر حال، هر چند مورخان بسیار اهل جدل و بحث هستند، اما به متون مراجعه می‌کنند و اغلب موضوع را با همکارانشان در میان می‌گذارند. در نتیجه، دانشجویان کوشا اغلب قادر خواهند بود به چنین موضوع‌ها و بحث‌هایی در اشکال منتشر شده‌شان در نشریات و مجلات نقد کتاب و حتی در آثاری دست یابند که به عنوان نقد دوجانبه و یا تکذیبیه‌ها نوشته می‌شوند.<sup>۲</sup>

1 J. B. Priestley (1941), *Out of the People*, William Heinemann Ltd., pp.105-106.

۲ به عنوان مثال یکی از بحث‌های باکسندیل و پاولینگ در کار اسپالدینگ آمده است. برای آن ر.ک: R. Spalding (Spring 1999), "Popular Historiography and Second World War", *Socialist History*, pp. 54-67.

آثار بحث برانگیز، مانند کتاب ریشه‌های جنگ جهانی دوم از ای. جی. پی. تایلر (A. J. P. Taylor)، منجر به نوشتن آثار درخور توجهی در پاسخ به نوشته‌های او شد.<sup>۱</sup> این گونه نوشته‌ها مواد خوبی برای تحریر مقاله توسط دانشجویان فراهم می‌کند. کتاب جلادهای مشتاق هیتلر: مردم عادی آلمان و هولوکاست (Hitler's Willing Executioner: Ordinary German and Holocaust) از دانیل جونا گلدهاگن (Daniel Jonah Goldhagen) به‌سان کتابی بحث برانگیز است و شمار شایان توجهی پرسش و پاسخ را برمی‌انگیزد. گلدهاگن در این کتاب به این بحث می‌پردازد که در فرهنگ آلمانی مخالفت با یهودیان جنبه‌های عمیقی دارد و خیلی پیش از این که هیتلر به قدرت برسد، وجود داشته است. مشخصه مهم فرهنگی آلمانی‌ها، همان‌طور که در عنوان آن اظهار شده است، این است که «جلادهای مشتاق» هیتلر در کشتن یهودیان، همان «مردم عادی آلمان» بودند.<sup>۲</sup> نورمن فینکلشتاین (Norman Finkelstein) مطرح می‌کند، عناصر زیادی از شواهدی را که توسط گلدهاگن برای تأیید این مجادلات و بحث‌هایش به کار گرفته است، بر گرفته از شواهدی مبتنی بر داوری یک جانبه از اتهامات گردان پلیس ویژه بوده است (واحدهایی که مستقیماً در کشتار عام یهودیان درگیر می‌شدند). علاوه بر این، فینکلشتاین می‌گوید که گلدهاگن این اطلاعات و گزارش‌ها را به شدت به صورت گزینشی انتخاب کرده است. او سعی کرده است برای تأیید نظریه‌اش تنها به گزارش‌هایی استناد کند که بیانگر بی‌رحمی و وحشیگری‌های آلمانی‌هاست؛ در حالی که ادعاهای بعضی از شاهدان را برای کمتر نشان دادن مسئولیت خودشان در این واقعه، برای مثال گفتن این که آن‌ها از سوی یک افسر مافوق برای انجام دادن این کشتار تهدید شده‌اند، نادیده گرفته است.<sup>۳</sup> این مثال به خودی خود، تفسیر گلدهاگن را زیر سؤال نمی‌برد؛ اما تلاش او برای انکار و عدم استفاده از دیگر شواهد و ادعاهایی که ممکن است نظریه او را زیر سؤال ببرند، قطعاً باعث پرسش در مورد مشروع بودن استفاده گلدهاگن از شواهد در این مثال می‌شود.<sup>۴</sup>

توجیه گلدهاگن برای استفاده از این رویکرد در نگاه به این مجموعه ویژه از شواهد، متکی بر ماهیت دو پهلوئی موضوع است؛ زیرا شهادت مباشران در جرم توسط مقامات آلمان غربی، پس از

1 A. J. P. Taylor (1964), *The Origins of Second World War*, Penguin; E. M. Robinson(ed) (1976), *The Origins of Second World War* (Macmillan, G. Martel(ed) (1999), *The Origins of Second World War Reconsidered: A. J. P. Taylor and the Historians*, Routledge.

2 D. J. Goldhagen (1996), *Hitler's Willing Executioners*, Little, Brown and Company, p. 9.

3 N. G. Finkelstein and R. B. Birn (1998), *A Nation of Trial: The Goldhagen Thesis and Historical Truth*, Henry Holt & Co., pp. 71-72.

4 Ibid., p. 71.

جنگ گردآوری شده بود. واضح است که به نظر می‌رسد بسیاری از چنین افرادی احتمالاً تلاش خواهند کرد بهترین ساختار ممکن را روی عملیات خود بگذارند تا از عواقب کارها بکاهند. حتی گلدهاگن مدعی است که برخی از شواهد درست هم ممکن است به دلیل این گونه روش‌شناسی و بدان سبب که متهمان در شرایط ویژه‌ای اتهامات را انکار می‌کرده‌اند، مورد سؤال باشد. به هر حال، او بر این باور است که وی در کارش از نظریه خود دفاع می‌کند و معتقد است که چنین نظریه‌های صحیح و اثبات نشده‌ای، محدود هستند.<sup>۱</sup> هدف ما در اینجا تلاش برای اثبات اعتبار یا رد هیچ یک از طرفین بحث نیست، بلکه بیشتر نشان دادن این امر است که چگونه چنین موضوع‌هایی، اساس مناقشه‌های تاریخی را شکل داده و چگونه این نظریه‌ها مواد پژوهشی را برای کسانی که در حال نوشتن مقالات دوره‌ی لیسانس هستند، فراهم می‌کند.

همان‌طور که قبلاً گفته شده است، مورخان منابع اولیه را در اشکال گوناگونی به کار می‌برند و امکان این که در اینجا به بررسی همه آن‌ها بپردازیم، وجود ندارد. نکته کلیدی که دانشجویان باید درباره‌اش سؤال کنند، به قرار زیر است: آیا شواهد تفاسیر ارائه شده را حقیقتاً تأیید می‌کند؟ مورخ برجسته آلمان نازی، یان کرشاو (Ian Kershaw)، معتقد است که «جدل و بحث اساس مطالعه تاریخی‌اند»، و بسیاری از مورخان نیز با این ادعای او موافق هستند.<sup>۲</sup> این بدین معناست که هر تفسیر تاریخی که مطرح می‌شود، توسط مورخان دیگر موشکافی می‌شود و گاهی مورد نقد قرار می‌گیرد. این فرآیند در کنار مسائل دیگر و به عنوان شکلی از نظارت بر کیفیت، و به صورتی موقعت‌آمیز، کم و بیش اطمینان می‌دهد که آیا مورخان معیارهای علمی مشخصی را به کار می‌برند، یا خیر.

در همان حال، این گونه بحث‌ها، مجموعه‌ای از پیشینه بحث و پژوهش را به وجود می‌آورد که دسترسی دانشجویان تاریخ را به بحث‌های علمی مورخان به آسانی فراهم می‌کند. این مسئله همچنین نشان می‌دهد که چگونه دانش تاریخی رشد می‌کند. این امر معمولاً به معنای نتیجه کشفیات شگفت‌انگیز شواهد تازه نیست، بلکه بیشتر شبیه فهم لایه‌های زمین‌شناسی است؛ یعنی مورخان موفق می‌شوند با استفاده از شیوه‌ها و از طریق ترکیب دانش و بینش جدید، تفسیر جدیدی از موضوع را ارائه دهند. این بدین معنی است که هر تفسیر جدیدی با مجموعه‌ای از

1 Goldhagen (1996), *Hitler's Willing Executioners*, Little, Brown & Co., p.601.

2 I. Kershaw (1993), *The Nazi Dictatorship: Problems and Perspectives of Interpretation*, Edward Arnold, p.1



تفسیرهای پیشین مرتبط است. بنابراین، هنگامی که جان استیونسون (John Stevenson) و کریس کوک (Chris Cook) در سال ۱۹۷۹ میلادی عنوان کردند که بسیاری از افراد در سال ۱۹۳۹ میلادی راحت‌تر از ۱۰ سال پیشتر بودند؛ آن‌ها در واقع بسیاری از دیدگاه‌های پیشین، مانند دیدگاه‌های برانسون (Branson) و هایمنن (Heinmann) را که اظهار می‌کردند همهٔ حاکمان بریتانیایی در دههٔ ۱۹۳۰ میلادی قادر به «شناخت و بازیابی یک اقتصاد پرمخاطره و نسی» بودند، به چالش می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

بنابراین، ماهیت پیوند دهندهٔ دانش تاریخی به رویکرد دیگری از چگونگی ارزیابی یک تفسیر تاریخی اشاره می‌کند؛ یعنی این‌که آن بحث تاریخی چگونه به دیگر آثار نوشته شده در همان زمینهٔ مشابه مربوط می‌شود. این ارتباط معمولاً دو شکل به خود می‌گیرد: نخست، یک کتاب برای ارتقا تفسیر جدیدی نوشته می‌شود و اغلب این تفسیر جدید طی فرآیندی تفسیرهای موجود را به‌طور مستقیم به چالش می‌کشد؛ این امر به وضوح در خصوص موضوع کتاب استیونسون و کوک، تحت عنوان رکود: جامعه و سیاست طی رکود اقتصادی (The Slump: Society and Politics During Depression) صادق است که اعتبار دیدگاه بدبینانه نسبت به بریتانیای دههٔ ۱۹۳۰ میلادی را زیر سؤال می‌برند. در روند به چالش کشیدن کارهای دیگران، مانند کتاب برانسون و هایمنن، تحت عنوان بریتانیا در سدهٔ نوزدهم، کوک و استیونسون نیز آثار چاپ شدهٔ پیشین را برای اثبات دیدگاهشان نقل می‌کنند.<sup>۲</sup>

همان‌گونه که ما پیش از این مطرح کردیم، اختلاف نظر در تفسیر مستقیم شواهد، نکتهٔ محوری هر مقاله است؛ اما منابع دست دومی که نویسندگان برجسته، برای اثبات نظریه‌شان از آن نقل می‌کنند، باعث طرح نظریه‌هایی می‌شود که از آن طریق می‌توان اعتبار ادعاهای آن‌ها را ارزیابی کرد. در کتاب گلدهاگن شماری از این نمونه‌ها مطرح شده است. فینکلشتاین یادآوری می‌کند که وی از اثر یان کرشاو به این دلیل نقل می‌کند تا نشان دهد که هیتلر واقعاً یک شخصیت مورد قبول و محبوب در آلمان نازی بوده است. فینکلشتاین مطرح می‌کند که این یک استفاده مشروع از اثر کرشاو نیست، زیرا گلدهاگن در این اثر تأیید نمی‌کند که این مؤلف آن اندیشهٔ ضد یهودی‌گری را که نقش محوری در ارتباط بین پیشوا و مردم آلمان داشته است، مردود

1 J. Stevenson and C. Cook (1979), *The Slump: Society and Politics During the Depression*, Quattet, p.5; Branson and Heinemann (1971), *Britain in the Nineteen Thirties*, Panther, p.18.

2 Stevenson and C. Cook, *ibid.*, p.325.

می‌شمارد.<sup>۱</sup> این کار باعث مطرح شدن چند موضوع جالب می‌شود؛ زیرا گلدهاگن نام کرشاو را برای نشان دادن محبوبیت هیتلر ذکر می‌کند، نه برای این که اثبات نماید هیتلر به دلیل سیاست ضد یهودی‌گری‌اش محبوب بود.<sup>۲</sup> گلدهاگن به روشنی معتقد است که محبوبیت هیتلر اساساً محصول مخالفت با یهود محسوب می‌شد، اما این امر نکته‌ای نبود که در آن بخشی که نام کرشاو آمده است، ذکر شده باشد. مشروعیت نقل قول جای بحث دارد و نشان می‌دهد که تحلیل مطالب به دست آمده از منابع دست دوم همیشه به راحتی انجام نمی‌گیرد. این امر باعث مطرح شدن پرسش زیر می‌شود: آیا نقل قول می‌تواند به فهم تمام بحث یک کتاب خاص کمک کند، یا فقط یک نکته خاص از درون آن را نشان می‌دهد؟ پاسخ این است که هر دو گونه از نقل قول می‌تواند اتفاق افتد و مورخ یا دانشجوی کارشناسی باید قضاوت کند و تصمیم بگیرد که کدام شیوه را در هر مورد خاص مورد استفاده قرار دهد.

در نمونه بالا فینکلشتاین چگونگی استفاده گلدهاگن از منابع دست دوم برای اثبات نظر خود را به چالش می‌کشد. موضوع دیگر که اغلب پیش می‌آید، در جایی است که مورخان به عدم استفاده مناسب در نقل آثار چاپی دیگران متهم می‌شوند. با این کار، آن‌ها در قرار دادن کارشان در زمره تفاسیر تاریخی موجود، با شکست مواجه می‌شوند. این نوع اتهام اغلب در نقد کتاب‌ها رخ می‌دهد. پروفیسور آرتور مارویک (Arthur Marwick) در نقد خود بر کتابی از پیتر ماندلر (Peter Mandler) به نام تاریخ و حیات ملی (*History and National Life*) در سال ۲۰۰۳ میلادی، این نوع انتقاد را با بیان ویژه‌ای مطرح می‌کند:

«ماندلر نظر تمام کسانی را که در مورد چگونگی استفاده از تاریخ نوشته بودند، رد می‌کند؛ کسانی که به گفته وی، بدون ذکر هیچ نام و یا آوردن هیچ نمونه‌ای، می‌خواهند اهداف نامتجانس را به هم نزدیک کنند و یا وارد کلیات غیرمرتبط شوند».<sup>۳</sup>

مارویک (Marwick) آشکارا احساس می‌کند که ماندلر (Mandler) به دلیل کوتاهی در ذکر درست آن گروه از نویسندگان بی نام، خود در تحقیق ناقص یک کار علمی مقصر است. اعتبار ادعای وی لازم نیست که ما را از کارمان باز دارد؛ اما آنچه لازم است به خاطر بسپاریم این

1 Finkelstein and Birn, *ibid.*, pp. 31-32.

2 Goldhagen, *ibid.*, p.132.

3 A. Markwick (2003), 'Review of P. Mandler, *History and National Life*, *History*, 88:1, no. 289, January, pp. 84-86.

است که ناتوانی در انجام دادن درست بیان انتقادی، به همان اندازهٔ بیان ناقص از یک نقل قول مهم است و به کار ما صدمه می‌زند. از این که بگذریم، مهم است که یادآوری کنیم، نقد کتاب، به ویژه در نشریات تاریخی برای استفادهٔ دانشجویان تاریخ خیلی اهمیت ندارد؛ زیرا آنان در بهترین حالت تنها مقدمهٔ فشرده‌ای از مسایل تاریخ‌نگاری را که ممکن است مربوط به موضوع‌های خاص باشد، ارائه می‌دهند. مجلهٔ الکترونیکی نقد و بررسی تاریخ (*Review in History*) که توسط مؤسسهٔ تحقیق تاریخی (Institute of Historical Research) حمایت می‌شود، منبعی مفید است؛ زیرا این مجله نویسندگان اصیل را قادر می‌سازد تا به منتقدانشان پاسخ دهند. این مجله چشم‌انداز روشنی از فرآیند بحث‌های تاریخی را به روی ما می‌گشاید.<sup>۱</sup>

مورخان به سادگی به منابع تاریخی اجازه نمی‌دهند که آن منابع «خود سخن بگویند». اطلاعات حاصل از منابع گزینش می‌شوند، به آن‌ها شکل می‌دهند و برای انتشار به یکدیگر مرتبط می‌گردند؛ در نتیجه، مطالب دست دوم بحث را می‌سازند و به موضوع معنا و شکل می‌دهند. موضوع بعدی که باید بیان شود، چگونگی بحث‌هاست. در این مرحله، دانشجویان باید انسجام، منطق و یکپارچگی تفسیر انجام شده را مورد آزمایش و بررسی قرار دهند. به عبارت دیگر، دانشجویان باید به صورت نقادانه، شیوهٔ استفادهٔ مورخان از منابع و شواهد را مورد توجه خود قرار دهند. مانند همیشه، این امر را می‌توان با مثال‌های بهتر روشن نمود:

آن پرکینز (Anne Perkins) در زندگی‌نامهٔ یکی از سیاستمداران حزب کارگر، به نام باربارا کاستل (Barbara Castele)، ادعا کرده که شکست حزب کارگر در انتخابات عمومی سال ۱۹۵۱ میلادی، به مقدار زیادی نتیجهٔ اختلافات داخلی حزب در بین جناح راست و جناح چپ بوده است.<sup>۲</sup> پرکینز در این اظهار نظر هم در جستجوی «احساس عمومی» در میان سیاستمداران بریتانیا بود و هم به دنبال دیدگاه حزب کارگر در مورد تاریخ خود حزب.<sup>۳</sup> این حقیقت دارد که حزب تقسیم شده بود، و این نیز درست است که حزب انتخابات سال ۱۹۵۱ میلادی را از دست داد. اما به هر حال، ارتباط بین این دو تحول، آن‌گونه که در آغاز به نظر می‌رسید، آشکار نیست. اولاً، حزب کارگر تقریباً ۱۴ میلیون رأی کسب کرد، که بیشتر از رأی محافظه کارها بود، و در واقع

1 [WWW.history.ac.uk/review/](http://WWW.history.ac.uk/review/).

2 A. Perkins (2004), *Red Queen: The Authorised Biography of Barbara Castle*, Pan, p.11.

3 J. Haines (February 2000), "A Century of the People's Party", *Inside Labour: The New Labour Magazin*, pp. 1-15.

بیشترین رأی بود که آن زمان توسط هر حزب سیاسی بریتانیایی به دست آمده بود.<sup>۱</sup> مشکل در واقع اختلافات داخلی حزب کارگر نبود، بلکه مشکلات مالی لیبرال‌ها بود؛ بدین معنی که حزب با نامزدهای انتخاباتی کمتری به میدان رفت و بحث‌های سه جانبه کمتری در میان نهاده شد؛ یعنی موقعیتی پیش آمد که محافظه کاران را قادر ساخت تا در انتخابات برنده شوند؛ اگرچه آن‌ها سهم کمتری از رأی کلی به دست آوردند. در نتیجه کنث. ا. مورگان (Kenneth O. Morgan) نتیجه می‌گیرد که اختلاف و جدایی «جناح بوانیت (یعنی جناح چپ حزب)، اگر تأثیری هم داشت، حقیقتاً اندک بود».<sup>۲</sup> هر دو نویسنده، دسترسی یکسانی به اطلاعات مشابه داشتند. در واقع، پرکینز شمار رأی حزب کارگر در سال ۱۹۵۱ میلادی را به درستی بیان می‌کند؛ اما هر یک از آن دو، از اطلاعات یاد شده تفسیر متفاوتی ارائه دادند. در چنین موقعیتی، دانشجو باید تصمیم بگیرد در مقدار استفاده و توسعه اطلاعات و به کارگیری منطقی درست‌تر از این اطلاعات، کدام یک متقاعد کننده‌تر عمل کرده‌اند.

مثالی که در بالا آورده شد، یعنی تأثیر جریان بوانیتی در مورد وجود اختلافات داخلی در حزب کارگر، نشان می‌دهد که ما با تفاسیر متفاوتی سر و کار داریم که همه بر پایه شواهد استوار هستند؛ اگرچه گاهی مورخان از ابزار و توانمندی ادبی نیز برای انتقال حس تحلیلی خود استفاده می‌کنند. برای مثال، ای. پی. تامپسون (E. P. Thompson) بر اندیشه انتقال سنت فرهنگی افراط‌گرایی دراز مدت بریتانیا تأکید بسیار داشت.<sup>۳</sup> او در کتاب خود، به نام *ایجاد طبقه کارگری انگلیس*، بحث می‌کند که سنت افراطی‌گری بریتانیا در قالب مذهب غیر متعارف و به صورت ناهماهنگ انتقال داده شده است؛ مخصوصاً او ادعا می‌کرد که افراط‌گرایان اواخر سده هجدهم میلادی، دیدگاه‌های‌شان را از سنت‌های سده هفدهم میلادی گرفته بودند. «اگر کسی ریگی در کفش نداشته باشد، نباید جملات قصار بلیک (Blake) را عجیب بدانند».<sup>۴</sup> اگرچه این نقل قول یکی از مشکلات دیدگاهی تامپسون را در مورد انتقال سنت برجسته می‌کند؛ یعنی این که این انتقال چگونه انجام می‌گیرد؛ یک راه حل این است که سنت را در افرادی مانند کویکر - تام پین (Quaker-Tom Paine)، مؤلف کتاب *حقوق بشر* (۱۷۹۰م) ببینیم که در حمایت از انقلاب فرانسه

1 K. O. Morgan (1989), *Labour in Power 1945-1951*, Oxford University Press, p. 485.

2 Ibid.

3 E. P. Thompson (1968), *The Making of English Working Class*, Penguin, p.10.

4 Ibid., p.57.

مقاله‌ای منتشر کرده است. به هر حال، پین در سال ۱۷۳۷ میلادی متولد شد، با افراطی‌گری‌های جنگ داخلی انگلیس فاصله تاریخی داشت و در واقع، هیچ نشانه‌ای از افراطی‌گری را تا دهه ۱۷۷۰ میلادی از خود نشان نداده بود. بنابراین، افراطی‌گری وی به شدت محصول شرایط خاص جامعه‌ای دارای سنت دیرینه بود. تامپسون همچنین ابزار ادبی را برای انتقال مفهوم عملی سنت به کار می‌برد:

«تاریخ روشنفکری عصیانگری (Dissent)، نتیجهٔ برخورد، اختلاف و تحولات و دگرگونی بود؛ و انسان اغلب حس می‌کند که بذره‌های سیاسی افراطی‌گری درون خود نهفته‌اند، و آمادهٔ جوانه زدن هستند و در هر جایی که از نظر اجتماعی مستعد باشند، رشد می‌کنند.<sup>۱</sup>

این نقل قول صریحاً مانند استعاره‌های ادبی عمل می‌کند و به زبان زیست‌شناسی بیان می‌شود؛ اما آیا این امر می‌تواند مانند یک بحث تاریخی نیز عمل کند؟ پاسخ باید منفی باشد؛ زیرا موضوع مورد نظر بر پایهٔ شواهد نیست، بلکه بر اساس تصور بنا شده است و با فرآیندهایی مرتبط است که نمی‌تواند برای انسان‌ها کارایی داشته باشد؛ بلکه احتمالاً منشأ این «بذرها» افراطی‌گری است. مانند دیگر مثال‌های داده شده، این مثال نظریهٔ تامپسون را بی‌اعتبار نمی‌سازد، بلکه بیشتر مثالی از نوع خاصی از بحث تاریخی است که نقل شد و دانشجویمان هر لحظه ممکن است با آن مواجه شوند. اگرچه منصفانه است که بگوییم اندیشهٔ انتقال ناخودآگاه سنت‌ها، در دیگر بخش‌های نوشته‌های تامپسون وجود دارد. برای مثال او در مقاله‌اش تحت عنوان «ویژگی‌های انگلیس» می‌گوید:

«من اغلب متوجه شده‌ام هنگامی که جمعی از طبقهٔ کارگر از سوی این نوع یا آن نوع از مارکسیسم بنیادگرا با صدای گوشخراش مورد خطاب قرار می‌گیرند، چشم‌هایشان گرد می‌شود؛ همین‌طور هنگامی که تَن صداها و ورای یک بحث معمول بالا می‌رود، مجموعه‌ای از اندیشه‌های ناخودآگاه، مانند احضار شدن به نزد کشیش... همه به جنبش در می‌آیند.»<sup>۲</sup>

این اندیشه که هواخواهان مارکسیسم از لحاظی شبیه با روزی رسانان بنیادگرای گذشته دیده می‌شوند، در نوع خود جذاب است؛ اما طرح این ادعای مسئله‌ساز در مورد سنت‌های تاریخی، این پرسش مشکل‌ساز را برمی‌انگیزد که چگونه تامپسون ممکن است با استفاده از شواهد مورد تأیید

1 Ibid., p. 39.

2 E. T. Thompson (1978), "Peculiarities of the English", in Thompson, *The Poverty of Theory*, Merlin, p. 62.

تاریخی، وجود چنین «ناخودآگاهی جمعی» را نشان دهد.

### سرقت ادبی

یکی از نکات کلیدی که این کتاب قصد دارد به آن بپردازد، این است که نشان دهد تاریخ یک موضوع شاهدمحور است. از این نظر، هر چند که در آن سخن از فروتنی می‌رود، اما در عالم واقعیت بر پاورقی و بی‌نوشت استوار است (فصل ۲ را ببینید). از این نقطه نظر همچنین به موضوعی می‌رسیم که قبلاً در این فصل مورد بحث قرار گرفت؛ یعنی تحلیل انتقادی تفسیر تاریخی، فرد را درگیر بررسی گونه‌های مختلفی از ماهیت منابع مورد استفاده و همچنین شیوه‌ای می‌کند که آن منابع شکل می‌گیرند و ویرایش می‌شوند. روی هم رفته، مورخان تفسیرهای اصیل تاریخی را می‌آفرینند و دانشجویان تاریخ به عنوان بخش مهمی از آموزششان، در مقاله‌نویسی یاد می‌گیرند که چگونه پیوستگی و اعتبار آن تفسیرها را بیازمایند. اگر دانشجویان این نکات را آویزه گوش خود کنند، باید از تخلفات نهایی و آنچه مورخان به آن سرقت ادبی می‌گویند، دوری نمایند. پیش از این که توضیح دهیم چرا این مسئله مهم است، باید توضیح دهیم سرقت ادبی چیست.

سرقت ادبی هنگامی رخ می‌دهد که دانشجو یا در واقع هر کس دیگری، کار فرد دیگری را کار خود قلمداد کند. برخی از دانشجویان آگاهانه و با سوء نیت سرقت ادبی می‌کنند. این امر نهایتاً عملی علیه و به ضرر خود اوست؛ زیرا اگرچه چنین دانشجویی ممکن است مدرکی بگیرد؛ تأکید می‌کنیم «ممکن است»؛ زیرا اکثر چنین افرادی گیر می‌افتند. اما در واقع، مهارت‌ها و استعدادهایی را که آن مدرک نشانگر آن است، کسب نکرده‌اند. در حقیقت، این امر همانند داشتن گواهی‌نامه رانندگی، بدون توانایی رانندگی کردن، است. به هر حال، هستند بسیاری از دانشجویان که آنان نیز سرقت ادبی می‌کنند؛ اما آن‌ها به ماهیت این کار تهوراآمیز آشنا نیستند. به مثال قبلی برگردیم؛ اگر دانشجویان معتقد باشند که باید به این پرسش که چرا در اواخر سده هجدهم میلادی در فرانسه انقلاب رخ داد، پاسخ مستقیم دهند؛ احتمالاً آن‌ها به این پرسش با بازنویسی دلایلی برگرفته از آثار دست‌دوم منتشر شده، پاسخ می‌دهند. در چنین فرآیندی، آسان است که با خلاصه کردن یا بازنویسی موضوعات، راه را مستقیماً با استفاده از کتاب مورد نظر کوتاه کرد. دلیل این که چرا راه به آسانی کوتاه می‌شود، این است که بازنویسی کردن از نظر روش

بسیار شبیه رونویسی کردن است؛ زیرا در هر دو مورد، اطلاعات از کار فرد دیگری باز تولید می‌شوند. از سوی دیگر، اگر دانشجو آگاه باشد که مقاله نیازمند بررسی و نقد تفسیرهای متعدد است، پس سرقت ادبی احتمالاً ناخود آگاه رخ نخواهد داد؛ زیرا دانشجو فرآیند متفاوتی را دنبال می‌کند. دانشجویی که روی تفسیرهای دیگران متمرکز می‌شود و از تفسیرها آن‌ها استفاده می‌کند، خواهد گفت: این‌ها توضیحاتی هستند که مورخان به آن‌ها رسیده‌اند و این‌ها نقاط قوت و ضعف آن‌هاست. در واقع، این امر فرآیندی بسیار پیچیده است و همان چیزی است که آگاهانه تأیید می‌کند که توضیحاتی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند، بر گرفته از اثر منتشر شده مورخان دیگر است.

### نوشتن نتیجه‌گیری

همان‌گونه که دانشجویان به سوی نتایج مقاله خود پیش می‌روند، باید تصمیم بگیرند کدام تفسیر یا تفسیرهای ترکیبی از همه متقاعد کننده‌تر است. در این مورد این امر وسوسه کننده است که با بیانی صریح و شفاف از اول شخص استفاده کنیم و بگوییم: «من فکر می‌کنم» و غیره. مورخان به طور کلی از کاربرد اول شخص (من) اجتناب می‌ورزند. دلیل آن این است که آن‌ها کاملاً در مورد رویدادها و تحولاتی سخن می‌گویند که هیچ تجربه دست اولی در موردشان ندارند. به کار بردن اول شخص دلالت بر درجه‌ای از دانش مستقیم دارد که به طور نامناسی، همان‌گونه که در فصل ۳ توضیح داده شد، غیر عینی است. در اینجا جا دارد یادآوری کنیم، مورخانی که تحت تأثیر پسامدرنیسم هستند، گاهی از اول شخص استفاده می‌کنند. دلیل عقلانی آن‌ها این نظریه است که گذشته به عنوان یک هویت مستقل وجود ندارد و تاریخ نقلی است که در زمان حال و توسط مورخان آفریده و به آن شکل داده شده است. در واقع، تاریخ تنها از زمانی موجودیت یافت که مورخان آن را به وجود آورند. بنابراین از این منظر، هیچ جدایی بین گذشته عینی و مورخ غیرعینی وجود ندارد، در نتیجه از دیدگاه چنین نویسندگانی به کار بردن اول شخص کاملاً پذیرفته شده است.<sup>۱</sup> این نکته مهم است که این نگرش را یادآوری کنیم که تاریخ فقط تفسیر رویدادهای گذشته‌ای نیست که در مورد آن بحث می‌شود؛ بلکه به طور فزاینده این ماهیت

1 A. Munslow (2004), 'Introduction: Theory and Practice', in A. Munslow and R. Rosenstone (eds) *Experiments in Rethinking History*, Routledge, p.11.

موضوع است که به چالش و بحث کشیده می‌شود. با بیان این موضوع، عقلانی به نظر می‌رسد که بگوئیم بسیاری از مورخان در عمل، با لائورنس استون موافق هستند که تاریخ دربارهٔ کسب دانش از گذشته است؛ اگرچه در معنا، هویتی مستقل از زمان حال دارد.<sup>۱</sup> در نتیجه، برای بسیاری از مورخانی که درگیر آن هستند، این نکته در خصوص به کار بردن اول شخص، امر درستی است.

موضوع دیگری که دانشجویان هنگام نتیجه‌گیری از مقاله‌شان با آن مواجه هستند، موضوع اثبات نظریه‌شان است: از آنجایی که آن‌ها معمولاً به منابع دست دوم تکیه دارند، این امر مهم است که برای هر نظریه‌ای که ارائه می‌کنند برایش شواهدی، خواه از طریق منابع و یا از طریق بحث‌هایی که انجام می‌دهند، ارائه کنند. برای مثال، اگر فردی دربارهٔ پاسخ جناح چپ حزب کارگر به قرارداد عدم مداخله آلمان- شوروی در سال ۱۹۳۹ میلادی بحث کرده است، این امر کاملاً منطقی و بجا خواهد بود که با توجه به آگاهی از عقاید سیاسی حزب، با او دربارهٔ دیدگاهش به بحث بپردازیم؛ زیرا این کاملاً بعید است که نمایندهٔ جناح چپ پارلمان، آنیرون بیوان (Aneurin Bevan)، هیچ نظری روی قرارداد نداشته است. این نیز معتبر خواهد بود که به بحث دربارهٔ این حقیقت بپردازیم که مایکل فوت، زندگی‌نامه‌نویس بیوان و رفیق و همراه سیاسی او، تنها خلاصه کوتاهی از آن قرارداد را ذکر کرده و هیچ چیزی در مورد نظر بیوان راجع به آن نقل نکرده است، این امر تقریباً شبیه عمل سرپوش گذاشتن بر موضوع از طریق حذف آن است.<sup>۲</sup> در اینجا فرآیند این است که چگونه از جزئیات دو مسئله شناخته شده، یک استنتاج انجام می‌شود که یکی همدردی بیوان برای اتحاد جماهیر شوروی است و دیگری تأثیر قرارداد آلمان- شوروی بر جناح چپ بریتانیا که از آن برداشتی حمایتی صورت می‌گیرد.<sup>۳</sup>

برای حمایت بیشتر از نظریهٔ خود می‌توان از ارجاع به منابع دست دوم استفاده نمود؛ برای مثال، به مقاله‌ای که در مورد تاریخ سوسیالیسم در سال ۱۹۹۶ میلادی منتشر شد، و در آن برای سهولت گزارشی از قرارداد عدم تعارض آلمان- شوروی نقل قول شده است که در سال ۱۹۴۰ میلادی توسط مایکل فوت (Michael Foot) به چاپ رسید.<sup>۴</sup> در حائاتی مشابه اما خلاصه‌تر، باربارا کاستل (Barbara Castle) نیز به زندگی‌نامه‌نویس اجازه داد که این ادعا را که بیوان از

1 L. Stone, 'History and Post-Modernism', *Past and Present*, 135, p. 193.

2 M. Foot (1975), *Aneurin Bevan 1897-1945*, Paladin, p. 298.

3 R. Miliband (1972), *Parliamentary Socialism*, Merlin, p. 269.

4 R. Spalding, 'Michael Foot: Myth and the Labour Left', *Socialist History*, 10, p.29.



قرارداد حمایت می‌کرد، بر آن بیفزاید.<sup>۱</sup> ترکیب این دو، یعنی بحث استفاده از منابع دست دوم و بحث کردن درباره آن‌ها، ما را قادر می‌سازد تا سه چیز را در مورد این موضوع مطرح کنیم: اول این که بعید است اعضای جناح چپ بریتانیا هیچ نظری در مورد این عهدنامه نداشته باشند؛ دوم این که اشخاص برجسته در جناح چپ، از قرارداد حمایت کردند؛ و سرانجام این که شخصیت‌های برجسته جناح چپ ظاهراً به بحث در مورد قرارداد بی‌میل بودند. اگر بخواهیم فراتر از این موضوع برویم، به عنوان مثال بخواهیم بدانیم که چرا آن‌ها برای بحث راجع به آن بی‌میل بودند؛ در این صورت، ما باید بدون مدد گرفتن و استفاده بیشتر از منبع و بحث، به کار خود ادامه دهیم؛ که وارد شدن به حوزه تأملات و اظهارات غیر تاریخی حاصل آن خواهد بود.

نقل قول‌ها می‌توانند برای پشتیبانی از بحث نیز به کار روند؛ اما آن‌ها باید در یک مقاله دوره کارشناسی دارای حدود ۲۰۰۰ کلمه، به صورت محدود مورد استفاده قرار گیرند. هدف چنین مقاله‌ای این است که نشان دهد که شمای دانشجو می‌توانید به صورت انتقادی درگیر تفسیرهای تاریخی شوند؛ اما از آنجا که نقل قول‌های طولانی فضای زیاد و مفید مقاله را در اختیار می‌گیرند، از این رو باید به فکر توسعه بحث باشید و از به کار بردن نقل قول‌های طولانی دوری کنید. از طرفی، استفاده زیاد از نقل قول‌های طولانی، به جای این که به پیشرفت بهتر بحث بینجامد و نشانگر دانشوری نویسنده باشد، می‌تواند حاکی از بی‌توجهی وی تلقی شود و ممکن است این گونه به نظر رسد که گویی او سعی می‌کند پرسش را از زبان دیگران مطرح نماید، زیرا قادر به بیان مستقیم آن نیست. مورخان همواره در حال غصه خوردن و اظهار تأسف هستند؛ آنان، بسته به موضوع، از فقدان منابع لازم متأسف‌اند و تأسف بیشتر را نیز هنگامی اظهار می‌دارند که با منابع بیش از حد روبه‌رو می‌شوند. هیچ مورخی این روزها، برخلاف آنچه لرد آکتون روزی انجام داد، ادعای دستیابی به «تاریخ کامل» را ندارد.<sup>۲</sup> این هم حاصل مشکلاتی است که به دلیل کمیت منابع به‌وجود می‌آید و مبتنی بر این حقیقت است که تفسیرها در طی زمان دگرگون می‌شوند، همان گونه که نگاه و چشم‌انداز مورخان نیز دگرگونی می‌پذیرد. این هم به این معناست که نتایج به دست آمده توسط مورخان همیشه مشروط و متغیر است و نمی‌تواند در همه زمان‌ها ثابت بماند. برخی از مورخان برای مقابله با چنین موقعیتی، سعی می‌کنند نتایجی را که از بحث

1 Perkins (2003), *Red Queen: The Authorised Biography of Barbara Castle*, Pan, p. 95.

2 C. Parker (1990), *The English Historical Tradition Since 1850*, John Donald, p.95.

می‌گیرند، کلی باشد، تا بحثی برنینگیزد. اندرو تورپ (Andrew Thorpe) کتاب خود را، تحت عنوان تاریخ حزب کارگر بریتانیا (*The History of the British Labour Party*)، با نوشتن این جمله به پایان می‌رساند که این حزب در آینده با چالش‌هایی مواجه خواهد شد که می‌تواند ناشی از تغییرات و تحولات سیاسی موجود در آینده باشد.<sup>۱</sup> حتی بدون توجه به موقعیت و شرایط سیاسی، هیچ چیز برای همیشه ثابت نمی‌ماند و همان‌گونه که احزاب سیاسی همواره با یک نوع یا انواع دیگری از چالش‌ها روبه‌رو می‌شوند، ترسیم چنین نتیجه‌گیری نسبتاً منصفانه باشد. آن دسته از مورخانی که رویکرد مستقیم و صریح‌تری برای نتایج خود برمی‌گزینند، اغلب خود را با تحولات پی در پی مواجه می‌بینند. در سال ۱۹۷۲ میلادی، رالف میلیباند (Ralph Miliband) اظهار نمود که حزب کارگر به این دلیل باقی خواهد ماند که بسیاری از اعضای آن باور دارند که حزب از برخی جهات در قالب یک حزب سوسیالیست واقعی تغییر خواهد کرد. بر اساس چنین دیدگاهی بود که او به افراد توصیه می‌کرد فریب و بازی را رها سازند و کمک کنند تا یک حزب سوسیالیست و حقیقی آفریده شود.<sup>۲</sup> پس از سال ۱۹۹۷ میلادی، با حزب کارگری مواجه می‌شویم که با شوق و ذوق زایدالوصفی آخرین آثار و نشانه‌های سوسیالیسم را رها کرد و در نتیجه، نسبت به مراحل پیشین حیات خود، به موفقیت‌های بیشتری دست یافت. دیدگاه میلیباند مبنی بر این‌که این حزب توسط عقاید فریبنده و گمراه‌کننده اعضای چپ سوسیالیست حزب به گروگان گرفته شده است، بر اثر تغییر جریان تاریخ دستخوش نابودی گردید. نکته این است که همه نتایج تاریخی، خواه به دست دانشگاهیان حرفه‌ای نوشته شده باشد، خواه دانشجویان دوره لیسانس، لزوماً ماهیتی موقتی (مشروط) دارند. در نتیجه، عاقلانه است که اظهارات یک فرد را، به ویژه اظهاراتی که مربوط به نتیجه‌گیری بحث است، از لحاظ صلاحیت گوینده‌اش بررسی کنیم. این بدان معناست که در خصوص هر چیزی نباید قاطعانه بگوییم که نتیجه چنین چیزی است؛ بلکه بهتر است بگوییم این‌گونه به نظر می‌رسد که شواهد چنین نتایجی را برساند. این بیان ممکن است بحث را کم مایه جلوه دهد؛ اما صاحب نظران شایسته تشخیص می‌دهند که عنصر کلیدی در هر بحث، عدم ثبات آن است. آنچه ممکن است امروز خارج از موضوع تلقی شود، شاید در سال دیگر یا دو سال بعد چیزی کاملاً مؤثر به شمار آید.

1 A. Thorpe (2001), *A History of British Labour Party*, Palgrave, p. 255.

2 R. Milliband, *Parliamentary Socialism* (Merlin, 1972), pp. 376-7.

## تاریخ و دنیایی گسترده‌تر

در متنی به یادماندنی، یک مورخ آمریکایی، به نام دبورا لیپستاد (Deborah Lipstadt)، مورخان را به قناری‌هایی تشبیه می‌کند که در سده نوزدهم میلادی در معادن به کار گرفته می‌شدند تا گازهای سمی را پیدا کنند.<sup>۱</sup> بدین گونه، لیپستاد که به دنبال بحث در باب مضرات کار منکران هولوکاست بود، اعتقاد داشت که مورخان در آشکار کردن کاربردهای بحث‌انگیز تاریخ برای عموم مردم نقش خاصی ایفا می‌کنند. این نکته بسیار مهمی است که می‌تواند همه بحث‌های عمومی را نیز شامل شود و همواره و مکرر برای اخلاف و اسلاف تاریخ‌چیزیت‌هایی دربر دارد. دانشی که دانشجویان تاریخ به دست می‌آورند و مهارت‌ها و استعدادهایی که در خود پرورش می‌دهند تا تاریخ بیاموزند و تاریخ بنویسند، اهمیتش در این است که این دانش تاریخی به اتاق سمینار محدود نشود و فراتر از آن برود. آن‌ها می‌توانند و باید هم نقشی اساسی در عملکرد فرآیند دموکراسی ایفا کنند. مانند همیشه، این نقش می‌تواند به بهترین نحو با بهره گرفتن از مثال‌ها روشن شود:

با نزدیک شدن زمان حمله به عراق، مورخان و نظریه‌پردازان در هر دو سوی اقیانوس اطلس، شباهت‌هایی بین صدام حسین و آدولف هیتلر را مطرح کردند. دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا، از چنین شباهت‌هایی برای پرداختن به این مسئله بهره گرفت که آیا برای اثبات وجود سلاح‌های کشتار جمعی شواهد کافی وجود دارد:

«به همه کشورهای فکر کنید که می‌گویند بسیار خُب، ما شواهد کافی نداریم. منظور من اشاره به نوشته کتاب مین کمپف (Mein Kampf) است. هیتلر به کاری که می‌خواست انجام دهد، اشاره کرده بود. شاید او به ما حمله نکند. شاید شما این کار یا آن کار را انجام ندهید. بسیار خُب، باید به خاطر بسپاریم که میلیون‌ها نفر از انسان‌ها به دلیل این پیش‌بینی غلط جانشان را از دست دادند».<sup>۲</sup>

دانشجویان تاریخ، همان گونه که برای دستیابی به مدرکشان به پیش می‌روند، باید آگاه باشند که مباحث تاریخی آن‌ها با زمینه‌های کاری‌شان ارتباط دارد. به همان گونه، مباحث همگانی و دخالت‌ها نیز، با توجه به شرایط و در زمینه‌های خاص، شکل می‌گیرند. در مورد نقل قول رامسفلد، بخشی از تمایل حکومت آمریکا برای مشروعیت بخشیدن به فکر آغاز حمله به عراق

1 D. Lipstadt (1994), *Denying Holocaust*, Penguin, p. 29.

2 *Gardian* (21 augusst 2002), 'Rumsfeld steps up Iraq war Talk'.

بود. دیگر عنصر وابسته به شرایط مطرح شده، این حقیقت بود که بسیاری از افرادی که در غرب می‌زیستند، از نقش هیتلر در تاریخ تصور منفی داشتند. در نتیجه، هدف از شباهت صدام و هیتلر، ارتقا بخشیدن به این فکر بود که باید با رهبر عراق برخورد نظامی شود؛ همان‌گونه که در جنگ جهانی دوم با هیتلر برخورد نظامی صورت گرفت.

رویکرد دومی را که ممکن است مورخان در پیوند با این نقل قول در پیش بگیرند، بررسی توان داخلی بحث است. مطلبی که رامسفلد می‌خواست شنوندگانش از نظرات او برداشت کنند، این بود که اگر با صدام سریعاً برخورد نشود، غرب با ویرانی و انهدامی روبه‌رو خواهد شد، مشابه با آنچه که از جنگ جهانی دوم حاصل شده بود. اگر چه، آنچه رامسفلد حقیقتاً گفت، این بود که سیاستمداران دهه ۱۹۳۰ میلادی، هنگامی که شواهدی از نوع شواهد کتاب «مین کمپف» در اختیار داشتند، دست به هیچ عملی نزدند. اما از لحاظ منطقی، این ادعای او نمی‌توانست توجه‌گر فکر دست‌زدن به جنگ بدون داشتن مدارک قطعی باشد؛ یعنی آن موارد، به عنوان شواهدی بر تأیید آنچه رامسفلد می‌خواست، از جنبه حمایتی برخوردار نبود.<sup>۱</sup> البته این یک بحث منطقی محسوب نمی‌شد، بلکه بحثی بر مبنای مشارکت به حساب می‌آمد. وزیر خارجه در صدد راه انداختن جنگ با جلوه دادن صدام به عنوان هیتلر جدید بود.

آخرین رویکردی که مورخان ممکن است بر این نقل قول برگزینند، این پرسش خواهد بود که: شواهد تأیید کننده آن چیست؟ نخستین نکته‌ای که یک فرد ممکن است مطرح کند این است که اکنون شمار زیادی از مورخان این مفهوم را که مین کمپف پیشاپیش سیاست‌های هیتلر را در هنگام قدرت نفی می‌کرد، رد می‌کنند (فصل ۶ را ببینید).<sup>۲</sup> این نیز سودمند خواهد بود که مقایسه‌ای ساده از سیاست‌ها و تجربه‌های هر دو رهبر [هیتلر و صدام] انجام دهیم. سیاست خارجی هیتلر بین سال ۱۹۳۳ میلادی و وقوع جنگ، مجموعه‌ای از سیاست گسترش مرزها و تخلفات ارضی از معاهده ورسای (Versailles) را شامل می‌شد که با تجدید تسلیحات راینلند (Rhineland) آغاز شد و با اشغال چکسلواکی (Czechoslovakia) در سال ۱۹۳۹ میلادی به پایان رسید. در طی آن دوره، نیروهای غربی هیچ اقدام مؤثری علیه وی انجام ندادند.

عراق در آگوست سال ۱۹۹۰ میلادی به کویت حمله کرد. نیروهای صدام در اوایل سال

1 Ibid.

2 M. Housden, 'Intentionalist versus functionalist History', *Modern History Review*, November 1998, pp. 9-12.

۱۹۹۱ میلادی با تلفات بسیار کویت را ترک کردند. پس از آن، عراقی‌ها، تهدید به هیچ تاخت و تازی نکردند. این امر دست کم نشان می‌دهد که شباهت بین دو رهبر پرشش‌برانگیز است. این امر همچنین - با در نظر گرفتن نکاتی در مورد زمینه و متن، و منطق درونی بحث - نشان می‌دهد، با توجه به تحولاتی که در رویکردهای مورخان صورت گرفته است، آنان را قادر می‌سازد که به طور انتقادی و فعال در مباحث همگانی دارای این ماهیت شرکت کنند.

این نکته می‌تواند با نگاهی بر نقش مورخان در جامعه‌ای که مباحث همگانی را محدود می‌کند، بیشتر نشان داده شود. نیکیتا خوروشچف (Nikita Khrushchev)، رهبر دولت شوروی طی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۴ میلادی، اعلام کرد: «مورخان مردمان خطرناکی هستند. آن‌ها قادر به واژگونی همه چیز هستند»<sup>۱</sup> در اتحاد جماهیر شوروی زمان خوروشچف، هیچ بحث معنادار همگانی رخ نداد؛ در عوض، دیدگاه رسمی بر همه موضوع‌ها و امور مسلط بود. در این زمان یک دیدگاه رسمی وجود داشت که باید همه چیز مبتنی بر آن دیدگاه خاص موجود در باب گذشته باشد و با آن انطباق یابد. بررسی‌های مورخان می‌تواند به طور بالقوه آن ساختار را تهدید کند؛ بنابراین آن‌ها ناگزیر باید در انتخاب موضوع خود را در قید و بند گذارند و یا مانند یک مورخ اهل شوروی عمل کنند که در سال ۱۹۶۱ میلادی، چنین اظهار نمود:

«هنگامی که تاریخ حزب مورد توجه است، ما باید به فکر نیازهای فوری آموزشی باشیم؛ ما نمی‌توانیم همواره به طور خالص اهداف علمی را دنبال کنیم. چیزها باید به شیوه خاص ارائه شوند؛ چیزهایی مهم‌تر از هدف خاص احصای حقایق وجود دارد»<sup>۲</sup>.

این نقل قول کاملاً مخالف با رویکردهای تاریخی است که ما در مورد آن‌ها به بحث پرداختیم؛ زیرا نتیجه نهایی تحلیل‌های مورخان، پیش از این که آنان آغاز به کار کنند، تصمیم‌گیری می‌شود. اگر حزب تصمیم گرفته است که تروتسکی یک دشمن ضد انقلاب مردمی است، پس این امر باید به صورت یک رویداد تاریخی ثبت شود.

## خلاصه

ممکن است پیمودن مسیر طولانی در این فصل، یعنی بحث از نوشتن مقاله تاریخی در دوره

1 Quoted in Dept. of Education and Science, History in the Primary and Secondary Years: An HMI View (HMSO, 1985), p.1.

2 A. Werth (1961), *The Khrushchev Phase*, Robert Hale Ltd, p. 80.

لیسانس، تا بحث در خصوص محدودیت آزادی علمی در نظام‌های اقتدارگرا، راهی طولانی به نظر آید؛ بنابراین، سودمند خواهد بود که خلاصه‌ای از بحث و چگونگی پیمودن مسیر از یک مرحله به مرحله دیگر را یادآوری کنیم.

تاریخ علمی راجع به بحث‌هایی درباره تفاسیر رویدادها و توسعه آن‌ها، سازمان‌بندی شده است. دانشجویان دوره لیسانس اساساً از طریق منابع دست دوم (نوشته‌های مورخان حرفه‌ای) به تاریخ دسترسی می‌یابند. این بدان معنی است که پرسش‌های مقاله باید به عنوان ارزیابی تفاسیر مطرح شده، مورد بحث قرار گیرند. برای تحقق چنین ارزیابی‌هایی، دانشجویان باید: به شناسایی مباحثی بپردازند که در پرسش‌ها مطرح شده است؛ شمار مناسبی از تفسیرهای متضاد را برگزینند؛ ارزش آن تفسیرها را با توجه به کاربرد و بهره‌گیری‌شان از منابع دست اول و دست دوم و ارتباط مباحث با یکدیگر، بسنجند؛ و سرانجام، نتیجه‌گیری را که با شواهد تفسیرهای مورد بحث تأیید و پشتیبانی شده باشد، ارائه کنند. در فرآیند توسعه و تصحیح این رویکرد، دانشجویان بسیاری از مهارت‌های سودمند تحلیلی، پژوهشی، ارتباطی و موضوع‌یابی را تقویت می‌کنند که این موارد می‌تواند در اشکال مختلف به زندگی کاری منتقل شود. موارد یاد شده همچنین می‌تواند استعداد‌های اساسی و روحیه انتقادی را در دانشجو تقویت کند تا آنان بتوانند به عنوان شهروندانی کامل در جوامع دموکراتیک به فعالیت بپردازند.

### برای مطالعه بیشتر

- Abbott, M. (ed) (1996), *History Skills*, Routledge.
- Black J. and D. M. MacRailld (2000), *Studing History*, Palgrave.
- Carr E. H. (2001), *What is History?*, Palgrave.
- Elton G. R. (2001), *The Practice of History*, Blackwell.
- Marwick A. (2001), *The New Nature of History*, Palgrave.
- Tosh J. (2005), *The Pursssuit of History*, Longman.

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل پنجم جنسیت و تاریخ

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

### مقدمه

در مجموعه مقالاتی که به مناسبت چهلمین سال انتشار کتاب *تاریخ چیست؟*، از ای.اچ. کار، به چاپ رسید، دیوید کانادین (David Cannadine) اعلام کرد که مورخان سده بیستم میلادی به فرآیندهای تحول کمتر از معانی آنها توجه نشان داده‌اند.<sup>۱</sup> از نظر وی پژوهشگران مدتی طولانی است که روی زنجیره توسعه و تحول که خود تشریح کننده شکل‌گیری زمان حاضر است، تمرکز نمی‌کنند؛ بلکه آنها در پی بی اعتبار کردن عناصری هستند که به معنای نهادها و فعالیت‌های بشری شکل می‌دهند. این تأکید جدید به طور شفاف در کتاب کانادین، یعنی *زینت‌گرایی: چگونه بریتانیایی‌ها امپراتوری خود را مشاهده نمودند*، نمایان می‌شود؛ یعنی جایی که او اظهار می‌دارد او امپراتوری بریتانیا را به عنوان مکانی که «ادارات مشترکی از ساختار اجتماعی محلی در آن تقویت یافته و بازتاب داده شده است»، مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، کانادین امپراتوری را ساختاری به شمار می‌آورد که به تحکیم معانی کمک کرده که توسط سازمان‌های بریتانیایی منتقل شده است. برای نشان دادن این موضوع، فردی ممکن است دیدگاه «زینت‌گرایی» کانادین را با تفسیر مارکسیست‌ها در تضاد ببیند، زیرا مارکسیست‌ها تجربه امپراتوری را به عنوان مرحله در توسعه اقتصادی بریتانیایی تفسیر می‌کنند.<sup>۳</sup>

1 D. Cannadine (2002), *What is History Now?*, Palgrave Macmillan, pp. xi-xii.

2 D. Cannadine (2001), *Ornamentalism: How the British Saw their Empire*, Allen Lane, p.xx.

3 T. Kemp (1971), *Industrialisation in Nineteenth Century Europe*, Longman, p.193.



شاید بتوان تاریخ جنسیت را یک نمونه از توسعه‌ای دید که توسط کانادین به صورت کلی مطرح شد. در تاریخ جنسیت، هویت‌های جنسیتی، اعم از مرد و زن، به عنوان ساختارهای فرهنگی و اجتماعی ارائه می‌شود. به عبارت دیگر، دسته‌بندی مفاهیم معمولاً در قالب زبان انجام می‌گیرد. چنان که در پایگاه اطلاع‌رسانی (Website) مجله جنسیت و تاریخ چنین آمده است:

«جنسیت و تاریخ هدفش ایجاد بحث‌ها و گفتگوهای سودمند در زمینه‌های فرعی، از جمله در حوزه تاریخ‌نگاری‌ها و جهت‌گیری‌های نظری است. این مباحث از طریق چاپ و انتشار کارهایی در زمینه تغییر مفاهیم در عرصه‌های کاری مشخص، درباره تجربه‌ها و نشانه‌های جنسیت - زن و مرد بودن و متن‌های تاریخی مربوط به آن‌ها - انجام می‌شود»<sup>۱</sup>.

ارجاع به نشانه‌شناسی حاکی از تأثیر پسا مدرنیسم بر مورخان حوزه جنسیت است. نشانه‌شناسی معمولاً دانش نشانه‌ها تعریف می‌شود که در این زمینه، نشانه‌ها به معنای اهمیت انتقال و یا معانی به شمار می‌آیند. تاریخ جنسیت به یکباره در جهان به صورتی کامل مطرح نشد، بلکه با مطرح شدن گونه‌ای رویکرد و رشد آن شکل گرفت، که بر نوع جنسیت تمرکز داشت و در این رویکرد روابط میان جنسیت‌ها را بر حسب یک فرآیند تاریخی پویا می‌دید و این همان چیزی است که «تاریخ زنان» نام گرفت. این تاریخ رشته‌ای فرعی بود که از حرکت آزادی‌خواهی زنان در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی ظاهر شد. و این مکعب مذکور معتقد است که برای درک موقعیت زنان در زمان حاضر باید به شناسایی و مطالعه خط سیر مظلومیت تاریخی آن‌ها پرداخت. <sup>۲</sup> مسئله کلیدی که در اینجا باید مورد ملاحظه و توجه قرار گیرد، آن است که این رویکردها در تاریخ از هم تمیز داده شود، و این که چرا و چگونه تأکید بر مسئله تحول توسعه یافت. به هر حال، پیش از تحقق آن، لازم است به این نکته مهم توجه داشته باشیم که مورخان حوزه جنسیت، در مخالفت با دیدگاه تاریخ زنان به طور کلی با هم سهیم هستند. برای مثال، دنیس رایلی (Denise Riley)، اظهار می‌دارد علت علاقه‌اش به ساختار جنسیت زنان نشأت گرفته از این اعتقاد است که او زبان را وسیله‌ای برای بیان مظلومیت زنان می‌داند. <sup>۳</sup> وجود دیدگاه‌های متضاد در این خصوص خود نقطه آغاز سودمندی برای بررسی بعضی از زمینه‌ها به حساب می‌آید که راه را برای توسعه تاریخ زنان هموار کرده است.

1 WWW.blackwellpublishing (February 2007),com/aims.asp?re=0953-5233. accessed 13.

2 S. Rowbotham (1974), *Hidden From History*, Pluto Press, p. IX.

3 D. Riley (1988), *Am I That Name? Feminism and the Category of Women's in History*, Macmillan, p.3.

## تغییر جهان

لازم است این نکته مهم را برای خوانندگان روشن کنیم که نوشتن تاریخ زنان (Women History) دست کم با حروف بزرگ و به تنهایی، نمی‌تواند به معنای تاریخ زنان باشد. بلکه از نظر تاریخی برنامه‌ای سیاسی علیه وضعیت موجود است. از این رو، طرفداران تاریخ زنان، همچنین مخالفان آن‌ها، تشخیص داده‌اند که جامعه مرد سالار وضعیت موجود را غالباً با ارجاع به پیشینه سنتی و تاریخی آن مشروعیت بخشیده است؛ در نتیجه آن‌ها هم نیازمند این هستند که دیدگاه‌هایشان برای دفاع از تاریخ خود را توسعه دهند.<sup>۱</sup> این فرآیند را می‌توان در بسیاری از شورش‌ها در گذشته و حتی در دوران ناآرامی مشاهده کرد که هیچ یک با شورش و طغیان زنان آغاز نشده است. به مدت چند سده، یکی از مؤثرترین توجیه‌های تاریخی برای کنار گذاشتن زنان، از طریق ارجاع به گزارش‌های انجیل در اخراج آدم و حوا از بهشت انجام شده است. مسئولیت اولیه از دست دادن رحمت الهی و مورد غضب قرار گرفتن وی "Weaker Vessel" به عهده حوا بود. به دلیل تسلیم شدن وی به وسوسه، خداوند اعلام کرد:

«من غم و مصیبت تو را و بارداری تو را بسیار افزایش می‌دهم؛ در این مصیبت تو باید فرزندان به دنیا آوری؛ و علاقه تو به شوهرت باید برقرار بماند و او باید بر تو تسلط داشته باشد».<sup>۲</sup>

بنابراین برای همه زنان این مجازات الهی مقرر شده بود. این پیام با قدرت تمام به مدت صدها سال درون فرهنگ مسیحیت تقویت شد. برای مثال، کسی ممکن است کتاب مکبث (*Macbeth*) شکسپیر را بخواند که در آن شخصیت اصلی کتاب، توسط همسرش ترغیب می‌شود که پادشاه را به قتل برساند و تاج و تخت را تصرف کند و این به منزله هشدار است که اگر زنان «تحت سلطه» شوهران خود نبودند، چه فجایعی ممکن بود اتفاق بیفتد. شکسپیر این نکته را با غلبه مکدوف (*Macduff*) بر مکبث تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که علت پیروزی مکدوف، عدم وابستگی وی به زنان و نوع تولد اوست؛ زیرا او «مستقیماً از زن زاده نشده»، بلکه او به جای تولد طبیعی، با سزارین به دنیا آمده بود، و به معنای دقیق کلمه، سزارین شکلی از تولد است که از طریق

۱ طبقه اجتماعی در تاریخ به معنای تاریخ فرمانرویان، و در جامعه تحت سلطه مردان، به معنای تاریخ مردان است. برای اطلاع بیشتر، رک:

A. Davin (1992), quoted in C. Hall, *White, Male and Middle Class: Exploration in Feminism and History*, Polity Press, p.8.

2 Genesis, 3.16, King James Authorised Version of the Bible.

بدن زن انجام نمی‌شود، بلکه مستقل از اوست.<sup>۱</sup>

آشوب و ناآرامی انقلاب انگلستان در سده هفدهم میلادی شرایطی را به وجود آورد که برخی از افراد، به ویژه اعضای گروه‌های افراطی، آغاز به زیر سؤال بردن نقش جنسیت کردند. سخنرانی‌های «رانتر» (Ranter) باعث ارتقای حق آزادی طلاق، ازدواج‌های برابر و آزادی جنسی برای زنان شد. برای توجیه این انقلاب، آن‌ها نقل‌های تاریخی خاص خودشان را از تاریخ توسعه دادند و ادعا کردند که ایشان با شکست پادشاه، رحمت الهی از دست رفته توسط حضرت آدم را دوباره به چنگ آوردند.<sup>۲</sup> آنان می‌توانند همانند او برهنه باشند و ورای گناه بزرگ و شرمساری، می‌توانند عاشق شوند.<sup>۳</sup> از این رو، لازم نبود زنان به مدت طولانی تحت سلطه شوهران و یا صرفاً تابع خواسته‌های جنسی آنان باشند.

انقلاب فرانسه عصیان افراطی دیگری از این نوع بت‌شکنی‌ها را موجب شد. در سال ۱۹۷۱ میلادی تام پین (Tom Pain) که یک فردی افراطی بود، کتاب حقوق مردان (*Right of Men*) را منتشر کرد که دفاع صریحی از انقلاب فرانسه در برابر حمله‌های ادmond بورک (Edmund Burke) علیه انقلاب شمرده می‌شد که در کتابش تحت عنوان *Bazتاب‌هایی از انقلاب فرانسه* (*Reflections on the Revolution in France*) مطرح کرده است. تقریباً در حالی که بورک به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به ارزش تداوم سلطنت سستی و موروثی تأکید می‌ورزید، پین دیدگاه تاریخی دیگری ارائه کرد، دیدگاهی که سلطنت را حاصل ارتکاب دزدی ویلیام فاتح در سال ۱۰۶۶ میلادی می‌دانست.<sup>۴</sup> در سال بعد، ماری ولستونکرافت (Mary Wollstonecraft) با چاپ و انتشار کتابش، تحت عنوان *دفاع از حقوق زنان* (*Vindication of the Rights of Women*)، بحث را به مسیر متفاوتی کشانید. او حمایت از انقلاب فرانسه را با استدلالی پرشور به منظور فراهم شدن حقوق کامل شهروندی برای زنان در هم آمیخت. همانند تندروهای سده هفدهم میلادی، ولستونکرافت همچنین نهادهایی را که برای سازماندهی زندگی زنان، به عنوان مثال به منظور ازدواج، ایجاد شده بود، زیر سؤال برد و آن را «فحشای قانونی» توصیف کرد. او همانند پین، تحلیل‌های خود را در چارچوبی تاریخی مطرح می‌کرد. در این چارچوب، از دید او، حرکت

1 W. Shakespeare, *Macbeth*, Act V, Scene VIII.

2 Quoted in C. Hill (1975), *The World Turned Upside Down*, Pelican, p. 317.

3 E. Burke (1968), *Reflections on the Revolution in France*, First published 1790, Pelican, p. 119; T. Paine (1969), *Rights of Men*. First Published 1791, Everyman, p.163.

جامعه دارای چند مرحله است که با بربریت آغاز می‌شود و به سوی نظام سلطنتی پیش می‌رود. همان‌گونه که فرهنگ بشر توسعه می‌یابد، دو تحول متناقض اتفاق می‌افتد: قدرت تفکر بشر رشد می‌یابد، در حالی که در همان زمان جامعه به گونه‌ای فزاینده تحت سلطه فرمانروایان مستبد و طفیلی قرار می‌گیرد. به هر حال، این موقعیت راه حل خودش را می‌آفریند: «هر زهری پادزهر خود را دارد»؛ و اگرچه ولستونکرافت معمولاً از این واژه استفاده نمی‌کند، اما هر کسی به طور منطقی می‌تواند فرض کند که «پادزهر» همان انقلاب است، که در «مراحل تکاملی زندگی بشر به منظور تأسیس تمدن راستین اتفاق می‌افتد»<sup>۱</sup> ولستونکرافت از واژه «بشر» به معنای انسانیت استفاده می‌کند و بنابراین آن «تمدن راستین» که او ترسیم می‌کند، همان بود که زنان می‌توانستند نقش شهروندان کامل را در آن ایفا نمایند.

اعتراض به وضعیت سیاسی و اجتماعی موجود، اغلب منجر به چالش کشیدن دیدگاه‌های سنتی مربوط به نقش زنان می‌شد. چنین اعتراض‌هایی به طور مکرر منجر به گسترش نقل داستان‌های تاریخی جدید می‌شد، گرچه اغلب ماهیتی نسبتاً ابتدایی داشت. چنین ارتباط‌هایی می‌تواند به عنوان پاسخی به ارزش فرعی و خانگی زنان در جامعه‌ای کاملاً محافظه‌کار باشد که به خوبی مفهوم است، همان‌گونه که در نقل قول زیر آمده است:

«در خصوص مردان، نظام اخلاقی ایشان بسیار غم‌انگیز است، اما نظام اخلاقی زنان آن به مراتب بدتر است؛ آن هم، نه تنها در رابطه با خودشان، بلکه در پیوند آنان با خانواده‌های خود و در ارتباط آن‌ها با جامعه‌شان؛ من کشور را نیز به آن اضافه می‌کنم. اگر مردان را فاسد کنید، به حد کافی بد است؛ اما اگر زنان را به فساد بکشانید، آب‌های زندگی را از سر چشمه‌اش مسموم کرده‌اید»<sup>۲</sup>.

لرد شافتسبری (Lord Shaftesbury) که در دهه ۱۸۴۰ میلادی درباره‌ی استخدام زنان در معادن زغال‌سنگ سخن گفته است، معتقد بود که انتقال همسران و مادران از محیط خانگی، بنیان‌های جامعه را بسیار تهدید می‌کند.

طرح این ارتباطات امر شگفت‌انگیزی نیست، زیرا تندروترین منتقدان جامعه سده نوزدهم میلادی، یعنی کارل مارکس (Karl Marx) و فریدریش انگلس (Friedrich Engels) توجه‌شان را به مسئله خانواده و نقش زنان معطوف کردند. انگلس در کتاب خود، تحت عنوان *منشاء خانواده*،

1 M. Wollstonecraft (1982), *Vindication of the rights of Woman*, First Published 1792, Penguin, pp.98-99.

2 Lord Shaftesbury (1981), quoted in I. Pinchbeck, *Women Workers in the Industrial Revolution*, Virago, p. 267.

مالکیت خصوصی و دولت (*The Origin of the Family, Private Property and the State*) می‌گوید که ازدواج تک همسری حاصل پیشرفت مالکیت خصوصی بود. او بحث می‌کند که پیش از این تحول، به دلیل این که در جوامع اولیه فرزندان همراه مادر بودند و از طریق مادر زندگی مداوم می‌یافت، جوامع مادر سالار بوده‌اند. انگلس می‌گوید همان گونه که کشاورزی باعث گردآوری و ذخیره خوراک شد و برای نخستین بار سطحی از مالکیت اهمیت یافت، مردان احساس کردند که میراث خود را با جایگزینی پدر سالاری به جای مادر سالاری و از طریق عملی کردن شیوه تک همسری در مورد زنان، محافظت کنند. تا بدین صورت از تداوم شجره نسب خود اطمینان حاصل نمایند.<sup>۱</sup> این تحول در تبدیل شدن ازدواج به وسیله‌ای برای انطباق اولیه اقتصادی تأثیرگذار بود؛ البته انگلس از این رابطه به عنوان نخستین تعارض طبقاتی یاد می‌کند و مانند ولستونکرافت آن را «فحشاءِ احمقانه» می‌نامد.<sup>۲</sup> نهاد ازدواج همچنین از نظر انگلس، با دورویی و فرصت‌طلبی مردان دچار فساد شد که مردان در آن می‌توانستند چند همسر داشته باشند؛ اما زنان از این حق محروم شدند. از آنجایی که انگلس بین ریشه‌های مالکیت خصوصی و نابرابری و ماهیت ظالمانه ازدواج پیوستگی برقرار می‌کند، در نتیجه مدعی است که منطقاً هنگامی ازدواج به یک شراکت برابر تبدیل خواهد شد که در آن جامعه، مالکیت خصوصی به دنبال انقلاب سوسیالیستی از بین رفته باشد.<sup>۳</sup> کتاب انگلس به ویژه در طرفداری از تاریخ زنان مؤثر افتاد؛ یعنی کسی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی پا به عرصه گذاشت و توانست بر مبنای داده‌های تاریخی بین مظلومیت طبقه کارگران و مظلومیت زنان ارتباط برقرار کند.<sup>۴</sup>

## مورخان پیشگام

شخصیت‌هایی که تاکنون نظریه‌هایشان مورد بررسی قرار گرفت، در واقع مورخ محسوب نمی‌شوند، بلکه به معنای دقیق کلمه، تحلیل‌گران و فعالانی هستند که آثارشان ریشه در بحث‌های تاریخی دارد. همان گونه که به سده بیستم میلادی که می‌رسیم، با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که می‌توان آن‌ها را به درستی مورخ به شمار آورد؛ اگرچه با توجه به پیشینه‌شان آن‌ها به‌عنوان

1 F. Engels (1972), *The Origin of the family, Private Property and the State*, First published in German in 1884, Pathfinder, p.90.

2 Ibid., p.99 and p.105 respectively.

3 Ibid., p.116.

4 E. Reed, Introduction, in F. Engels, *The Origin of the family, Private Property and the state*, p.9.

فمینیست می‌شناسند. برای مثال، آلیس کلارک (Alice Clark) در مدرسه اقتصادی لندن به تحصیل پرداخت، جایی که توسط سوسیالیست‌هایی مانند فابین سیدنی (Fabian Sidney) و بئاتریس وب (Beatrice Webb) تأسیس شد و کاملاً به جنبش حزب گارگری وابسته بود. بنابراین، تحصیلات و تعهد کلارک به حق رأی برای زنان، او را در فضای تندرانهٔ اوائل سدهٔ بیستم میلادی قرار داد. همچنین، اولویت‌های سیاسی او به روشنی به کارهای تاریخی او شکل بخشید. در کتابش، تحت عنوان *زندگی زنان کارگر در سدهٔ هفدهم*، ۱۹۱۹ (Working Life of Women in the Seventeenth Century, 1919)، برای مثال او در چنانچه حا اعلام می‌کند که اثر تاریخی‌اش برای مطالعات جامعه‌شناختی دارای اهمیت است. به عبارت دیگر، مطالعهٔ کتاب او باعث بالا رفتن فهم زندگی مردم در زمان کلارک می‌شود.<sup>۱</sup>

بحث اصلی کلارک این بود: زمانی همه نوع کارها در خانه متمرکز شده بود؛ در نتیجه، همسر می‌توانست به‌عنوان یک شریک برابر در ایجاد درآمد برای خانواده نقش داشته باشد. او ادعا می‌کند که در طی سدهٔ هفدهم میلادی گرایش بیشتری به جدایی فضای خانه و کار آغاز شد که این مسئله تأثیرات منفی زیادی به‌دنبال داشت: اول این که، بازار کار تحت سلطهٔ مردان درآمد و زنان در صورتی می‌توانستند از نتیجهٔ کار همسرانشان بهره‌مند شوند که آنان را در زندگی راضی نگه دارند. دوم این که، زنان دیگر نمی‌توانستند در شغل شوهرانشان استخدام شوند. سرانجام این که، زنانی که به بخش‌هایی از طبقهٔ بازرگانی تعلق داشتند، از بازرگانی کاملاً دست کشیدند.<sup>۲</sup> بسیاری از زنان به گونه‌ای محدود به «بردگان خانگی» تبدیل شدند.<sup>۳</sup> همچنین، زنان فرصت‌های تحصیلی را از دست دادند. در اواخر سال ۱۹۱۴ میلادی، هنگامی که ورا بریتین (Vera Britain) موفق شد در «سامرویل کالج» (Somerville College)، در دانشگاه آکسفورد، قبول شود، مادرش از این سؤال دوستانش عاجز شده بود که مکرراً از او می‌پرسیدند: «خانم بریتین، چگونه می‌توانی دخترت را به کالج بفرستی؟... مگر تو نمی‌خواهی که او ازدواج کند؟»<sup>۴</sup> بنا به نظر کلارک، بسیاری از زنان طبقهٔ متوسط محکوم به زندگی بی‌هودهٔ خانگی بودند.<sup>۵</sup> بئاتریس وب با نگاهی به پیشینهٔ امتیاز طبقاتی خودش در اواخر عصر ویکتوریا، می‌گوید:

- 1 A. Clark (1968), *Working Life of Women in Seventeenth Century*, First Published 1919, Frank Cass, p.2.
- 2 Ibid., p.296.
- 3 M. Spring Rice (1981), *working Class Wives*, First Published 1939, Virago, p.14.
- 4 V. Britain (1979), *Testament of Youth*, Fontana, p.72.
- 5 M. Vicinus (1985), *Independent Women: Work and Community for Single Women 1850-1920*, Virago, p.13.

بنابر آداب و رسوم متداول، تصور بر این بود که تمام وقت و نیروی یک دختر مجرد ... در خدمت خانواده و یا سرگرم کردن و سرگرم شدن توسط چرخهٔ جامعه‌ای بگذرد که به آن تعلق داشت.<sup>۱</sup>

کلارک در تحلیل‌هایش دربارهٔ سدهٔ هفدهم میلادی، در واقع به دنبال آشکار کردن ریشه‌های شرایطی بود که زنان در اوائل سدهٔ بیستم میلادی تحت آن شرایط زندگی می‌کردند.<sup>۲</sup> او می‌گفت: فرآیندی که خانه و کار را از هم جدا کرد و از این طریق زنان را از اجتماع کنار گذاشت، محصول توسعهٔ سرمایه‌داری بود. ارتباط میان توسعهٔ اقتصادی و موقعیت زنان یکی از همان موضوع‌هایی بود که بعدها توسط طرفداران تاریخ زنان در سدهٔ بیستم میلادی مورد توجه قرار گرفت. به هر روی، دیدگاه کلارک راجع به سرمایه‌داری چیزی نبود که کنار گذاشته شود، بلکه با افزایش مشارکت زنان تا حدودی اصلاح و بهبود یافت. دیدگاه او نشأت گرفته از این باور بود که سرمایه‌داری وضعیتی را به وجود آورده که هدف زندگی را صرفاً از نگاه مردان می‌بیند. ویژگی چنین جامعه‌ای «بی‌ثباتی، سطحی بودن و فقر معنوی» خواهد بود. راه حل این وضعیت، «سازماندهی کامل جامعه با در نظر گرفتن حقوق مردان و زنان بود».<sup>۳</sup> بنابراین، آزادی زنان در حد بسیار زیادی کیفیت جامعه را بهبود می‌بخشید. شاید این دیدگاه از بعضی جهات شبیه به ارتباطی باشد که ماری ولستونکرافت برای زنان، بین «تمدن» و حقوق کامل شهروندی ایجاد کرد.

همچنین، کلارک، علاوه بر پیشگامی در طرح اندیشهٔ وجود ارتباط بین موقعیت زنان و توسعهٔ اقتصادی، اشاره به زمینه‌های دیگری نیز می‌کرد که از نظر او، توسط نسل‌های بعدی نیز ادامه خواهد یافت. کلارک در فصل مقدماتی کتابش، به عنوان مثال به طرز تفکری اشاره می‌کند که بر پایهٔ آن، بعضی معتقدند زنان دارای ویژگی‌های ثابت و قطعی هستند؛ در حالی که او آن عقیده را کاملاً رد می‌کرد. او می‌گوید:

«این فرض به هر صورت بر هیچ پایه‌ای استوار نیست، سطحی‌ترین بررسی‌ها نشان خواهد داد که چگونه زنان می‌توانند بر اثر محیط اطرافشان به طور کامل تغییر کنند».<sup>۴</sup>

این امر موضوع جالبی بود، زیرا می‌توانست به عنوان اندیشه‌ای از پیش ترسیم شده فرض شود

1 B. Webb (1926), *My Apprenticeship*, Longmans, Green and Co., p.116.

2 A. Clark *ibid.*, Preface.

3 *Ibid.*, p.308.

4 *Ibid.*, p.1.

و توسط مورخان جنسیت بسط یابد که هویت زنانه یک ساختار اجتماعی است که در طول زمان تغییر می‌کند و آن هویت یک وجود زیستی ثابت و لایتنغیر ندارد. کلارک پس از اتمام کتابش، به کار خانودگی و تحکیم مبانی آن برگشت و به نظر می‌رسد تأثیر او به عنوان یک مورخ محدود به اوائل سده بیستم میلادی باشد. به هر حال، شخصیت او به مثابه نخستین فمینیستی که عمل‌گرایی را با کار علمی دقیق و تاریخی ترکیب کرد، دارای اهمیت است. آیوی پینچبک (Ivy Pinchbeck) که کتابش، *زنان کارگر و انقلاب صنعتی ۱۸۵۰-۱۷۵۰ (Women Worker and Industrial Revolution)* را برای اولین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی منتشر کرد، یکی دیگر از پیشگامان مهم در این زمینه است. پینچبک، همانند کلارک، پیشرفت صنعتی شدن را در گسترش جدایی بیشتر خانه و کار مؤثر می‌دانست، او به هر روی نتایج نسبتاً متفاوتی درباره تأثیرات این فرآیند ترسیم کرد. پینچبک عقیده داشت، زنان طبقه کارگر شاغل در کارخانه‌ها، از «حقوق بالاتر، غذا و لباس بهتر و بهبود متناسب زندگی برخوردارند». <sup>۱</sup> همچنین، او مدعی بود که کار در کارخانه «عزت و اعتماد به نفس و شجاعت زنان» را بالا می‌برد. <sup>۲</sup> از نظر پینچبک، این حقیقت که برخی زنان متأهل در نتیجه صنعتی شدن، محدود به محیط خانه شده بودند نیز توسعه‌ای سودمند به حساب می‌آمد:

«در این مفهوم، انقلاب صنعتی نشانگر یک پیشرفت واقعی در جامعه محسوب می‌شود. از هنگامی که دستمزد مردان بر مبنای خانواده پرداخت می‌شد و راه برای تصویری جدیدتر در تربیت فرزندان و در امور خانه آماده می‌گشت، زنان متأهل از نظر اقتصادی سهمی مناسب و کافی یافتند. <sup>۳</sup>

این نظریه‌ها محافظه‌کارانه به گمان می‌آیند، اما در به طور کلی در این باره در میان فمینیست‌های اوائل سده بیستم میلادی اختلاف وجود نداشت. آلیس کلارک این اندیشه را که زنان باید به امور خانگی رسیدگی کنند، رقت‌آور می‌دانست، اما در همان حال او «آفرینش معنوی خانه و آفرینش مادی بچه» را «برترین و مهم‌ترین شکلی توصیف می‌کرد که نیروی زنان در آن هدایت می‌شد». <sup>۴</sup>

شاید هر دو نویسنده، بدون این‌که «تنش میان تقاضا برای برابری و دفاع از تفاوت جنسی» <sup>۵</sup> را

- 1 I. Pinchbeck (1981), *Women Worker and Industrial Revolution 1750-1850.*, First Published 1930, Virago, p.311.
- 2 Ibid., p.308.
- 3 Ibid., pp. 312-313.
- 4 Clark, *ibid.*, p.4.
- 5 S. Alexander (Spring 1984), " Women, Class and sexual difference in 1930s and 19840s: Some Reflections on the writing of feminist history", *History Workshop Journal*, 17, p.126.



کاملاً با دقت توضیح دهند، درگیر این مسئله شدند. دشواری این مسئله، در برقراری تعادل بین تمایل به برابری و شناخت تفاوت‌های موجود میان جنسیت‌هاست. این موضوعی است که بعدها در سده بیستم میلادی با دقت به آن پرداخته شده است و در این فصل به آن اشاره می‌کنیم.

پینچبک و کلارک در خصوص این مسئله با هم توافق نظر دارند که یکی از پیامدهای جدایی خانه از محیط کار برای زنان طبقه متوسط یک برنامه تحمیلی بیهوده بود. به هر حال، او در ادامه بحث می‌گوید که وجود استقلال در میان زنان کارگر برای برخی از زنان طبقه متوسط الهام‌بخش بود تا با پایان یافتن سده نوزدهم میلادی برای اعتراض به نقش مرسوم خویش در جامعه به پا خیزند.<sup>۱</sup> استدلال پینچبک اساساً این بود که ورود فزاینده شماری از زنان به بازار کار، راهی برای رهایی آن‌ها محسوب می‌شد.<sup>۲</sup> این دیدگاه از بعضی جهات به تفسیر مارکسیستی شباهت داشت که مسیر آزادی زنان را از طریق تبدیل آن‌ها به طبقه کارگر و آگاهی طبقاتی اعضای پروتاریا امکان‌پذیر می‌دانست.<sup>۳</sup> پینچبک، اگرچه ورود به بازار کار را به نوبه خود آزادی می‌شمرد، اما از نظر او آن مقدمه‌ای برای انقلاب پروتاریا به حساب نمی‌آمد. بعدها زنان مورخ گزارش «خوش‌بینانه» او از انقلاب صنعتی را به چالش کشیدند. پت هودسون (Pat Hudson) ادعا کرده است، آنانی که مانند پینچبک بر اهمیت مشارکت در بازار کار تأکید می‌ورزند، غافل از این هستند که اشاره کنند «بسیاری از نیروها در طول زمان برای ساختن و بازسازی ماهیت مرد سالاری و وابستگی زنان به مردان با هم یکی شدند»<sup>۴</sup> سرانجام، اهمیت اصلی کار پینچبک و کلارک در این بود که آن‌ها با نوشتن گزارش‌های تاریخی‌شان در مورد زنان، به تجربه خود به عنوان موضوعی برای پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی مشروعیت بخشیدند و همان‌ها مبنایی برای پیشرفت‌های بعدی قرار گرفت.

## زنان مورخ و دهه ۱۹۶۰ میلادی

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، شمار دانشجویانی که به دانشگاه‌ها وارد شدند، بسیار افزایش

1 Pinchbeck, *ibid.*, pp. 315-316.

2 *ibid.*, Preface to the 1968 edition.

3 E. Marx Aveling (7 November 1896), Second Report on the Gotha Congress of the German SPD, *Justice*, available at <http://marxist.org/archive/eleanor-marx/1986/10gotha.html#zetkin>.

4 P. Hudson (1995), 'Women and Industrialization', in Jane Purvis(ed), *Women's History: Britain 1850-1945* (UCL Press, p.25).

یافت. اگرچه این افزایش بیشتر مردان را در بر می‌گرفت، اما بر شمار زنانی که به تحصیلات بالاتر وارد شدند، فوق‌العاده افزوده شد. پیش از سال ۱۹۳۹ میلادی، به‌ویژه در دانشگاه‌های پیشین، پذیرش در دانشگاه و آغاز زندگی دانشجویی در دوره‌های لیسانس تأیید کنندهٔ موقعیت فرد در حکومت و قرار گرفتن در میان نجبا و نخبگان محسوب می‌شد.<sup>۱</sup> دانشجویان دههٔ ۱۹۶۰ میلادی که درآمد شخصی نداشتند، تحصیل برای آیندهٔ شغلی‌شان اساسی و حیاتی بود؛ در همان زمان گسترش دانشگاه‌ها نیز به طور خاص به نیازهای اقتصادی دولت وابسته بود. این موقعیت در برخی دانشجویان این احساس را ایجاد می‌کرد که ارزش‌های انسانی که با دانشگاه‌ها ارتقا یافته، با هدف نهایی که برای دستیابی به آن دانشگاه‌ها توسعه پیدا کرده؛ در تناقض است. این احساس بیگانگی به ویژه هنگامی که با تهدید پیشرفت‌های بین‌المللی، مانند افزایش سلاح‌های هسته‌ای و جنگ ویتنام همراه می‌شد، منجر به پیوستن شمار بسیاری از دانشجویان به جناح چپ سیاسی می‌شد. این تحولات به قدری مهم بود که شماری از دانشجویان «نظریه‌پرداز» دانشگاه‌ها را به عنوان «پایگاه‌های سرخ» (Red Bases) سوسیالیسم در درون جوامع سرمایه‌داری توصیف می‌کردند.<sup>۲</sup> این تحول در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی به دنبال خود زنان مورخ را پدید آورد.<sup>۳</sup>

با در نظر گرفتن موقعیتی که باعث ظهور این گروه از مورخان شد، شگفت‌انگیز نبود که بینیم آثار تاریخی آن‌ها به طور کامل با عقاید سیاسی‌شان در ارتباط باشد و خود آنان به شدت تحت تأثیر مارکسیسم باشند. نمونهٔ مشخص چنین افرادی شیلا روباتام (Sheila Rowbotham) است که هم مورخ تحصیل کرده و هم پیشگام حرکت آزادی خواهی زنان بود. ملاحظاتی که کار اولیهٔ روباتام را شکل داد، به طور مشخص در مقاله‌ای که در سال ۱۹۷۰ میلادی به چاپ رسانید، نشان داده شده است. وی در آنجا اشاره می‌کند که وجود زنان «در جامعه به عنوان تولید کنندگان و مصرف کنندگان فوق‌العاده ضروری است؛ در حالی که آن‌ها چیزی تولید و مبلغی دریافت نمی‌کنند؛ از این رو، سرمایه‌داری برای‌شان ارزشی قائل نیست.»<sup>۴</sup> آنچه در اینجا آشکار

1 R. Hilary (1943), *The Last Enemy*, Macmillan & Co., p.10.

2 A. Cockburn (1969), 'Introduction', in a. Cockburn and R. Blackburn(eds), *Students Power: Problems, Diagnosis, Action*, Penguin, p.17.

3 S. Rowbotham (1973), *Women's Consciousness, Man's World*, Penguin, p.17; S. Alexander (Spring 1984), 'Women, class and sexual differences in the 1830s and 1840s', *History Workshop Journal*, 17, p. 127; Hall, White, Male and Middle Class, p.3.

4 S. Rowbotham (1976), ' Cinderella Organize Buttons', Black Dwarf , 1970, reported in D. Widgey(ed), *The Left in Britain 1956-68*, Penguin, p. 417.

است، وجود تمایل به ارتباط دادن وابستگی زنان به نیازهای شیوه تولید سرمایه‌داری است. تعجبی ندارد که روباتام راه پیشرفت را مشارکت در مبارزه طبقاتی می‌بیند. او به بحث در این باره می‌پردازد که زنان در چنین مسیری «از همه نومییدی‌ها، مرگ و کشتارها، کنار کشیدن و استعفا دادن‌ها و بی‌ارادگی‌ها گذشتند».<sup>۱</sup> این اندیشه‌ها در کتاب کوچکی که او در سال ۱۹۷۳ میلادی به چاپ رسانید، به دقت شرح داده شده، همان‌جا که روباتام به چند موضوع تاریخی نیز پرداخته است. بنابر ادعای او، خانواده هسته‌ای در سده بیستم میلادی، حاصل صنعتی شدن بود؛ یعنی هنگامی که محل کار از خانه جدا می‌شد، پیامد آن محدود شدن زنان به محیط خانه بود (او در این نظریه از آلیس کلارک پیروی می‌کرد). وی همچنین اشاره می‌کند که جدایی این دو محیط و وابستگی زنان به خانهدار به شکل رویدادی عادی نمایانده می‌شد.<sup>۲</sup>

با در نظر گرفتن این دیدگاه، شاید این مسئله شگفت‌انگیز نباشد که می‌بینیم روباتام برای استحکام بخشیدن به تحلیل‌های سیاسی خود به تاریخ روی می‌آورد. او کتاب بسیار مهم و برجسته‌اش تحت عنوان *پنهان از تاریخ (Hidden from History)* را «مستقیماً با تأثیر گرفتن از یک جنبش سیاسی نوشت».<sup>۳</sup> او در این کتاب تأیید می‌کند که ظلم و ستم به زنان از پیش از دوره سرمایه‌داری وجود داشته، اما سرمایه‌داری به این ظلم و ستم شکل خاصی داده است که تا اواخر سده بیستم میلادی ادامه یافت.<sup>۴</sup> بنابر دیدگاه روباتام، تا پایان سده نوزدهم میلادی ویژگی‌های خاص ظلم و فشار سرمایه‌داری بر زنان ادامه داشت، که عبارت بودند از: به رسمیت نشناختن و پاداش ندادن به کار در خانه؛ در مفهومی دقیق، تولید و نگهداری نیروی کار؛ دسترسی بی‌ثمر و بی‌ارزش آنان به بازار کار از طریق داشتن مشاغل کم درآمد و در نتیجه وابستگی اقتصادی‌شان به مردان.<sup>۵</sup>

روباتام، با نشان دادن تحولات تاریخی فشار سرمایه‌داری بر زنان، به دنبال این بود که طرز تفکر افرادی را که تقسیم جنسیتی نیروی کار را گاهی اوقات اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، زیر سؤال ببرد. او همچنین به دنبال این بود تا با برجسته کردن عمل‌گرایی زنان در گذشته، راه‌حلهایی برای مشکلات زنان پیدا کند. یعنی اندیشه‌ای که بتواند سیاست‌های آن زمان را از طریق «آشکار کردن» سنت گمشده رادیکالیسم سیاسی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی

1 Ibid., p.420.

2 Rowbotham, *Women's Consciousness, Men's World*, p.57.

3 S. Rowbotham (1974), *Hidden from History*, Pluto Press, p.ix.

4 Ibid., p.x.

5 Ibid., pp. 58-59.

معمول شده بود، تحت تأثیر قرار دهد. این امر یقیناً توانست چاپخانه فمینیستی «شیر زن» (Virago) را که در سال ۱۹۷۳ میلادی تأسیس شد، متأثر سازد و آثاری مانند راه سخت پیشرفت (*Hard Way Up*) را که زندگی‌نامه شخصی هانا میشل (Hannah Mitchell)، طرفدار حقوق زنان و جنبش عمل‌گرایی طبقه کارگر بود، دوباره به چاپ برساند.<sup>۱</sup>

اثر تاریخی روبروتام (Rowbotham) یک هدف سیاسی مشخص داشت و آن این بود که نشان دهد چگونه ظلم و جور کنونی علیه زنان گسترش یافته است. او همچنین برای از بین بردن این ظلم راهی را پیشنهاد می‌کند. در اثر تاریخی روبروتام، به منظور دستیابی به این هدف، سعی بر آن است تا گزارشی از ظلم علیه زنان با الگو و طرحی مارکسیستی همراه شود؛ از این رو، تعجب برانگیز نیست که وی روایت (تفسیر) خود را پایان فرآیند «بیداری انقلابی‌گری» ای می‌بیند که از سال ۱۹۶۸ میلادی آغاز شده بود:

«آزادی زنان بخشی از این بیداری است و فمینیسم سوسیالیستی دوباره در دنیا میسر می‌شود. با وجود این، چنین آغازهایی بسیار شکننده هستند و اقبال‌های فمینیستی جدید بستگی به ظرفیت ما برای ارتباط با طبقه کارگر و عمل زنان طبقه کارگر در انتقال آزادی زنان بنابر نیازهایشان دارد.»<sup>۲</sup> هرچند که روبروتام قطعاً به این موضوع پی می‌برد که تجربه‌هایی وجود دارد که ویژه زنان است و این تجربه‌ها در راه آگاهی زنان مسائلی به وجود می‌آورد که به سادگی با وارد کردن زنان به کشمکش طبقاتی برای سوسیالیسم حل نمی‌شود. این‌ها پرسش‌هایی هستند که به شیوه خاصی از جنبه‌های زندگی زنان مرتبطاند، اما در دنیای مردان به آن‌ها پرداخته می‌شود: «ما به‌طور مداوم به تفسیر حس جریحه‌دار شده خود می‌پردازیم که احساس می‌کنیم توسط مردان ساخته شده است.»<sup>۳</sup> این‌ها دقیقاً مشکلاتی بود که در پرداختن به چنین حوزه‌هایی از تجربه‌های زنان وجود داشت و این مسئله برخی از محققان را به این سو هدایت کرد که آنان به موضوعی که باید به آن بپردازند، تنها سرمایه‌داری نبوده و یا نیست؛ بلکه پدر سالاری نیز مطرح است، که آن‌ها بدین وسیله به قدرت جنس مذکر رسمیت بخشیدند. زنان مورخ، از جمله روبروتام، با توجه به چنین اندیشه‌هایی در همین چارچوب فعالیت می‌کردند و علاقه‌مند بودند حوزه‌های مختلف

1 H. Mitchell (1977), *The Hard Way Up*, Virago. For details of Virago see: [www.virago.co.uk/virago/history.asp?Tag=&CID=virago](http://www.virago.co.uk/virago/history.asp?Tag=&CID=virago).

2 Rowbotham, *ibid.*, pp.168-169.

3 S. Rowbotham (1973), *Women's Consciousness, Men's World*, Penguin, p.35.

فمینیسم سوسیالیستی را مورد بررسی قرار دهند. آن‌ها اغلب روی نهادها و اعمالی مانند خشونت مردان علیه زنان، تجاوز جنسی و ازدواج، تمرکز می‌کردند که از نظر ایشان قدرت مردان را در خود نهفته داشتند و این قدرت را تقویت می‌کردند.<sup>۱</sup> یک مثال خوب از این رویکرد، مجموعه مقالاتی بود که به نام *محرکه‌های جنسی تاریخ* (The Sexual Dynamics of History) در سال ۱۹۸۳ به چاپ رسید. در مقدمه این مجموعه تألیفی، اندیشه اجتناب‌ناپذیر طبقه محور تفکر مارکسیستی رد شده و در آن اعلام گردیده است: «زمان آن فرا رسیده است که محرکه گذشته‌ای را به تاریخ اضافه کنیم؛ یعنی قدرت مردان و مقاومت زنان».<sup>۲</sup> در اینجا بحث محوری این است که نیروی اساسی در تاریخ، تعارض بین دو جنس است؛ کشمکش که ادعا شده است، با توجه به تغییر شرایط تاریخی و سطح افزایش و کاهش مقاومت زنان، دستخوش نوسان می‌شود. عناصر مهم دیگر این تجزیه و تحلیل آن است که مردان از ستم خود علیه زنان بهره‌مند می‌شوند: «ستم به زنان اغلب آگاهانه و تعمدی است؛ در نتیجه، همه زنان در مقابله علیه ستم مردان، دارای علائق مشترک هستند».<sup>۳</sup>

با بهره‌گیری از این چشم‌انداز، مورخان فمینیست افراطی، حوزه‌های وسیعی از تحولات و پدیده‌های مرتبط با زنان را مجدداً تفسیر نمودند. برای مثال، فروید در اواخر سده نوزدهم میلادی اعلام کرد که روان‌پریشی و جنون در زنان جوان اغلب نتیجه نگرانی‌های جنسی است، به ویژه هنگامی که به زمان ازدواج نزدیک می‌شوند. او همچنین بیان نمود که چنین روان‌پریشی‌هایی «در صورتی از بین می‌روند که لذت‌های جنسی به مرور زمان پدیدار شوند و آسیب‌های روحی را محو کنند».<sup>۴</sup> یا به بیان دیگر، درمان برخی از اشکال روان‌پریشی یک زندگی جنسی عادی، توسط جنس مخالف صورت می‌گیرد. در مقابل این عقیده، نویسندگان کتاب *محرکه‌های جنسی تاریخ* ادعا می‌کنند که در گذشته، روان‌پریشی شکلی از مقاومت علیه قدرت مردان بوده است، و یکی از ابزارهای آن وابستگی به جنس مخالف است.<sup>۵</sup>

پذیرش دیدگاه «جنگ جنسی» در مخالفت با «جنگ طبقاتی»، مورخان فمینیست افراطی را

- 1 J. Purvis (1995), 'From "Women Worthies" to post structuralism? Debate and controversy in Women History in Britain, in Purvis(ed), *Women's History Britain 19850-1945*, UCL Press, p.10.
- 2 The London Feminist Group (1983), *The Sexual Dynamics of History*, Pluto Press, p.3.
- 3 *Ibid.*, pp.4-6.
- 4 J. Breuer and Sigmund Freud (1955), 'Studies in on Hysteria', *The standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud, Vol.II* (1893-1895), The Hogarth Press Ltd., p.246.
- 5 The London Feminist Group, *ibid.*, p.6.

قادر ساخت تا مجموعه وسیعی از رفتارهایی را که ممکن است در گذشته نتیجه انحرافات فردی بوده باشند، مجدداً تفسیر نمایند. بنابراین، وجود نمونه‌ای از زنانی را که مانند مردان لباس می‌پوشیدند و مانند آنان زندگی می‌کردند، یعنی یک پدیده کاملاً رایج که در سرودهای عامیانه به وفور وارد شده بود، به عنوان راهبرد به کار گرفته شده توسط زنان در جنگ با ستم مردان بینند.<sup>۱</sup> در مقیاس وسیع‌تر، همکار شیلا جفری (Sheila Jeffrey) ادعا کرد که جنسیت‌شناسی، نوعی بررسی «علمی» از رفتارهای جنسی است که در اوائل سده بیستم میلادی پدید آمد. او در واقع آن را یک تحول عقیدتی می‌دانست که به دنبال مقابله با تحولات فمینیسم از طریق ارائه تعریفی مشخص از «گرایش به جنس مخالف» به عنوان هنجاری برای فعالیت جنسی در جامعه است. بر خلاف این عقیده، جفری توضیح می‌دهد که:

«ازدواج دو جنس مخالف در واقع رابطه‌ای سیاسی است که از درون آن، زن که نقش کارگر را دارد بیرون می‌آید و زندگی زنان برای ارضای نیازهای مردان تحت سلطه و اختیار قرار می‌گیرد»<sup>۲</sup>

این محرکه‌ی تاریخی ویژه، مشکلات خاصی به وجود می‌آورد. برای مثال، به نظر می‌رسد این محرکه به طور کلی از امکان شکل‌گیری رابطه‌ی برابر با جنس مخالف ممانعت به عمل می‌آورد. در واقع، گفته شده است که رابطه‌ی جنسی زنان همجنس‌گرا «یکی از نیرومندترین اشکال مقاومت» در برابر قدرت مردان بوده است.<sup>۳</sup> همچنین به نظر می‌رسد که این قضیه به نزاعی اشاره دارد که تا زمانی که بشریت به دو جنس تقسیم شده باشد، حل نخواهد شد. این نکات در مقاله‌ای مختصر از شیلا روباتام که در اوئل دهه ۱۹۸۰ میلادی نوشته شده مطرح گردیده و در آن مقاله، موضوع به مفهوم پدر سالاری پیوند یافته است.<sup>۴</sup> این مقاله توسط دو مورخ فمینیست - سوسیالیست، سالی الکساندر (Sally Alexander) و باربارا تیولور (Barbara Taylor) پاسخ داده شد. این مورخان از جمله کسانی بودند که مانند بسیاری از زنان پیش از خود، معتقد بودند که تحلیل‌های طبقه محور برای فهم نقش مردان و زنان در جامعه کارآمد و کافی نیستند، بلکه مهم‌تر از آن، نقش‌های

1 Ibid., See also: 'The Female Drummer' (1977), in Roy Palmer(ed), *The rambling Soldier*, Penguin, pp.163-164.

2 S. Jefferys, 'Sex reform and anti-feminism in the 1920s', in London Feminist History Group, *The sexual Dynamics of History*, p. 178. see also M. Jackson (1994), *The Real facts of Life: Feminism and the Politics of sexuality c. 1850-1940*, Taylor and Francis, pp. 106-29.

3 London Feminist Group, *ibid.*, p.6.

4 S. Rowbotham (1981), 'The Trouble with "Patriarchy"', in R. Samuel(ed), *People's History and Socialist Theory*, Routledge & Kegan Paul, pp.364-369.

جنسی، پیش از آن اموری زیست‌شناختی باشند، اموری اجتماعی هستند.<sup>۱</sup> از این نظر، موضوع پدرسالاری ساختاری محتوم و دائمی نیست، بلکه ابزار مفیدی است که به تحلیل جنبه‌هایی از تعامل بین مردان و زنان می‌پردازد که تنها با استفاده از الگوی مارکسیستی نمی‌توانستند به صورت رضایت‌بخش آزموده شوند. آنچه سرانجام از این مقابله بین شاخه‌های مختلف تاریخ فمینیستی پدیدار شد، چیزی است که ما اکنون آن را به نام تاریخ جنسیت می‌شناسیم. این امر رویکردی است که بر ساختارهای اجتماعی و عقیدتی هویت‌های جنس‌های مؤنث و مذکر تمرکز می‌کند. مورخان فمینیست-سوسیالیست و مورخان فمینیست افراطی، موضوع تولید اجتماعی و هویت‌های جنسی را مورد بررسی قرار داده‌اند، اما بررسی یاد شده، فقط از طریق فرآیندی رودررو و مباحثه‌ای انجام گرفته که این رویکرد به‌طور دقیق در آن بیان شده است.

### مورخان جنسیت

نقطه آغاز کار کاترین هال (Catherin Hall) در مورد بررسی توسعه طبقه متوسط بیرمنگام در اوائل سده نوزدهم میلادی، مانند آلیس کلارک در خصوص جدایی فضای خانگی و محیط کار بود. بحث او این بود که تا اواخر سده هجدهم میلادی همسران بسیاری از تجار نقشی کامل و فعال در اقتصاد خانواده بازی می‌کردند. او می‌گفت: همان‌طور که تجارت توسعه می‌یافت و فریه‌تر می‌شد، زنان به صورت فرایندهای به محیط خانواده کشیده می‌شدند. حال از عدم فعالیت زنان که این تحولات بر زنان طبقه متوسط جامعه تحمیل کرده بود، احساس تأسف نمی‌کند، بلکه به عکس به این بحث می‌پردازد که فرآیند مذکور باعث تحولی جدید شد و به ایجاد تمایز بین هویت‌های زن و مرد منجر گردید. هویت یک تاجر موفق بر پایه مالکیت دارایی و نقش عمومی وی در مجموعه‌ای از سازمان‌های بازرگانی، سیاسی و فرهنگی قرار داشت.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، کار زنان عمدتاً به امور خانه منجر می‌شد. در آن موقعیت محدود، هنگامی که آن‌ها در زندگی اجتماعی شرکت می‌کردند، این کار را به گونه‌ای انجام می‌دادند که توانایی‌های زنانه خاص ایشان را نشان می‌داد. بنابراین، از آن‌ها برای حمایت از جنبش ضد برده‌داری به عنوان مادرانی که به

1 S. Alexander and B. Taylor, "In Defence of " Patriarchy", in Samuel(ed), *People's History and socialist Theory*, pp. 370-2.

2 C. Hall, ' Gender divisions and class formation in the Birmingham middle class 1780-1850', in R. Samuel(ed), *People's History and socialist Theory*, pp.170.

«خواهران ناتنی» خود برای عدم جدایی کودکانشان کمک می‌کنند، مستقیماً درخواست کمک می‌شد.<sup>۱</sup> این حس ساختن یک هویت در بسیاری از کتاب‌های راهنمایی که برای آداب معاشرت و مدیریت خانه‌داری که در سده نوزدهم میلادی منتشر شد، مشهود بود. از مشهورترین این‌ها ایزابلا بیتون (Isabella Beeton) بود که اعلام کرد:

«بانوی یک خانه مانند فرمانده یک ارتش یا رهبر هر مؤسسه‌ای است. روح و حضور او در کل مجموعه دیده و احساس می‌شود. به نظر ما، از تمام این فضیلت‌هایی، که بیشتر به ویژگی‌های یک زن تعلق دارد، هیچ فضیلتی بالاتر از این وجود ندارد که زن به دنبال کسب دانش و وظایف خانه‌داری باشد.»<sup>۲</sup>

بنابراین از نگاه بیتون، مدیریت چنین خانواده‌ای تنها یک وظیفه زناطه ساده نیست؛ بلکه بیان ویژگی‌های شخصیت زنانه و یک توانایی ذاتی محسوب می‌شود.

تحلیل هال، که آن را با همکاری لئونور دیویدوف (Leonore Davidoff) گسترش داده بود، ساختار اجتماعی هویت‌های جنسیتی را با توسعه طبقات اجتماعی ترکیب می‌کند. در واقع آن‌ها در پیشگفتار کتاب *خانواده خوشبخت: زنان و مردان طبقه متوسط انگلیس در سال‌های ۱۸۵۰-۱۷۸۰* (Family Fortunes: Men and Women of the English middle class 1780-1850)، ذکر کرده‌اند: مبحث کلی بر پایه این فرضیه است که طبقه و جنسیت همیشه با هم کار می‌کنند، و این که آگاهی طبقاتی همیشه شکل جنسیتی به خود می‌گیرد.<sup>۳</sup> چون در اینجا تأکید روی ساختار اجتماعی است، رویکرد نهفته در آن یک الگوی پویا از توسعه‌ای را فراهم می‌کند که از طریق زیست‌شناسی به اثبات نمی‌رسد. به نظر می‌رسد این نوع رویکرد دانش خود را به رویکرد فرهنگی از تاریخ اجتماعی مدیون است که در آغاز توسط ای. پی. تامپسون (E. P. Thompson) در کتاب *ایجاد طبقه کارگر انگلیس* مطرح شده است.<sup>۴</sup> بر خلاف ای. پی. تامپسون، دیویدوف و هال، درباره جنسیت گزارشی تهیه کردند که در آن نشان می‌داد که مردان و زنان پیشرفت‌های اجتماعی را به شیوه بسیار متفاوتی تجربه می‌کنند. همچنین هر دو آنان دارای زمینه‌هایی هستند، زیرا جنبش آزادی

1 Ibid., p.171.

2 I. Beeton (1968), *Beeton's Book of Household Management*, First Published 1861, Jonathan Cape, p.1.

3 I. Davidoff and C. Hall (1987), *Family Fortunes: Men and women of the English middle class*, Hutchinson, p.13.

4 E. P. Thomson (1986), *The Making of the English Working Class*, Penguin, p. 10.



زنان و تاریخ‌نگاری اجتماعی را که در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی در بریتانیا آغاز به پیشرفت کرده بود، مورد تأیید قرار می‌دهند. بنابراین رویکرد ایشان دربارهٔ جنسیت، نشان‌دهندهٔ فاصله گرفتن‌شان از فمینیست-سوسیالیست‌های اولیه نبود، بلکه بیانگر توسعهٔ آن تفکر شمرده می‌شد.

وجود چنین پیوندهای مشابهی مشخص است و در کتاب جوده واکوویتز (Judith Walkowitz)، به نام *شهر لذت‌های وحشتناک (City of Dreadful Delight)*، نیز تأیید می‌شوند. او در این کتاب بر کشتارهای «جک ریپر» (جک درنده) تمرکز می‌کند تا از آن طریق عمل متقابل طبقه و جنسیت را در فرهنگ اواخر دورهٔ ویکتوریایی شناسایی نماید. (جک ریپر نام مستعار کسی است در لندن که دست کم ۵ زن را به قتل رسانید که همگی زنان خیابانی در لندن و نزدیک منطقه وایت چاپل بودند). در گزارش وی «روسبی گری» به مفهوم زیر است:

«این تجسم بوی تعفن و شهوت‌های حیوانی است که مردان عقل‌گرای طبقهٔ متوسط آن را انکار کرده‌اند و این که زنان پرهیزکار و پاکدامن، «فرشتگانی» آسمانی بودند» که در خانه سرکوب شده بودند.<sup>۱</sup>

بنابراین، از نگاه واکوویتز، اهمیت برخی از عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های داده شده به مسئلهٔ جک ریپر این بود که بر ساختار هویت جنسیتی دورهٔ ویکتوریایی پرتو افکند. عفت غیر شهوانی زنان آرمانی دورهٔ ویکتوریایی در بی‌گسترش شهوت‌رانی در فاحشه‌خانه‌ها و خیابان‌ها که یاتوق روسبی‌ها شد، حفظ گردید. درست همان‌گونه که ای‌پی تامپسون آن را مورد بحث قرار داد، هویت طبقاتی تنها می‌تواند از طریق بررسی رابطهٔ بین طبقات شناخته شود؛ بنابراین واکوویتز نیز معتقد بود که هویت‌های جنسیتی نیز از همین طریق شناخته می‌شوند. یا اگر بخواهیم آن را به شکلی دیگر بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم که یک همسر پاکدامن در یک طبقهٔ متوسط تنها از این راه مورد شناسایی قرار می‌گیرد که او ویژگی‌های دنیوی زنان طبقهٔ پایین جامعه را ندارد که نمونهٔ کامل آن می‌تواند یک زن فاحشه باشد. این امر توانست از تبدیل شدن زنان طبقهٔ کارگر به شیئی در راستای امیال مردان طبقهٔ متوسط جامعه جلوگیری کند؛ بلکه آن امیال به صورت چشم‌چرانی یا در مکان‌های خاص و دور از منزل ابراز می‌شد. واکوویتز یادآوری می‌کند که بررسی‌های اجتماعی در تراز اول فعالیت‌های ارزشمندی هستند که اغلب این کیفیت اغناء کنند را دربر دارند.<sup>۲</sup> این

1 J. R. Walkowitz (1992), *City of Dreadful Delight*, Virago, p.21.

2 Ibid., pp.20-21.

نکته در نقل قول زیر که دربارهٔ استخدام دختران جوان در کارخانه‌های نساجی است، به وضوح آشکار می‌شود:

«در اینجا... ما شاهد فقدان مطلق ظرافت و حالات زنانه هستیم - صداها خشک و غریب‌اند - چیزهایی مانند صحبت نرم و آهسته، که «بهترین چیز در زنان است»، وجود ندارد. به دلایل مختلف در اینجا خلقیات عجیب که یکی از اصول اصلی آن هیجان بیش از حد جنسی است، دیده می‌شود؛ و همهٔ این‌ها یک وضعیت صوتی را به وجود آورده است که شباهت زیادی به صدای مردان دارد»<sup>۱</sup>.

در این نقل قول کاملاً روشن است که چگونه نویسندهٔ کتاب، پتر گاسکل (Peter Gaskell)، دخترانی را که در کارخانه کار می‌کردند، به صورت کسانی که فاقد ویژگی‌های زنانهٔ طبقهٔ متوسط هستند، توصیف می‌کند. او همچنین به‌طور تصادفی نظری هم بر جنبه‌های هویت مردانهٔ طبقهٔ متوسط می‌افکند؛ زیرا نشانه‌های روشنی وجود دارد که مردان از لحاظ بدنی به گونه‌ای ظاهر می‌گشتند که باعث می‌شد دختران مجذوب‌شان شوند و نه به عکس آن. به سخن دیگر، این موارد نشان می‌دهد، که احتمالاً هیجان‌های جنسی از سوی مردان بوده است، نه از جانب آن دختران. اگرچه واکوویتز از دیدگاهی علمی به مسائل می‌پردازد، اما او هنوز نیم‌نگاهی هم به زمان حال دارد و در نوشته‌ها خود تأکید می‌کند که می‌توان از گذشته درس‌هایی آموخت:

«امروز، همانند گذشته، فمینیست‌ها برای بهره‌گیری از یک راهبرد مؤثر به منظور مبارزه با خشونت‌های جنسی و تحقیرآمیز، در حال چالش هستند... در این محیط فرهنگی، ما فمینیست‌ها باید بر تناقضات دردناک تاریخی راهبردهای جنسی فمینیستی، نه تنها به خاطر زنان روسپی، بلکه به خاطر خودمان، غلبه کنیم»<sup>۲</sup>.

این متن نشان می‌دهد که واکوویتز به تاریخ به عنوان فرآیند رو به پیش نظر می‌افکند و مهم‌تر این‌که تأیید می‌کند هویتی وجود دارد که گذشته نامیده می‌شود و از طریق تاریخ می‌توان به آن دست یافت. نکتهٔ اخیر ممکن است تا حد زیادی آشکار و بدیهی به نظر برسد، اما اهمیت دارد؛ چون او را از مورخان پسا مدرنیست که به‌طور خلاصه به آن خواهیم پرداخت، متمایز می‌سازد.

1 P. Gaskell (1966), *The Manufacturing Population of England*( 1833), pp. 162-4, in E. Royston Pike, *Human Documents of the Industrial Revolution*, George Allen & Unwin, p.221.

2 R. Walkowitz, *ibid.*, p.244.

یکی از تحولاتی که بر اثر توسعه تاریخ جنسیت به وجود آمد، این بود که مردان نیز به اندازه زنان در مرکز توجه قرار گرفتند. به علاوه، این تحول مردان را نیز قادر ساخت به میدانی وارد شوند که در حد زیادی تحت سلطه زنان بود. از این رو، در اینجا مهم است که در همین راستا از کتاب جان تاش (John Tosh)، تحت عنوان جایگاه مرد: مردانگی و خانه طبقه متوسط در انگلستان عصر ویکتوریا، سال ۱۹۹۹م، (*A man Place: Masculinity and the Middle-Class Home in Victorian England*)، یاد کنیم. موضوع بررسی ساختار مردانگی، حوزه مشابهی از آثار پژوهشی هال و دیویدوف را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ اگرچه دوره زمانی مورد بحث آن‌ها متفاوت است.<sup>۱</sup> بحث محوری وی این است که هویت مرد طبقه متوسط عصر ویکتوریا اساساً با افزایش اهمیت محیط خانه شکل گرفت که در آن، نقش‌های روشن و متفاوت هر جنس به اجرا درمی‌آمد. سرانجام به عنوان یک مورخ که پیشرفت علمی وی تحت تأثیر مارکسیسم قرار داشت، تعجبی ندارد مشاهده کنیم که تاش معتقد به تأثیر و نفوذ رویدادهای گذشته بر زمان حال باشد: «ویکتوریایی بر خلاف آنچه تا آن زمان توسط مردان بیان شده بود، صورت آرمانی زندگی خانگی را، به روشنی نشان دادند».<sup>۲</sup>

### مورخان جنسیت و پسا مدرن گرایی

همه مورخان جنسیت که در بالا ذکرشان رفت، هویت جنسیتی را به صورت توصیف تحول اجتماعی در درون جامعه‌ای گسترده‌تر دیده‌اند؛ یا به بیان دیگر، این گونه تغییرها محصول فرآیندی در درون دنیای خارجی گسترده‌تری بیه شمار آمده است. به علاوه، آن‌ها همچنین آثار خود را در چارچوبی از رشد یافتن‌های مداوم قرار داده‌اند. طی سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی شماری از مورخان پدید آمدند تا اندیشه‌ای را رد کند که بنابر آن معتقد بودند زبان به توصیف حوزه تجربی جداگانه‌ای می‌پردازد و بدان اشاره می‌کند. این مورخان رویکردهایی را به کار گرفتند که در آغاز توسط شخصیت‌های پیشتازی مثل میشل فوکو (Michel Foucault) به کار گرفته شده بود. آنان با اعتقاد به این که زبان فقط می‌تواند یک واقعیت صرف باشد، دیدگاهی را مرود شمردند که زبان را واقعیت جداگانه‌ای می‌دانست؛ چنان که گارت استدمن جونز (Gareth Stedman Jones)

1 J. Tosh (1999), *A Man's Place: Masculinity and Middle Class Home in Victorian England*, Yale University Press, p.xi.

2 Ibid., pp.7-8.

اظهار می‌دارد:

«من تا حد زیادی منتقد این تلقی شایع هستم که «مسائل اجتماعی» را منطقاً بیرونی - و غالباً، اگرچه نه ضرورتاً به ترتیب زمانی - بیرونی می‌دانند، پیش از آن که از طریق زبان بیان شود.<sup>۱</sup> در نتیجه، استدمن جونز پیش از آن که به طبقه همانند حقیقتی هستی‌شناسانه نگاه کند، آن را حقیقتی درخور بحث می‌دید.<sup>۲</sup> با این دیدگاه، او با طبقه به عنوان یک اصطلاح زبانی برخورد می‌کند که محرک شماری از همکاری‌های فرهنگی و سیاسی است. همچنین، وی آن را بیشتر در کالبد زبان می‌داند، تا آن که برایش ساختاری اجتماعی و وجودی خارجی قائل باشد. دشوار خواهد بود که دقیقاً بگویم زمینه انتقال و تحول از مارکسیسم به پسا مدرنیسم چه بود؛ اما مضمناً مهم است بدانیم که او کتاب اریک هابسبام (Eric Hobsbawm) به نام حرکت روبه پیش حزب کارگر متوقف شد، ۱۹۸۱، (*The Forward March of Labour Halted, 1981*) را به عنوان یکی از نقاط عطف برای ملاحظات خود برشمرده است. هابسبام که کتابش را پس از پیروزی مارگارت تاچر در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۹ میلادی نوشته است، می‌گوید دیدگاه سنتی مارکسیستی درباره سیاست‌های مرتبط با طبقه، شکست خورده است و دیگر بازدهی ندارد. از این رو حضور پسا مدرنیسم ممکن است نتیجه و محصول شکست آن سنت سیاسی محسوب شود؛ یعنی شکستی که به وضوح با فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ میلادی مورد تأیید قرار گرفت.

برخی از مورخان جنسیت نیز به حوزه و بحث‌های پسا مدرنیسم کشیده شدند. برای مثال جوان والاک (Joan Scott) و دنیس رایلی (Denise Riley) مطرح می‌کردند که عبارت‌هایی مانند «مرد» و «زن» و «زنان» وجود عینی خارج از زبان ندارند. آن‌ها همچنین می‌گفتند ماهیت بحث‌برانگیز بودن چنین عبارت‌هایی به این معناست که ماهیتی متغیر و سیال دارند که به مرور زمان مفهوم آن‌ها را دگرگون می‌کند.<sup>۳</sup> رایلی همچنین می‌گفت چنین عبارت‌هایی حتی برای همه افراد و در یک زمان دارای معانی یکسان نیست. گفته می‌شد، مردم هویت‌هایی چندگانه دارند و تنها اموری را برمی‌گزینند که دوست دارند آن‌ها را ارتقا دهند:

1 G. Stedman Jones (1983), *Language of Class 1832-1982*, Cambridge University Press, p.7.

2 Ibid., p.8.

3 Riley (1999), *Am I That Name?*, p.3; J. Wallach Scott, *Gender and the Politics of History*, Columbia University Press, p.49.

«برای مثال، در حالی که انسان ممکن است به عنوان یک شخص انتخاب کند که یک فرد معلول یا یک همجنس‌گرا باشد، اما به مثابه یک سیاستمدار و از جایگاه موقعیت سیاسی امکان ندارد سیاست‌هایی خارج از اهداف تعیین شده را برگزینند. برای مثال، همان‌گونه که انسان دوست ندارد که در زندگی خود را کاملاً به عنوان یک فروشنده یا یک قبرسی یونانی تعریف کند، انسان همواره می‌تواند چنین هویت‌هایی را به نام توصیف‌هایی که متفاوت است و جنبه شخصی دارد و تعریف دیگری را درست‌تر می‌داند، رد کند»<sup>۱</sup>.

چنین دیدگاهی مسائلی مهم و اساسی زیادی برمی‌انگیزد؛ اولاً، اگر وجود چنین ماهیت و موجودیتی پذیرفته شود، به نظر می‌رسد که امکان همستگی بین زنان را از بین ببرد؛ زیرا به صورت بالقوه آنان چنین ناهمگونی گسترده‌ی هویتی را مورد توجه قرار می‌دهند. ثانیاً، به نظر می‌رسد این فرضیه دلالت بر این دارد که هویت‌ها به صورت اجتماعی شکل نگرفته‌اند، بلکه به صورت فردی برگزیده شده‌اند؛ این امر بدان معناست که یک فرد به میزان زیادی می‌تواند به هویت فردی خود شکل دهد و این به نظر می‌رسد نشأت گرفته از رد نظریه‌ای باشد که معتقد است هر حقیقتی ممکن است ورای زبان وجود داشته باشد. به هر حال، رایلی مدعی است به عنوان پیامد «نظم جدید یافتن» اندیشه‌ها، نظیر «اندیشه طبیعت»، ساختار «زنان» نیز در طی زمان تغییر می‌کند. این فرآیند که در سده هفدهم میلادی آغاز شد، در قالب عبارت‌هایی بسیار کلی شکل گرفت و نظم جدیدی از فهم جنسیت را در پی داشت.<sup>۲</sup> این‌گونه به نظر می‌رسد که فرآیند مذکور دلالت بر تجربه‌ای جمعی دارد؛ اما ممکن است تعجب کنیم که چرا چنین شده است. آیا همان‌طور که رایلی می‌گوید، افراد می‌توانند با تکیه بر جنبه‌های مختلف هویتشان و در هر موقعیت تاریخی مطرح شوند و از راه‌های گوناگون به آن پاسخ دهند؟ ممکن است انسان تصور کند که مشکل رایلی این است که تحلیل تاریخی وی برای توضیح تحولات کلی‌ای به نیروی محرکه نیاز دارد که بدون وجود گونه‌ای از پاسخ‌های جمعی، ساخت آن بی‌نهایت دشوار است.

رایلی و اسکات هر دو خود را در درون سنت فمینیستی می‌دانند، اما معتقدند که ستم زنان مبتنی بر ساختار زبانی اصطلاح «زنان» است؛ زیرا واژه ستم بخشی اساسی از بحث‌های موجود درباره این عبارت است. رایلی می‌گوید: هدف کار تاریخی، حل کردن این هویت «زنان» و

1 Riley, *ibid.*, p.16.

2 *Ibid.*, p.14.

جایگزین نمودن آن با هویت‌های انسان جامع‌تری است. مشکل این مسئله و هدف مطرح شده هم آن است که «بشریت» خود می‌تواند به عنوان موضوع بحث برانگیز دیگری دیده شود. تصویر بشریتی که مخلوق خداست، هویتی بسیار متفاوت با بشریتی دارد که در فلسفه خلقت داروین یا فروید دیده می‌شود. پسا مدرنیست‌ها در نشان دادن قدرت زبان در شکل دادن به معنا، نقش بزرگی ایفا کردند. مفاهیمی مانند «گفت‌مان» نیز، آگاهی از چگونگی قرار گرفتن مفاهیم و اندیشه‌ها را در شبکه‌هایی از معنی‌ها و جامعه‌ها گسترش داده‌اند. به هر حال، به رغم چنین دستیابی‌هایی، مورخ پسا مدرنیست هنوز هم با مشکلاتی نظیر علت‌ها و هدف‌ها مواجه است. در موقعیتی که همه تجربه‌ها درون زبانی است، چه چیزهایی واقعاً باعث وقوع دگرگونی در معنا می‌شوند؟ به طور مشابه، اگر چیزی ورای زبان وجود نداشته باشد، پس هر «هدف» معینی برای تحول تاریخی همواره مستعد وارد شدن در مجموعه‌ای از تعریف‌های بحث برانگیز دیگری است.

### نتیجه‌گیری

در هر گزارش مختصری از تحولات روشنفکری، تقریباً به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، به طور کلی همواره تمایلی برای ارائه روایتی تک‌بعدی وجود دارد. در نتیجه از موارد بالا ممکن است چنین استنباط شود که مورخان سوسیالیست و فمینیست‌های افراطی به گونه‌ای به پسا مدرنیسم فرصت دادند که تفسیرهای جنسیت محور را تحت تأثیر خود قرار دهند. بنابراین برای اجتناب از آن، لازم است یادآور شویم که گسترش یک رویکرد تاریخی به صورت خودکار منجر به انقراض همه رویکردهای پیشین نمی‌شود. برای مثال، در طی سه سال از ۱۹۹۵ میلادی، جین پورویس (Jane Purvis) از رویکردهایی که توسط دنیس رایلی و جوان والا اسکات (Joan Wallach Scott) توسعه یافته بود، انتقادهای قاطع زیادی مطرح کرد. او می‌گوید تحلیل آن‌ها بر این مبتنی است که زنان را به عنوان «زنان» مطالعه نمی‌کند، بلکه به مثابه‌ای یک ساختار اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. در فرایند یاد شده وی ادعا می‌کند که منظور این است که زنان دیگر به عنوان عاملان تاریخی دیده نمی‌شوند. به دیگر سخن، آن‌ها کاری انجام نمی‌دادند و نقشی نداشتند؛ بلکه فقط حضور داشتند. او اظهار می‌دارد که مطالعات جنسیت، به دلیل آن که مطالعات مردان و مرد سالاری نیز شامل می‌شود، گرایش به حاشیه راندن زنان دارد. او در ادامه مطرح می‌سازد، چند وجهی بودن حالت‌های مردانگی، باعث شد چنین تفکر و اعمالی، وجود پدر سالاری را به عنوان یک ساختار

ظالمانه نادیده بگیرد و آن را انکار کند.<sup>۱</sup> همه زنان مورخ علیه گسترش مطالعات جنسیتی عکس‌العملی چنین قاطعانه نشان ندادند. برای مثال جانی بیلی (Janne Baily) می‌گوید، هر دو رویکرد می‌تواند متقابلاً سودمند باشد. به هر حال، بحثی که در آن شرکت کنندگان از هر دو طیف بتواند از دیگری چیزی بیاموزد، بر این اندیشه مبتنی است که آن‌ها به هر صورت باید موجودیت جداگانه خود را حفظ کنند. به عبارت دیگر، تاریخ زنان در این دیدگاه نمی‌تواند در مطالعات جنسیتی دسته‌بندی شود.<sup>۲</sup>

مانند همه زمینه‌های فعالیت تاریخی، تاریخ زنان و تاریخ جنسیت، با توجه به شرایط و زمینه‌های خاصی شکل گرفتند. با در نظر داشتن این موضوع، فردی ممکن است گسترش رویکردهای پسا مدرنیستی را این‌گونه دریابد که آنان وجود حوزه تجربه خارج از زبان را انکار، و در نتیجه مفهوم پیشرفت و جهت‌گیری در تاریخ را، آن‌سان که به‌طور غیر مستقیم در مورد شکست کمونیسم شوروی و پیروزی مشهود ارزش‌های اجتماعی و اقتصادی غربی‌ها اتفاق افتاد، رد می‌کنند. حتی می‌توان به نویسندگانی مخصوصاً در آمریکا، اشاره کرد؛ یعنی کسانی که مطرح می‌کردند از طریق یک «کشمکش آزاد» فمینیستی، فرد می‌تواند هویت خود را شکل دهد. در سال ۱۹۹۹ میلادی، الیزابت واتزل (Elizabeth Wutzel) کتاب روسپی: در ستایش زنان بدنام (Bitch: In praise of Difficult Women) را منتشر ساخت که در آن می‌گوید: «من دوران سختی را گذراندم و احساس می‌کنم که اگر من، آنچه را که می‌خواهم نباشم، فمینیسم کار بسیار اندکی انجام داده است.» نوع هویتی که واتزل آرزو می‌کند به آن شناخته شود، شاید با چاپ ظاهر عریان تصویر خودش بر روی جلد کتابش نشان داده شده باشد. وی در همان کتاب می‌گوید:

«بی‌میلی بسیاری از زنان در گفتن این‌که آن‌ها فمینیست هستند، دریافته‌اند. آن‌ها احساس می‌کنند که باید از آن دوری جویند، زیرا احساس می‌کنند که استفاده از این برچسب ایشان را در اقلیت قرار می‌دهد و در نتیجه مردم آنان را افراد فعال سیاسی، سوسیالیست، زن همجنس‌گرا، یا کسی که بی‌شخصیت، بی‌عرضه و بی‌عفت است، معرفی می‌کنند».<sup>۳</sup>

1 J. Purvis (1995), 'From "Women Worthies" to post structuralism? Debate and controversy in Women's History in Britain', in Jane Purvis(ed), *Women's History, Britain 1850-1945* (UCL Press, 12-13).

2 J. Baily, 'Is the rise of gender history "Hiding" women from History once again? *History in Focus: articles on Gender History*, web site of the Institute of Historical Research, [www.history.ac.uk/ihr/Focus/Gender/articles.html](http://www.history.ac.uk/ihr/Focus/Gender/articles.html).

3 Quoted by Gorton, 'A New Time for Feminism: "Then and Now"', [www.feminist-seventies.net/Gorton.html](http://www.feminist-seventies.net/Gorton.html), accessed 13 February 2007.

واتزل در اینجا در موقعیتی ظاهر می‌شود که علاقه‌مند است فمینیست، صرف نظر از مفهوم آن، به گونه‌ای با رفتار مثبت زنانه برابر پنداشته شود. منتقدان ممکن است بگویند که چنین دیدگاهی به نوعی شکل ارتقاء یافته بحث دنیس رایلی در مورد انتخاب هویت یک فرد محسوب می‌گردد.

اگرچه ممکن است کسی گسترش رویکردهای پسا مدرن برای تاریخ جنسیت را با از هم پاشیده شدن کمونیسیم در پیوند بداند، اما بین این تحول و به حاشیه رانده شدن مارکسیسم تفاوت اساسی وجود دارد. هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از بین رفت، برای بسیاری این رویداد به معنای ناپدید شدن شواهد ملموس مارکسیسم و همچنین مفاهیمی مثل کشمکش طبقاتی بود. به هر حال، فمینیسم ریشه در حقیقتی متفاوت داشت، ریشه در ناتوانی‌های گوناگونی که زنان را در جامعه رنج می‌داد. تا وقتی که چنین موقعیتی وجود داشته باشد، زنان به بحث و مناظره در مورد چگونگی پرداختن به آن ادامه خواهند داد و با آن در کشمکش خواهند بود. آن‌ها همان‌گونه که در این فصل گفته شده است، به طور منطقی به گذشته چنگ خواهند انداخت و بیرون از آن موقعیت، در حال مبارزه با تفسیرهای گوناگون خواهند بود. بنابراین، نکته آخری که ما می‌توانیم بگویم، این است که موقعیت زنان و تاریخ جنسیت از آن حوزه‌هایی است که احتمالاً ما شاهد دگرگونی‌های مداوم و پیشرفت‌های آن خواهیم بود.

### برای مطالعه بیشتر

- Downs, Laura Lee (2005), *Writing Gender History*, Oxford University Press.
- Hall, C (1992). *White, Male and Middle Class: Explorations in Feminism and History*, Polity Press.
- Kessler Harris, A. (2002), "What is Gender History now?", in D. Cannadine, *What is History Now?*, Palgrave Macmillan.
- Purvis, J. (ed) (1995), *Women's History, Britain 1850-1945*, UCL Press.
- Riley, D. (1988), *Am I That Name? Feminism and the Category of 'Women' in History*, Macmillan.
- Rowbotham, S. (1992), *Hidden from History*, Pluto Press.
- Wallach Scott, J. (1999), *Gender and Politics History*, Columbia University Press.



پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل ششم

### تاریخ‌نگاری و نازی‌ها

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

#### مقدمه

در سال ۲۰۰۵ میلادی، انجمن تاریخ (Historical Association, HA) با حمایت مالی دولت گزارشی منتشر کرد و در آن به آنچه که از آن به عنوان «هیتلری شدن» تاریخ یاد نمود، حمله کرد. در این گزارش تحلیلی به دو نکته مرتبط باهم اشاره شده است: اول این که در آلمان نازی برای دوره تحصیلی گروه‌های سنی بالاتر از ۱۴ سال بزرگنمایی شده است؛ و دوم آن که بزرگنمایی مورد اشاره باعث شده است که دانش‌آموزان مدرسه در بهترین حالت، دید منفی؛ و در بدترین حالت، دشمن صد در صد آلمان جدید شوند. اشاره سودمند گزارش به آنچه که یک «ناظر» آن را «افسانه شرم‌آور نازی در عصر ما» می‌نامد، کمک کرد تا به تصویر «میهن پرستانه» میان‌تهی دشمنی با آلمان که ویژگی عناصری از جامعه بریتانیا شده و خود را در رفتارهای وحشیانه برخی از طرفداران فوتبال آشکار می‌سازد، رنگ جادویی دهد.<sup>۱</sup> به هر حال، ممکن است چنین ویژگی‌ها و فعالیت‌هایی برای ما رقت‌آور باشد؛ اما در مقام دانشجوی رشته تاریخ، ما هنوز هم با پرسشی رو به رو هستیم که گزارش انجمن تاریخ (HA) آن را روشن نساخته و پرسش مورد نظر بدین قرار است: اگر بخش‌های وسیعی از جامعه بریتانیا نسبت به آلمان نازی عقده پیدا کرده، چرا چنین شده است؟ ما همچنین ممکن است بپرسیم: آیا این عقده صرفاً عقده‌ای بریتانیایی است؟

1 The Historical Association (2005), *History, 14-19: Report and Recommendation to the Secretary of State*, Historical Association, pp. 26-27.

## نازی‌ها و جهانی گسترده‌تر

در سال ۲۰۰۰ میلادی دیوید ایروینگ (David Irving) مورخ انگلیسی دِورا لپشتاد (Deborah Lipstadt) مورخ آمریکایی را مورد هجو و توهین قرار داد. این اقدام وی در پاسخ به اتهام‌های لپشتاد علیه ایروینگ صورت گرفت، که وی را به عنوان یک «منکر هولوکاست» توصیف کرده بود. «منکر هولوکاست» به کسی گفته می‌شود که حقیقت گزارش‌هایی را که در مورد نابودی یهودی‌ها به دست نازی‌ها انجام شده بود، به چالش می‌کشد، و در ارتباط با ایروینگ نیز، او کسی بود که معتقد بود هیتلر از آن مسئله اطلاع نداشته است. در آن رویداد، به هر صورت، ایروینگ بازندهٔ بحث بود. اما آنچه در خصوص مسئلهٔ یاد شده از دیدگاه ما جالب بود این است که آن رویداد باعث ایجاد بحث‌های گسترده‌ای شد که از تفسیرهای رایج به واقعهٔ هولوکاست نشأت می‌گرفت. در ژانویهٔ سال ۲۰۰۰ میلادی، در مقاله‌ای که در روزنامه چاپ شد، دست کم به وجود ۵ دیدگاه مختلف دربارهٔ تاریخ هولوکاست اشاره شده بود.<sup>۱</sup> جدال‌آمیزترین آن‌ها دیدگاهی بود که خود ایروینگ آن را مطرح کرده بود؛ دیدگاهی که او در آن وجود اتاق گاز در آشویتس (Auschwitz) را منکر شده و ادعا نموده که قضیهٔ مورد بحث افسانه‌ای است که توسط اسرائیلی‌ها به منظور گرفتن غرامت‌های مالی از دولت آلمان غربی ساخته شده است. لپشتاد این بحث را حمله‌ای ضد یهودی علیه کشور اسرائیل و همچنین تلاشی برای تقویت سوسیالیسم ملی و زدودن لکهٔ ننگ نژادکشی، تعبیر نمود.<sup>۲</sup>

این مقاله همچنین اشاره به نوشته‌های دو شخصیت علمی آمریکا، پِتر ناولیک (Peter Novick) و نورمن فینکلشتاین (Norman Finkelstein) داشت. ناولیک می‌گوید: بتی که از هولوکاست ساخته‌اند، محصول تلاش رهبران آمریکایی-یهودی در دههٔ ۱۹۶۰ بود. به نظر او، آن‌ها هولوکاست را برای محدود کردن انحلال یهودان در جامعه بزرگ‌تر آمریکا، فراهم کردن زمینه به منظور پرداختن به موضوع‌های ضد یهودی، و در راستای توجیه کردن حمایت آمریکا از اسرائیل علم نموده‌اند. فینکلشتاین نیز می‌گوید: «صنعت هولوکاست» برای پی افکندن بنایی تاریخی به منظور اعتبار بخشیدن به ایجاد و تداوم موجودیت اسرائیل به وجود آمد. آنچه این مقاله روشن ساخت، وجود علائق گستردهٔ بین‌المللی در خصوص مسئلهٔ هولوکاست به عنوان بخشی از تجربهٔ نازیسم

1 D. Lipstadt (1993), *Denying the Holocaust*, Penguin, p. 181.

2 D. Cesarani (18 January 2000), "History in Trial", *Guardian*.

3 D. Lipstadt, *ibid.*, p. 23.

بود. به‌علاوه، در این مقاله نشان داده شد که زمینه و علت تداوم بحث‌ها در باب این موضوع، ناشی از مجادله‌هایی است که در دنیا در پیوند با سیاست‌های کشور اسرائیل وجود دارد.

نکته مشابه دیگری که در مورد ارتباط بین تاریخ و زمینه‌های موجود در جهان معاصر می‌توان مطرح کرد، تظاهراتی بود که مخالفان در شصت‌مین سالگرد گلوله باران نمودن درسدن (Dresden) در آلمان برگزار کردند. در خود این شهر، در حالی که اعضای حزب دموکرات ملی نئونازی (NPD) بادکنک به دست داشتند و قدم رو به پیش می‌رفتند، شعار می‌دادند: «بمباران مرگ‌بار توسط متحدین را هرگز نبخشید، و هرگز فراموش نکنید»<sup>۱</sup> در همان سال، دادستان عمومی آلمان اعلام کرد، علیه حزب دموکرات ملی نئونازی (NPD)، به دلیل توصیف بمباران درسدن تحت عنوان «هولوکاست»، اقدام می‌کند. نماینده (NPD) از این عبارت استفاده کرد تا بین رنج‌های مردم آلمان و نابودی یهودیان اروپا مقایسه‌ای انجام دهد.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد تلاش NPD در استفاده از چنین اصطلاح‌هایی، کم اثر کردن «برچسب نازی» با طرح این ادعا بود که اگر رژیم هیتلر اقدام به وحشی‌گری نموده است، متحدین نیز به همان اندازه این کار را انجام داده‌اند.<sup>۳</sup> در ارتباط با بحث‌های تاریخی، این اظهارات در شرایطی دامن‌گسترده که در آن زمان نیروی راست افراطی امیدوار بود با بروز مشکلات اقتصادی که نتیجه اتحاد آلمان بود، راه خود را به آرامی به سوی قدرت و از طریق عادی جلوه دادن اعمال گذشته نازیسم، هموار کند.

مثال‌های بالا نشان می‌دهد که اولاً، این تنها بریتانیا نیست که علاقه مداومی به نازی‌ها و جنگ جهانی دوم دارد؛ و ثانیاً، علت علاقه به آن رویدادها ناشی از اهمیتی است که آن‌ها در زمان معاصر داشتند. در واقع، آلمان‌ها حتی واژه «Vergangenheitsbewältigung» را نیز ابداع کردند، که به معنای «کنار آمدن با گذشته» است و به فرآیند پرداختن به گذشته نازیسم و پیامدهای آن اشاره می‌کند.<sup>۴</sup>

1 Guardian (14 February 2005). "Neo-Nazis upstage Dresden memorial".

2 H. Cleaver (12 April 2005), "German Ruling says Dresden was a Holocaust", *Daily Telegraph*.

۳ دی لیپستادت همچنین کوشش‌های موجود در نوشته‌های علمی آلمان‌ها را برای ارتقاء اندیشه اخلاق مساوات جویانه را کشف کرده بود. نگاه کنید به:

D. Lipstadt, *ibid.*, pp. 210-211.

4 R. Brutting (2004), "History in Schools and national identity in reunified Germany", in M. Roberts(ed.), *After the Wall: History Teaching in Europe since 1989*, Korber-Stiftung, Hamburg, p. 49.

## بریتانیا و نازی‌ها

در نگاه اول به نظر می‌رسد به طور نسبی بریتانیایی‌ها در مقایسه با آلمانی‌ها، اسرائیلی‌ها و مردمی با پیشینهٔ یهودی، باید دلیل کم‌تری برای پرداختن به بحث نازی‌ها داشته باشند. اما این علاقه واقعیت دارد. هنگامی که جنگ آغاز شد، یکی از پاسخ‌ها و عکس‌العمل‌های نخست بریتانیا بی‌اعتبار ساختن هویت آلمان در مقایسه با انگلیس بود. برای مثال، فصل (سکانس) آغازین فیلم ۱۹۳۹ میلادی با عنوان، شیری که بال دارد (*The Lion Has Wings*)، تصویرهای انگلیسی‌های صلح دوست را با تصویرهای آلمانی‌های ارتش سالاری، که با بدنی شق و رق رژه می‌روند، مقایسه می‌کند. جورج اُروِل (Gorge Orwell) در سال ۱۹۴۱ میلادی نکته‌ای مشابه را عنوان کرد و گفت اگر ارتش بریتانیا مانند آلمانی‌ها به صورت شق و رق رژه بروند، مردم به آن‌ها خواهند خندید. هر دو این مثال‌ها، یک تصویر مثبت از هویت بریتانیایی‌ها در ارتباط با بی‌اعتبار ساختن تصویر آلمانی‌ها تصریح شده است؛ به عبارت دیگر، در طی جنگ هویت بریتانیایی‌ها در تصویر قدرتمند و منفی آلمانی‌ها محصور شده بود.

رویدادهای عمده و طولانی، مثل جنگ، پا بر فرهنگ مردم اثری دیر برجا می‌گذارند. این امر دقیقاً موضوع جنگ جهانی دوم بود که به «بهترین لحظه‌های» بریتانیا تبدیل شد و بی‌وقفه در فیلم‌های مردمی و محبوب سال‌های سخت دههٔ ۱۹۵۰ میلادی بارها خود را نشان می‌داد. همان‌گونه که لوئیس گیلبرت (Lewis Gilbert) می‌گوید، آن‌ها همچون «یک بازدم عمل می‌کردند و نوعی احساس غربت نسبت به زمانی که بریتانیا کبیر بود، به وجود می‌آوردند». بنابراین، تداوم فرآیند این هویت دوسویه را از سخنان رد و بدل شده بین مقامات فوتبال آلمان و انگلیس می‌توان دریافت که در سال ۲۰۰۵ میلادی در ارتباط با برنامه‌ریزی‌های میزبانی آلمان و جام جهانی ملاقات کردند یکی از مواردی که آن‌ها درباره‌اش به بحث پرداختند، چگونگی خشتی کردن «رفتارهای کلیشه‌ای دلالان جنگ آلمان» بود.<sup>۴</sup>

به هر حال، ویژگی‌های ملی پیچیده و اغلب دربردارندهٔ عنصرهای متضاد هستند. برای مثال، عقیده‌ای دیرپا وجود دارد که می‌گوید، افراد ممکن است دربارهٔ نازی‌ها هر چیزی بگویند؛ اما این

1 *The Lion Has Wings* (1939), directed by M. Powell, London Films.

2 G. Orwell (1970), *The Lion and the Unicorn* (1941), in S. Orwell and I. Angus (eds), *The Collected Essays, Journalism and Letters of Gorge Orwell: Vol. 2, My Country Right or Left*, Penguin, p. 81.

3 Quoted in J. Ramsden (1988), "Refocusing 'The People's war': British war films of the 1950s", *Journal of Contemporary History*, 33:1, p. 59.

4 K. Connolly (8 May 2005), "Taming World Cup wild men", *Daily Telegraph*.

را نمی‌توان انکار کرد که آن‌ها شدیداً کارآمد بودند. اظهار شده است که هیتلر بیکاری را زدود و موفق شد آلمان را دوباره بر سریر قدرت بنشاند.<sup>۱</sup> همان‌گونه که سر نویل هندرسون (Sir Neville Henderson)، سفیر انگلیس در آلمان در دههٔ ۱۹۳۰ میلادی می‌گوید:

«طی ۴ سال، شمار بیکاران بی‌نهایت کاهش یافته است و تخمین زده می‌شود تا سال ۱۹۳۹ میلادی دو میلیون نفر کارگر کم داشته باشند. در حقیقت محرک چرخ‌های ارائه هیتلر، کسب سلطه بر قدرت بی‌نظیر سازمان‌ها، در راستای کمال و نظم ملی آلمان بود».<sup>۲</sup>

آلمان همچنین با استفاده از اندیشهٔ کارایی اقتصادی، در تحت فرمانروایی هیتلر اعتبار خود را در نوآوری‌های فنی ارتقا بخشید. این تصویری بود که به تلاش متحدین برای حفظ امنیت دانشمندان آلمانی در پایان جنگ جهانی دوم منجر شد. ایالات متحده به تنهایی ۳۵۰ تن از آن‌ها را نجات داد. در دورهٔ پس از جنگ این اعتبار کارآمدی و ابداع با شیوه‌های کم و بیش ملایم‌تر، با حفظ برجسب نازی ادامه یافت. این موضوع به روشنی در فیلم طنزآمیز استتلی کوبریک (Standly Kubrick) به نام دکتر استرنیج‌لاو (*Dr Strangelove*) (۱۹۶۳) نشان داده شد که در آن، یک دانشمند دیوانهٔ آلمانی-آمریکایی و در مقام مشاور عمدهٔ دولت، به سختی می‌توانست از بالا بردن بازوی راستش برای ادای سلام نظامی نازی جلوگیری کند. پس از سال ۱۹۴۵ میلادی، معجزهٔ اقتصادی آلمان، دست‌کم تا زمانی که به دلیل اتحاد مجدد دو آلمان مشکلاتی ایجاد شد، به عنوان آینه‌ای برای درک مشکلات بریتانیا و نقصان‌های مرتبط با آن استفاده می‌شد و آن فرآیندی بود که حسادت و تحسین پنهانی را برانگیخت. این موضوع در رتبهٔ بالای کیفیت محصولات ساخت آلمان انعکاس یافت که توسط شرکت‌هایی مانند زیمنس (Siemens)، براون (Braun)، و بی.ام. دپلیو (BMW) تولید می‌شد.<sup>۳</sup> شرکت آیودی (Audi) در صحنه‌های تبلیغاتی و برای فروش محصولات خود تعمداً بر ارجحیت فنی محصولات خود و استفاده از شعار «نمایش از طریق فن» (Vorsprung durch Technik) تکیه می‌کند.

## گذشته و حال

جذابیت دیرپای عصر نازیسم به تولید و چاپ شمار زیادی از کتاب‌ها و مقاله‌ها در خصوص این

1 D. Geary (1993), *Hitler and Nazism*, Rutledge, p. 51.

2 N. Henderson (1940), *Failure of a Missions*, Hodder and Stoughton, p.39.

3 J. Ardagh (1995), *Germany and Germans*, Penguin, p. 104.

دوره منجر شده است. با جمع‌بندی که در سال ۱۹۹۷ میلادی انجام گرفت، مشخص شد که بیش از ۱۲۰/۰۰۰ اثر فقط در مورد هیتلر نوشته شده است.<sup>۱</sup> این سطح از انتشارات منعکس‌کننده توجه و علاقه به میراث دیرپای آن دوره است. تفسیرهای به عمل آمده دربارهٔ این دوره برای توجیه و یا حمله به سیاست‌های دولت‌ها، استحکام بخشیدن به هویت‌های ملی و حتی شکل دادن به زبان و اصطلاحات فنی سیاست‌های معاصر به کار می‌رود. برای مثال در سال ۱۹۹۴ میلادی، سیاستمدار ساده‌لوح آلمانی، دانیل کوهن-بندیت (Daniel Cohen-Bendit)، تلقی و نگاه سازمان ملل متحد در قبال صرب‌های بوسنیایی را با دلجویی نازی‌ها پیش از جنگ جهانی دوم مقایسه کرد.<sup>۲</sup> علاقهٔ پایدار به عصر نازیسم تنها حاصل یک حس کنجکاوی بیهوده نیست، اگرچه آن هم مطرح است؛ اما این مسئله از تداوم ارتباط آن دوره با عصر ما و اثرات آن نشأت می‌گیرد. اکنون لازم است تفسیرهای منتشر شده در این باره و تحولات آن را مورد بررسی قرار دهیم:

### حلقهٔ شرمساری

در طی دورهٔ جنگ، سیاستمداران بریتانیایی به دو گروه تقسیم شده بودند: دسته‌ای که هیتلر را یک رهبر پویای ملی به شمار می‌آوردند؛ و دستهٔ دیگری که شیوهٔ کار و هدف‌های او را کاملاً مورد اعتراض می‌دانستند. گروه اول بسیاری از اعضای حزب محافظه را کار شامل می‌شد؛ و گروه دوم را اعضای سیاسی جناح چپ تشکیل می‌دادند. نتایج عملی این تقسیم‌بندی، به کارگیری سیاست دلجویی و راضی کردن هیتلر از طریق موافقت با تقاضاهای مشروع وی بود، تا بدین شیوه از بروز جنگ اجتناب شود. فاجعهٔ جنگ جهانی دوم به شکل غم‌انگیزی شکست آن سیاست را نشان داد. به علاوه، این نکته را نیز مشخص کرد که در ضمن آن، مخالفان دلجویی، به منظور خنثی کردن حامیان پیشین، به توسعهٔ تحلیل ویژه‌ای از نازیسم دست یازیدند. بنابر این دیدگاه، تمایل هیتلر برای جنگ و کشورگشایی به وضوح از چاپ کتاب *نبرد من* (*Mein Kampf*) در دههٔ ۱۹۲۰ میلادی مشهود بود. مزیت سیاسی این تفسیر این بود که تلاش برای راضی کردن هیتلر را عملی نابخردانه نشان می‌داد. در سال ۱۹۳۹ میلادی، هارولد نیکلسون (Harold Nicolson) کتاب *چرا بریتانیا در جنگ است* (*Why British is at War*) را منتشر ساخت که حاوی متن زیر بود:

1 Christian Leitz(ed.) (1999), *The Third Reich*, Blackwell, p.1.

2 Ardagh, *ibid*, p. 584.

«تقریباً باورنکردنی به نظر می‌رسد که هر حکومت خارجی که در مورد خاستگاه‌ها و پیشینهٔ آدولف هیتلر چیزی بداند، و در برابر چشمان خود اسنادی را داشته باشد که او در آن‌ها به دامنهٔ بلندپروازی‌های خود می‌پردازد، اما هنوز هم امیدوار باشد که این آشوب طلب می‌تواند با کشورگشایی‌های اندک راضی شود و با ترغیب‌های منطقی زیر نظر قرار گیرد»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد مردم بریتانیا با این دیدگاه آشنا باشند که جنگ محصول هدف‌های بلند مدت هیتلر بوده است. پس از انتشار چاپ نخست اثر مذکور در نوامبر سال ۱۹۳۹ میلادی، این کتاب خاص پنگوئن، سه بار تجدید چاپ شد. این تفسیر با شدت زیاد در طی جنگ از طریق چاپ شمار بسیاری از پرفروش‌ترین جزوه‌ها تقویت شد. نخستین آن‌ها، *مردان گناهکار (Guilty Men)* بود که بلافاصله پس از تخلیهٔ دانکرک ظاهر شد و آن شکست را به سیاستمداران بریتانیایی در عدم شناخت بلند پروازی‌های مشخص هیتلر پیوند می‌داد.<sup>۲</sup> این اثر به شمارگان (تیراژ) ۲۵۰/۰۰۰ نسخه فروخته شد.

علاقه به دورهٔ هیتلر تا پس از جنگ در سطح بالایی ادامه یافت. یک مثال از این جمله، موفقیت کتاب ویلیام شایرر (William Shirer) تحت عنوان *ظهور و سقوط رایش سوم (The Rise and Fall of the Third Reich)* بود که بار نخست در سال ۱۹۵۹ میلادی انتشار یافت. شایرر سیاست‌های رایش سوم را حاصل هدف‌های هیتلر می‌دانست؛ از این رو، او به کتاب نبرد من به عنوان یک برنامهٔ کاری برای نسل کشی یهودیان و جنگ‌های خارجی اشاره می‌کند.<sup>۳</sup> بحث‌انگیزتر از آن، این ادعای شایرر بود که نازیسم را نتیجهٔ توسعهٔ تجربهٔ تاریخی آلمان می‌دانست. شایرر ضمن بحث دربارهٔ جنگ‌های سی ساله در سدهٔ هفدهم میلادی، اظهار نمود:

«آلمان هرگز از این شکست به خود نیامد. پذیرش خودکامگی، اطاعت کورکورانه از ستمگران خردی که به عنوان شاهزادگان حکمرانی می‌کردند، در فکر آلمانی‌ها ریشه دوانده است»<sup>۴</sup>.

شاید شگفت‌انگیز نباشد که این کتاب پرفروش که توسط یک روزنامه‌نگار تألیف شد، انتقادهای علمی درخور توجهی را به خود جلب نمود: یکی از مورخان آلمانی اظهار نمود که شایرر کل تاریخ آلمان را حرکتی به سوی استقرار حکومت نازی معرفی می‌کند.<sup>۵</sup> بدون توجه به

1 H. Nicolson (1939), *why Britain is at War*, Penguin, pp. 43-44.  
 2 M. Foot, P. Howard and F. Owen (1940), *Guilty Men*, Gollancz, p. 96.  
 3 W. L., Shirer (1964), *The Rise and Fall of the Third Reich*, Pan, p. 148.  
 4 *Ibid.*, p.122.  
 5 R. J. Evans (2004), *The Coming of the Third Reich*, Penguin, p. xvii



اعتبار چنین انتقادهایی، به نظر می‌رسد کتاب شایرر وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد؛ زیرا توانست به یک نیاز همگانی دنیای انگلیسی زبان و از طریق فراهم کردن یک گزارش توصیفی از آن چیزی که جنگ را حاصل اهداف و اعمال یک شخصیت شیطانی و در تحت ریاست و رهبری ملتی شیطانی می‌دانست، پاسخ دهد. این کتاب گزارشی بود که روایتی صریح از برتری اخلاقی را فراهم می‌کند؛ یعنی جنبه‌ای از آن را که بدون هیچ تردیدی از مردمی بودن دیر پای آن حکایت دارد. به علاوه، می‌توان دیدگاه‌های مشابه بسیاری یافت که در آثار علمی خالصانه اظهار شده است. آلن بولاک (Alan Bullock) در کتاب پر فروش خود دربارهٔ زندگی هیتلر، تحت عنوان هیتلر: مطالعه حکومت استبدادی (*Hitler: a Study in Tyranny*) که بار نخست در سال ۱۹۵۲ میلادی چاپ و منتشر شد، نیز بر این دیدگاه تأکید می‌کند که آلمان نازی در عمل محصول آرزوهای هیتلر بود.<sup>۱</sup> بولاک مانند شایرر همچنین معتقد بود که نازیسم ریشه در تاریخ آلمان دارد.<sup>۲</sup>

### هیتلر و آلمان پس از جنگ

دیدگاه‌هایی مانند آنچه توسط شایرر و بولاک اظهار گردید که در آن‌ها بر محوریت هدف‌های هیتلر تأکید می‌شد و بر همان اساس هیتلر پیش از کسب قدرت هدف‌های اعمال سیاست‌های رایش سوم را تنظیم کرده بود، از سال ۱۹۸۱ میلادی به عنوان تفسیرهای هدفمند شناخته می‌شد.<sup>۳</sup> در دنیای انگلیسی زبان «هدف گرایی» در پی فردی است که مسئولیت آغاز و پیامدهای جنگ جهانی دوم به گردن او انداخته شود. آلن بولاک این موضوع را به صورتی کاملاً صریح در زندگی‌نامهٔ هیتلر بیان می‌کند.<sup>۴</sup> دانیل گلدهاگن (Daniel Goldhagen) نیز در کتاب خود تحت عنوان *اشتقاق درخیمان هیتلر (Hitler's Willing Executioners)* که در سال ۱۹۹۶ میلادی چاپ و منتشر شد، از رویکرد مشابهی استفاده کرده است.<sup>۵</sup> تفسیر «هدف گرایی» بر نقش محوری هیتلر و پیچیدگی اعمال او بر بخش بسیار بزرگی از جمعیت آلمان تأکید دارد. آلمان بلافاصله پس از جنگ شاهد چاپ و انتشار آثار زیادی، مانند کتاب فریدریک مینک (Friedrich Meineck)

1 A. Bullock (1962), *Hitler: A Study in Tyranny*, First Published 1952, Penguin, p. 803.

2 Ibid., p. 805.

3 C. Browning (1993), "Beyond 'Intentionalism' and 'Functionalism': A reassessment of Nazi Jewish policy from 1939 to 1941", in T. Childers and J. Caplan(eds), *Re-evaluating the Third Reich*, Holmes and Meier, p.211.

4 Bullock, *Hitler: A Study in Tyranny*, p.13

5 D. Goldhagen (1996), *Hitler's Willing Executioners*, Little Brown.

تحت عنوان *فاجعه آلمان (The German Catastrophe)* (۱۹۴۶) بود که وی در آن همچنین بر محوریت نقش هیتلر تأکید می‌کند. به هر حال، در چنین آثاری هدف اصلی تبریته مردم آلمان تا حد ممکن بود. همان‌گونه که یان کرشا (Ian Kershaw) و می‌گوید: هدف چنین کتاب‌هایی نسبت دادن مسئولیت جنگ به شخصیت‌های شیطانی مانند هیتلر است.<sup>۱</sup> به علاوه، این نویسندگان تمایل داشتند رشد نازیسم را پیامد آشفتگی‌های دوران جنگ که اروپا را در بر گرفته بود، توصیف کنند. بنابراین با این رویکرد، مسئولیت ویژه آلمانی‌ها برای آنچه در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ میلادی رخ داد، کم‌رنگ جلوه می‌کرد.

فهم علت این تأکیده‌های مختلف دشوار نیست. مورخانی مانند مینک (Meineck) و جرهارد ریتز (Gerhard Ritter) که نازی نبودند، به خوبی از این که تفسیرهای تاریخی دوره نازی‌ها چقدر می‌توانست بر ماهیت آلمان پس از جنگ تأثیر گذار باشد، آگاه بودند. آن‌ها را می‌توان افرادی به شمار آورد که تلاش کردند میراث فرهنگی آلمان را از آلودگی نازیسم نجات دهند. منتقدان محافظه کار و لیبرال نازیسم همچنین ناگزیر بودند برای به چالش انداختن دیدگاه مارکسیستی در مطالعه نازیسم بکوشند؛ دیدگاهی که براساس آن، نازیسم محصول بدیهی کاپیتالیسم در مراحل نهایی زوال آن معرفی می‌شد.<sup>۲</sup> آنچه لازم بود انجام شود این بود که از طریق انتقاد، نازیسم بد نام شود و در همان حال کاپیتالیسم نیز تبریته گردد. این یکی از آسان‌ترین نسخه‌های آلمانی‌ها برای جدا کردن خودشان از هیتلر بود، که البته یکی از نخستین نسخه‌ها نیز محسوب می‌شد. در سال ۱۹۳۹ میلادی، کارخانه‌دار آلمانی به نام فریتز تیسن (Fritz Thysssek)، از هیتلر جدا شد و به سویس فرار کرده. او در سال ۱۹۴۱ میلادی، کتاب *من به هیتلر پرداخت کردم (I Paid to Hitler)* را منتشر کرد که در آن به گزارشی از نقش خودش در تحولات رویدادهای آلمان تا آغاز جنگ می‌پردازد. بنابر روایت تیسن، وی در کتاب نقل کرده است: «هیتلر مرا فریب داد، همان‌گونه که مردم آلمان را به طور کامل و تمام مردان خوب را فریب داد». <sup>۳</sup> کسی ممکن است فکر کند پس از جنگ جهانی دوم، گویندگان انگلیسی برای بحث در باب چنین موضوع‌های پیچیده‌ای، که

1. I. Kershaw (1993), *The Nazi Dictatorship: Problems and Perspectives of Interpretation*, Edward Arnold, p. 6.
2. G. Dimitrov (1979), "The Fascist offensive and the task of the Communist International in the struggle for the unity of the working class against fascism" (1935), in G. Dimitrov, *Against Fascism and War*, Sofia Press, p.5.
3. E. Thyssen (1941), *I paid Hitler*, Hodder and Stoughton, p. 19.

البته به شکل‌های فریبکارانه‌ای ارائه می‌شد، مستعد نبوده‌اند. به راستی که ما شاهد چنین واقعیت‌هایی بوده‌ایم. به هر حال، رویدادهای خارجی و آثار اندیشمندان سیاسی با هم در آمیخت تا جنبه‌هایی از این نوع بحث‌ها را کاملاً در خور پذیرش نمایند.

### جنگ سرد و حکومت‌های تمامیت خواه

در سه سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، جنگ سرد آغاز شد. از نگاه غربی‌ها این تضادها، کشمکش بین آزادی و دموکراسی از یک سو، و کمونیسم سرکوبگر از دیگر سو، بود. در این زمینه، تحلیل مارکسیست‌ها از نازیسم به عنوان نتیجه منطقی افول کاپیتالیسم در مناطقی که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی بود رونق داشت و تقویت می‌شد، و در دنیای غرب باعث ناخوشنودی آنان می‌گردید. همیشه لازم است که بین انگیزه‌های دانشگاهیان و استفاده‌هایی که دیگران ممکن است از اندیشه‌ها به عمل آورند، تمایز قائل شویم. با بیان این نکته ضروری است یادآوری کنیم که بعضی از اندیشه‌ها بسیار فراتر از زندگی علمی دامن می‌گسترند، زیرا آن اندیشه‌ها با رویدادهای معاصر خود پیوند می‌یابند. این موضوعی بود که در خصوص با حکومت‌های تمامیت خواه دهه ۱۹۵۰ میلادی اتفاق افتاد. نظریه‌پردازان حکومت‌های تمامیت خواه مطرح می‌کردند که اتحاد شوروی و آلمان نازی هر دو حکومت‌هایی از نوع مشابه یکدیگر هستند. اندیشمند سیاسی، کارل فردریک، فهرستی از ویژگی‌های ششگانه‌ای که شامل اتحاد شوروی و آلمان مطرح کرد که حاوی مواردی به قرار زیر بود: یک ایدئولوژی رسمی، وجود تنها یک حزب توده‌ای، پلیس ناظر بر اقدام‌های تروریستی، مراقبت انحصاری بر رسانه، در اختیار داشتن نیروهای لشکری، و اداره مرکزی اقتصاد.<sup>۱</sup> در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ویژگی‌های توصیفی مذکور توسط فردریک، به عنوان مشخصه‌های اتحاد شوروی و بلوک شرق در نظر گرفته شدند؛ البته نه در مورد آلمان غربی که متفاوت بود. بنابراین حکومت تمامیت خواه می‌تواند به عنوان نظریه‌ای مطرح شود که در عین حال مزایای دموکراسی بازار آزاد و کمونیسم به سبک شوروی را به مثابه بخشی از نازیسم، با خود به همراه داشته باشد.

حتی برای این تحولات روشنفکری و خردگرایانه زمینه گسترده‌تری وجود داشت. به محض این که جنگ جهانی دوم پایان یافت، متحدین به طور جدی به فکر از بین بردن ظرفیت آلمان

1 Cited in Kershaw, *The Nazi Dictatorship*, p. 21.

برای برپا کردن جنگی دیگر از طریق نابود کردن زیر ساخت‌های صنعتی آلمان افتادند. در هر حال، در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی، قدرت‌های غربی به این نتیجه رسیدند که باید به احتمال بسیار زیاد اتحاد جماهیر شوروی را دشمن احتمالی آینده در نظر بگیرند. با توجه به این زمینه‌ها، ساخت ظرفیت اقتصادی و نظامی برای جمهوری فدرال تازه تأسیس شده (آلمان غربی) اهمیت بیشتری پیدا کرد، تا تخریب آن. تصمیم به ایجاد و ساخت نیروی نظامی برای آلمان غربی در اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی بحث‌انگیز شد و به تحریک جنبش‌های مخالفان در سراسر اروپای غربی منجر گردید. آنچه رهبران غربی لازم بود انجام دهند این بود که مفهوم ارتش آلمان جدید را از گذشته نازی آن جدا کنند. ترکیب برخی از جنبه‌های «هدف‌گرای» و نظریه تمامیت‌خواهی، این امر را ممکن می‌ساخت. بنابراین، پس از آن که حکومتی «تمامیت‌خواه» که بر اساس هدف‌های هیتلر شکل گرفته بود، تخریب می‌شد، حال آلمانی‌ها می‌توانستند در میان دیگر کشورهای دموکراتیک دوباره جایگاه خود را به دست آورند. با چنین نگاهی به موضوع است که شاید بتوان توضیح داد چرا وینستون چرچیل تصمیم گرفت در اوج بحث‌های و اختلاف‌های موجود درباره تجدید تسلیحات آلمان غربی در سال ۱۹۴۵ میلادی، به نمایندگان بگوید که او به فیلد مارشال مونتگومری (Field Marshall Montgomery) دستور داده است که سلاح‌های به غنیمت گرفته شده را برای تحویل به سربازان آلمانی آماده کنند، و گفت شاید آن سلاح‌ها به منظور دفاع از غرب در برابر اتحاد جماهیر شوروی مورد نیاز باشند.<sup>۱</sup> تقسیم جمعیت آلمان پیش از سال ۱۹۴۵ میلادی «به آلمانی‌های خوب»، از جمله ارتش آلمان، و «نازی‌های بد طینت» نیز به شدت در فرهنگ عموم ارائه می‌شود. برای مثال، فیلم سینمایی سال ۱۹۵۱، به نام «روای صحرای» (The Desert Fox) یک سرباز شریف، یعنی فیلد مارشال رومل (Field Marshall Rommel) را در برابر یک هیتلر غیر منطقی و دیوانه که دارای روح پلید است، قرار می‌دهد. به طور کلی، ارائه چنین تصویری کمتر به حقیقت نزدیک، اما نگاهی بود که ارتش جدید آلمان را برای ناظران بریتانیایی و آمریکایی دلپذیرتر می‌ساخت.

آن گروه از شخصیت‌های علمی و دانشگاهی، مانند کارل دیتریچ براچر (Karl Dietrich Bracher) نویسنده آثاری مانند خودکامگی آلمانی (*The German Dictatorship*) که تلاش نمود

1 J. Ramsden (2002), *Man of the Century: Winston Churchill and his Legend Since 1945*, Harper Collins, p. 305.

از مفهوم تمامیت خواهی برای مطالعه نازیسم استفاده کند، با شماری از مشکلات رو به رو شد. این‌ها اصولاً الگوهای بودند که توسط آرنه (Arendt) و فردریک (Friedrich) توسعه یافتند و شخصیت‌های ایستایی داشتند؛ بدین معنی که ایشان نمی‌توانستند از آن طریق ویژگی‌ها و خط سیر حکومت‌هایی را که توضیح دهند که به آن‌ها می‌پرداختند. چنان‌که مفسری می‌گوید:

«در دهه ۱۹۵۰ میلادی، مبانی حکومت‌های تمامیت خواه تریده‌های زیادی برانگیخت، خصوصاً که به‌رغم وجود نزاع‌های ایدئولوژیکی مشخص و جنگ‌های وحشیانه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ میلادی بین آن‌ها در گرفت، سعی می‌شد بین آلمان نازی و روسیه استالینی شباهت‌هایی برقرار کنند»<sup>۱</sup>

بنابر گفته یان کرشوا، براجر با توسعه استفاده ویژه خود از مفهوم «حکومت تمامیت خواه» به این مشکل بدین‌سان پاسخ داد:

«ویژگی قاطع و انکارناپذیر حکومت تمامیت خواه تکیه فرمانروا بر ادعایش مبنی بر به دست گرفتن کامل قدرت، اصول رهبری، ایدئولوژی انحصاری و هویت افسانه‌ای حکمرانان و حکوت شوندگان است که بین فهم «باز» و «بسته» از سیاست تمایزی اساسی قائل می‌شود»<sup>۲</sup>.

به هر حال، ممکن است این امر رویکردی ارزشمند باشد، اما قطعاً بر فرضیه‌های روشنی، آن‌گونه که دموکراسی‌های غربی به عنوان جوامع باز بر آن مبتنی هستند، استوار نبود و بنابراین نمی‌توانست همچون جامعه‌ای مقبول که جوامع باز غربی بدان شناخته می‌شوند، مطرح باشد. از این رو، چون جوامع بلوک شرق جوامعی باز نبودند، بنابراین نامقبول به شمار می‌آمدند. گرچه ممکن است این امر جزو علائق مشترک بسیاری از خوانندگان باشد، اما پیشرفت‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی برخی از این فرضیه‌ها و پندارها را زیر سؤال برد.

### تأثیر دهه ۱۹۶۰ میلادی

اوائل دهه ۱۹۶۰ میلادی، شاهد کاهش تنش‌های جنگ سرد پس از بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ بود. این مسئله راه را برای منتقدان دموکراسی‌های غربی به منظور طرح دیدگاه‌هایشان با صدای بلندتر آسان‌تر نمود. ارزشمند خواهد بود که در اینجا یادآوری کنیم «تعمیق اندیشه‌های

1 S. J. Whitfield (accessed 13 February 2007), "Hannah Arendt" (Jewish Virtual Library, a Division of the American-Israeli Cooperative Enterprise, 2005), [www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/arendt.html](http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/arendt.html).

2 Kershaw, *ibid.*, pp.21-22.

توهمی» که توسط سناتور مک کارتی در اوائل دههٔ ۱۹۵۰ میلادی آغاز شد، به طور گسترده امکان بیان دیدگاه‌های جناح چپ را در ایالات متحده از میان برد و آن را به سکوت کشانید. شماری از رویدادهای بین‌المللی که در جنگ ویتنام به اوج خود رسید، این اندیشه را که نیروهای غربی اساساً در امور جهان نقش آرامش‌بخش ایفا می‌کنند، را به چالش کشید. عدهٔ بسیاری از افراد، به ویژه جوانان، از سبک زندگی مادی گرایانه‌ای که رفاه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی آن را به وجود آورده بود، ناراضی بودند. چنین نارضایی‌هایی باعث اهمیت یافتن جایگاه منتقدان تندرو دموکراسی غربی، مانند هربرت مارکوزه (Herbert Marcuse) گردید که یک یهودی آلمانی تبعید شده توسط نازیسم و تحصیل کردهٔ آمریکایی دههٔ ۱۹۶۰ میلادی بود. مارکوزه در سال ۱۹۶۴ کتاب *انسان تک ساحتی (One Dimensional Man)* را منتشر کرد که در آن اظهار می‌دارد تمامی رسانه‌ها، فرهنگ، فن تبلیغ و مدیریت صنعتی دموکراسی‌های غربی، همه دست به دست هم داده‌اند تا دیدگاه واحد و مشترکی از جامعه و امکانات بالقوهٔ اجتماعی ارائه کنند. <sup>۱</sup> طرح چنین نظرهایی، تمایزها و اختلاف‌های مطرح شده توسط برادر بین دیدگاه‌های باز و بستهٔ سیاسی را دستخوش ابهام نمود. در واقع، تحلیل‌های به میان آمده توسط مارکوزه، دموکراسی‌های غربی را به نوعی شبیه جوامع بسته، البته از گونهٔ متفاوت آن، جلوه می‌دهد.

این گونه تحولات، بسیاری از روشنفکران را برانگیخت که به طور دقیق‌تر و انتقادی‌تر به جوامع خودشان بنگرند. در آلمان این مسئله در سطحی گسترده در حوزهٔ فعالیت‌های علمی و هنری اتفاق افتاد. برای مثال، در سال ۱۹۷۰ میلادی، کارگردان یک فیلم آلمانی، یعنی رینر ورنر فاسیندر (Rainer Werner Fassbinder)، اظهار داشت:

«من مایلم بگویم که در سال ۱۹۴۵ میلادی و در پایان جنگ، فرصتی که برای آلمان پیدا شد تا خود را بازسازی کند، به درستی تشخیص داده نشد. در عوض، ساختارها و ارزش‌های گذشته به همان صورت باقی مانده‌اند و حکومت ما اکنون به نام دموکراسی بر آن‌ها استوار است.»<sup>۲</sup>

به بیان دیگر، از نظر فاسیندر، آلمان غربی به ساختارها و ارزش‌های نازیسم متکی بود.<sup>۳</sup> همچنین مورخان شروع به یک بررسی موشکافانهٔ خویش از تاریخ آلمان را از همان منظر آغاز نمودند.

1 H. Marcuse (2002), *one Dimensional Man*, Routledge.

2 Quoted in A. Mombauer (2003), "West German cinema since 1945", in *European Cinema*, The Open University, p. 29.

3 *The Marriage of Maria Braun* (1978); *Lola* (1981); *Veronika Voss* (1982).

پیامد این فرایند پیدایش تفسیر جدیدی از نازیسم بود که به شکل‌های مختلف «ساختارگرایی» و یا «عمل‌گرایی» نامیده شد. این نام‌ها به جای همدیگر به کار می‌رفت و به اظهارات مورخان مانند مارتین بروزه (Martin Broszat) و هانس مومزن (Hans Mommsen) راجع به ساختارهای سیاسی سوسیالیسم ملی و این که چگونه آن‌ها به وظایف خود عمل کردند، اشاره دارد. تفسیر آن‌ها در آثارشان، همان گونه که بروزه آن را به‌روشنی بیان می‌کند، در برابر تفسیرهای اولیه، از جمله تفسیرهای «هدف‌گرا» و یا تفسیر «حکومت تمامیت خواه» از نازیسم قرار داشت.<sup>۱</sup> یکی از اظهارات این مورخان در خصوص نقش هیتلر به عنوان رهبر بود. نویسندگان «هدف‌گرا»، همان گونه که دیدیم، هیتلر را نویسنده کتاب *نبرد من* (Mein Kampf) و بنابراین تدوین‌کننده برنامه و ایدئولوژی حزب نازی معرفی می‌کردند. بروزه در مخالفت با این نظریه می‌گوید، اصولاً نازی‌ها ایدئولوژی حقیقی نداشتند. البته این به معنای انکار وجود دیدگاه‌های مشخص و قطعی در بین نازی‌ها، همانند نفرت سازش‌ناپذیر و نامعقول‌شان نسبت به مردم یهودی، نیست؛ اما این دیدگاه‌ها یک فلسفه سیاسی را تشکیل نمی‌داد. به عکس آن، بروزه می‌گوید، هیتلر برای آلمانی‌ها به گونه‌ای نامعقول، به عنوان رهبری پر جذب و فرهمند که نارضایی‌های فراوان آن‌ها را مجسم می‌کرد، جذابیت داشت: «او آنچه را که آلمانی‌ها در نهم می‌اندیشیدند و می‌خواستند، بیان کرد؛ آرزوها و تعصبات نامطمئن ایشان را تقویت نمود، و در نتیجه برای آن‌ها گونه‌ای رضایتمندی حاصل از خود آگاهی ژرف نسبت به حقیقت و اطمینان جدید به وجود آورد».<sup>۲</sup> بر اساس تفسیر یاد شده، چنین بیان می‌شود که تا پیش از سال ۱۹۳۳ میلادی اندیشه‌های نازیسم به عنوان یک برنامه سیاسی فعال عمل نمی‌کرد، بلکه بیشتر همچون یک بدنه تبلیغی به منظور آماده سازی ملت برای کسب قدرت طراحی شده بود.

شاید این تفسیر درباره برخی از نوشته‌های «هدف‌گرا» برای بسیاری از آلمانی‌ها کمتر خوشایند باشد، زیرا همان‌طور که تیسن می‌گوید، نظریه مذکور این مفهوم را که آلمانی‌ها توسط هیتلر «فریب خورده» بودند، رد می‌کند و آن را با این تفسیر جایگزین می‌کند که هیتلر در حقیقت دیدگاه‌های مردم آلمان را ماهرانه ساماندهی نمود. جالب خواهد بود یادآوری کنیم که این تفسیر درباره نازیسم در برخی از جنبه‌ها بسیار نزدیک به بعضی از نوشته‌های نخست مارکسیست‌ها

1 H. M. Broszat (2001), *The Hitler State*, Pearson Educational, p.x, p.359.

2 Ibid., p.24.

درباره نازیسم است. برای مثال در سال ۱۹۳۳ میلادی، لئون تروتسکی (Leon Trotsky) نوشت: هر خرده بورژوازی ناراضی نمی‌توانست هیتلر بشود، اما هر ذره‌ای از هیتلر می‌تواند در هر خرده بورژوازی ناراضی جای داشته باشد.<sup>۱</sup> این بدین معنی نیست که بگوییم بروزه به طور مستقیم تحت تأثیر تروتسکی بود؛ اما نشانه‌ای از مفهوم‌های افراطی تفسیرهای بروزه و دوره تندروانه‌ای به شمار می‌آید که آن‌ها برای نخستین بار در آن ظاهر شدند.

بروزه در آغاز اظهار می‌دارد که ماهیت حرکت نازیسم، حکومتی از نوع بسیار متفاوت را به وجود آورد. هیتلر علاقه‌ای به کار اداری روزمره و یکتواخت نداشت و می‌خواست خود را از آن بیرون بکشد. به هر حال، او از ایجاد سازمان‌های مستقل مانند SS پشتیبانی می‌کرد که به جای پیروی از حکومت مرکزی، اقتدار خود را مستقیماً از هیتلر می‌گرفتند. این کار دو پیامد داشت: اول این که برای دسترسی به هیتلر در میان آن‌ها رقابت ایجاد می‌کرد؛ دوم آن که حکومتی را روی کار آورد که تنها او می‌توانست به عنوان مظهر حرکت و ملت اختلافات احزاب داخلی را حل کند.<sup>۲</sup> این دیدگاه تصویری از حکومت نازی را ارائه می‌دهد که به صورتی بی‌نظم و آشفته و تنها بسته به این که چه کسی و در چه زمان خاصی آن را اداره می‌کند نظر هیتلر را به خود جلب نماید. این تصویر بسیار متفاوت با تصویری است که از توانامندی ماشین‌وار عصر هیتلر در میان مردم به عنوان ویژگی آلمان تصور شده بود.

این دیدگاه همچنین اشاره‌هایی به بدنام‌ترین فعالیت نازی‌ها دارد که در آن برای قتل یهودیان اروپا تلاش می‌شد. بنابر نظر بروزه این اقدام حاصل تمایل به اعمال آن «براساس هدف‌های ایدئولوژیک طولانی مدت و از پیش تعیین شده» نبود، بلکه محصول ارتباط فرایندهایی شامل وارد شدن سریع بخش‌هایی از قدرت در بسیاری از رقابت‌های درون سازمانی محسوب می‌شد.<sup>۳</sup> بحث شده است که در آن وضعیت سازمان‌ها و اشخاص برای ارتقای موقعیت‌هایشان از طریق تحقق بخشیدن بیشتر به آن چیزی بودند که خواسته پیشوا (Führer) را تأمین کند. در نتیجه، این امر زمینه را برای به کارگیری فزاینده خشونت علیه مردم یهودی به شدت آماده کرد و منجر به نابودی دسته جمعی آن‌ها شد، چنان که که بروزه می‌گوید:

1 L. Trotsky (1971), "What is National Socialism", in Trotsky, *The Struggle against Fascism in Germany*, Penguin, p. 406.

2 I. Kershaw (1989), *The Hitler Myth*, Oxford University Press, p.262.

3 Broszat, *ibid.*, p.359.



«قانون‌ها و فرمان‌های گذشته گام به گام تبعیض‌های بیشتری علیه یهودیان در آلمان قائل می‌شد، آن‌ها را موضوع قانون‌های فوری قرار داد و به زندگی در محله‌های یهودی‌ها محکوم کرد، و زمینه را برای «راه حل نهایی» آماده نمود. انحلال پیش‌رونده اصول قانونی از طریق طرح‌های شبه قانونی، در نهایت منجر به اعمال کاملاً ناپخته، غیر قانونی و جنایتکارانه شد»<sup>۱</sup>.

جلد دوم کتاب زندگی‌نامه هیتلر از یان کرشا و گزارش مفصلی از این فرآیند را دربردارد. او به طور خلاصه بیان می‌کند که چگونه در یک فاصله زمانی، از ژوئن سال ۱۹۴۱، یعنی هنگامی که آلمانی‌ها حمله‌هایشان را به اتحاد جماهیر شوروی آغاز کردند، تا مارس سال ۱۹۴۳ میلادی، نازی‌ها از طرح‌ها و نقشه‌های خود دست کشیدند، تا یهودیان اروپا را به منطقه‌های خالی از سکنه شرق انتقال دهند و آن برنامه «راه حل نهایی»، یعنی قتل عام یهودیان را به شکل وحشتناکی بی‌بگیرند. عنصرهای مختلفی در این فرآیند دخالت داشتند که افزایش تدریجی و شدید خشونت علیه یهودیان شوروی توسط بسیاری از نیروهای مختلف آلمانی، از جمله ارتش منظم آلمان را شامی می‌شد. سازمان SS، یعنی گروه‌های ویژه، (Einsatzgruppen)، که در مراحل نخست اشغال روسیه به دست هیتلر به منظور حذف «روشنفکران یهودی بلشویک» تأسیس شده بود، از این حکم به عنوان توجیهی برای کشتار عام یهودیان استفاده کرد. در لیتوانی در یک دوره بیست روزه به دست تکاوران ویژه (Einsatzkommando) به ۴۴۰۰ نفر یهودی تیراندازی شد.<sup>۲</sup> چند ماه بعد یگان تکاور ویژه دیگری اعلام کرد در اوکراین تعداد ۳۳۷۱ نفر از یهودیان را کشته‌اند. این خشونت وحشت‌بار تا حد زیادی افزایش یافت، زیرا هیملر (Himmler) رئیس SS که در مناطق فتح شده شرق دارای قدرت بود، همان‌گونه که کرشاو اشاره می‌کند، از «فکر هیتلر» در کشتن یهودیان به خوبی آگاه بود.<sup>۳</sup>

با وجود کشتار عام یهودیان که از هنگام ورود نیروهای آلمانی به اتحاد جماهیر شوروی در جریان بود، کرشاو می‌گوید، حتی کنفرانس وانسی (Wannsee) که برای بحث درباره «راه حل نهایی» تشکیل شد، «یک برنامه نهایی به منظور کشتار عام و مرگ یهودیان در اردوگاه‌ها که در جریان بود» تنظیم نکرد؛ بلکه آن کنفرانس بحث تبعید گروهی یهودیان به شرق را آغاز نمود.<sup>۴</sup>

1 Ibid., p.323.

2 I. Kershaw (2000), Hitler: 1936-1945 Nemesis, Penguin, p. 463.

3 Ibid., p. 469.

4 Ibid., p. 493.

بخشی از آن در واکنش به ورود آمریکایی‌ها به جنگ بود. زیرا نازی‌ها، یهودیان را مسئول می‌دانستند؛ و بخشی از آن هم در واکنش به تبعید خشونت‌بار آلمانی‌های ولگا توسط استالین به سیبری محسوب می‌شد، که از نظر نازی‌ها «بلشویک‌های یهودی» مسئول آن بودند. آلمانی‌های ولگا از نسل آلمانی‌هایی به حساب می‌آمدند که در سدهٔ هجدهم میلادی در روسیه ساکن شدند و از نظر استالین مورد اعتماد نبودند. نهایت آن‌که، ناکامی در شکست قطعی ارتش سرخ، منجر به نابودی و کشتار جدی یهودیان در اردوگاه‌های مرگ شد. حل نشدن وضعیت و شرایط نظامی از نظر نازی‌ها به این معنی بود که یهودیان اروپا از طریق کار روی زمین‌های بایر روسیهٔ آسیایی از گرسنگی نخواهند مرد، و بنابراین طبق منطق نازی‌ها، آن‌ها باید طور دیگری نابود می‌شدند. تحلیلی که کرشاور ارائه می‌دهد، این است که نفرت کین‌توزانه و نامعقول هیتلر از یهودیان با ساختارهای حکومت نازی‌ها و تحولات بین‌المللی تأثیرهای دوسویه بر هم داشتند و شرایطی را به وجود آوردند که حکومت مذکور حتی اقدام‌های فوق‌العاده تندتری را برای رسیدگی به «مسئله یهودیان» اتخاذ کند. مورخان «ساختارگرا» این فرایند را به عنوان جریان رادیکالی شدن توصیف می‌کنند.<sup>۱</sup>

### «هدف گرایی» در برابر «ساختار گرایی»

در هنگام ارائهٔ یک بحث تاریخی به طور کلی بسیار آسان است که موقعیت‌های متضاد موجود، بیش از آنچه که هستند، دو قطبی نشان داده شوند. چنین بحث‌هایی در واقع دارای ویژگی‌های تعریف شده و ثابتی نیستند. آن‌ها دارای تأثیرهای دوسویهٔ واقعی و پویا هستند که در ضمن‌شان موقعیت‌های مختلفی ظاهر می‌شود. یان کرشاور نخستین و مهم‌ترین مورخ بریتانیایی در دورهٔ نازی بود و واضح است که کار او گرایش به جریان «ساختار گرایی» داشته باشد. به هر حال، همان‌گونه که او خاطر نشان کرده است، تفاوت‌های ظریفی وجود دارد میان تفسیر او از حکومت نازی، با آنچه توسط مورخان «ساختار گرای» آلمانی به صورت نظر غالب در آمد. مثالی را در نظر بگیرید: کرشاور اشاره می‌کند که مومزن (Mommsen) و بروزه (Broszat) تحولات مسئلهٔ هولوکاست را در آغاز بر آمده از یک ابتکار عمل محلی می‌دیدند که از بالا تأیید شد.

1 C. Browning (1993), "Beyond 'Intentionalism' and 'Functionalism': A reassessment of Nazi Jewish policy from 1939 to 1941", in T. Childers and J. Caplan(eds), *Re-evaluating the Third Reich*, Holmes and Meier, p.211.

یک پیامد تفسیر مذکور این است که «نقش شخصی هیتلر در این حادثه تنها می‌تواند به طور غیر مستقیم از آن استنتاج شود».<sup>۱</sup> بر خلاف آن، کرشاور حاصل کار یک مورخ آلمان شرقی، یعنی کورت پاتزولد (Kurt Patzold) را که در اظهارات زیر می‌آید، مورد تحسین قرار می‌دهد:

«در حالی که توصیف پاتزولد از فرآیند تبدیل اخراج یهودیان به قتل عام آنان با توضیحات مورخان «ساختار گرای» غربی تطبیق می‌کند، اما او آن را با مفهوم «هدف» پویا و مستقیم حکومت نازی ارتباط می‌داد که گاهی در گزارش‌های «ساختار گرایان» دیده نمی‌شود».<sup>۲</sup>

آنچه کرشاور می‌گوید، بدین معناست که گاهی او گزارشی را که بروزه و مومزن از فرآیند قتل عام یهودیان ارائه شده است می‌پذیرد؛ اما احساس می‌کند که آن‌ها در شناخت منبع و منشأ اندیشه‌ای که این تحول را سمت و سو و شکل داد، ناکام بودند. چنین برداشتی از نوشته‌ی او در خلال نتیجه‌گیری فصلی از کتاب آشکار می‌شود که می‌گوید: «قصد» هیتلر عاملی بنیادی در روند افراطی‌گری سیاست ضد یهودی داشت که منتهی به نابودی آنان شد.<sup>۳</sup> منظور کرشاور این نیست که هدف هیتلر در نابودی یهودیان در اوائل دهه ۱۹۲۰ میلادی شکل گرفته است. بلکه او می‌گوید، قصد هیتلر برای حذف یهودیان از سراسر قلمرو آلمان، البته آن‌گونه که تعریف می‌شود، نیروی عمده در هدایت نازی‌ها به سوی کشتار عام یهودیان بود. اهمیت این گفته برای دانشجویان تاریخ‌نگاری در آن است که «ساختار گرای» کرشاور در واقع بازآفرینی ساده‌ای از نظریه‌های بروزه نیست، بلکه ادامه‌ی گسترش آن است.

کریستوفر آر. براونینگ (Christopher R. Browning) نیز پیشنهاد اصلاح و تعدیل دیدگاه «ساختار گرایان» را مطرح کرده است. او این دیدگاه «هدف گرایان» را، که هولوکاست اجرای نقشه‌ی طولانی مدت هیتلر و طرح‌ریزی شده در دهه ۱۹۲۰ میلادی بود، رد می‌کند؛ بلکه براونینگ مدعی است که هیتلر از آنچه بروزه و حتی کرشاور مطرح کرده‌اند، در فرآیندی که منجر به هولوکاست گردید، نقش بسیار مستقیم‌تری بر عهده داشت. یکی از مشکلاتی که مورخان در بررسی این مسئله با آن مواجه می‌شوند، اظهار نظرهای هیتلر در موضوع یهودیان است. گرچه بیانات وی غالباً خشونت‌آمیز و بسیار تهاجمی است، اما در ماهیت به شدت جنبه‌ی عمومی دارد؛

1 I. Kershaw (1993), *The Nazi Dictatorship: Problems and Perspectives of Interpretation*, Edward Arnold, p.8 6.

2 Ibid.

3 Ibid., p. 107

همان نکته‌ای که براونینگ بر آن اذعان داشت.<sup>۱</sup> به هر حال، براونینگ می‌گوید: هیملر رئیس SS «به آن علائم رغبت و حساسیت فوق‌العاده‌ای نشان داد». در نهایت، او نتیجه می‌گیرد که «از سپتامبر ۱۹۳۹ تا اکتبر ۱۹۴۱ میلادی شواهد دلالت بر این دارند که هیتلر هر تغییر و تحول عمده‌ای را که در سیاست یهود ستیزی نازی‌ها اتفاق می‌افتاد، مورد تأیید قرار داد». بنابراین، براونینگ گونه‌ی کوتاه مدتی از «هدف‌گرایی» را فرض می‌کند و آن را با پذیرش دیدگاه ساختارگرایان در مورد چندپارچگی ماهیت حکومت آلمان، می‌آمیزد. از این رو، تفسیر او نیز همانند کرشاو یک اصلاح مهم بر تفسیر «ساختارگرایان» محسوب می‌شود.

در مثال‌های براونینگ و کرشاو، در بحث بین «ساختارگرایان» و «هدف‌گرایان» اصلاحاتی صورت گرفته است، اما شامل ماهیت تفسیرهای ایشان نمی‌شود؛ بلکه مسئله‌ای است که غالباً مباحث مربوط به تاریخ‌نگاری را شامل می‌گردد. هدف مورخ خردمند آفریدن پاسخ نهایی نیست، بلکه بیشتر شرکت وی در فرآیندهای جاری و توسعه و تحول پژوهش‌ها و تفسیر آن‌هاست. این موضوع را باید تشخیص داد که غلبه‌ی یک چارچوب تفسیری خاص به خودی خود به معنای حذف دیگر رویکردها نیست. میشل بورلایت (Michael Burleigh) در کتابش به نام *رایش سوم: تاریخ جدید (The Third Reich: New History)* با سبکی بسیار متفاوت به موضوع مورد نظر می‌پردازد. او در مطالعه‌ی خود دو الگوی بسیار نزدیک را به کار می‌گیرد: اولاً این که، او نازیسم را به عنوان یک مذهب سیاسی طبقه‌بندی می‌کند،<sup>۲</sup> و ثانیاً آن که او از مفهوم نظام تمامیت‌خواه برای ارتباط دادن آلمان نازی با اتحاد جماهیر شوروی بهره می‌گیرد.<sup>۳</sup> این دو الگو بر هم منطبق هستند، زیرا در دیدگاه بورلایت، شوروی کمونیستی نیز نوعی مذهب سیاسی بود. مفهوم «مذهب سیاسی» ممکن است برای تحلیل نازیسم غیر منطقی باشد، اما به کارگیری این الگو برای شوروی کمونیستی مشکلاتی ایجاد می‌کند. رژیم شوروی، به خصوص حکومت تحت سلطه‌ی استالین، قطعاً دارای ویژگی‌های غیر منطقی بسیاری است؛ اما به هر حال طرفداران جدی آن می‌توانند به پیشرفت‌های بسیاری در جهان اشاره کنند؛ به ویژه در دوره‌ی جنگ‌های داخلی که به نظر می‌رسید شواهد تجربی لازم را برای عقاید خاص ایشان فراهم کند. تنها به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1 C. Browning, *ibid.*, p.222.

2 *Ibid.*

3 M. Burleigh (2001), *The Third Reich: A New History*, Pan Book, p.10.

4 *Ibid.*, p.14.

سقوط بازار بورس آمریکا (Wall Street) و سپس رکود اقتصادی، برای بسیاری نشان می‌دهد که وضعیت کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) در حال فروپاشی بود و امپراتوری‌های استعمارگر نشان می‌دادند که امپریالیسم (سرمایه‌داری جهانی) استثمارگر وجود دارد. بنابراین می‌توان ادعا نمود که مارکسیسم و عقاید رسمی اتحاد جماهیر شوروی مبنایی منطقی داشت. در حالی که سوسیالیسم ملی، به دیگر سخن، می‌توانست به شواهد تجربی بسیار کمی برای تأیید عقاید عمده سیاسی خود اشاره کند. برای مثال، کجا کسی می‌تواند شواهد عینی پیدا کند که یهودیان بازار بورس و یهودیان بلشویک مسکو با هم در تبانی بودند و در طرحی برای امنیت سلطه یهودیان جهان با یکدیگر متحد شدند؟ به راستی چنین شواهدی وجود ندارد و اگر کسی هم به چنین طرحی اعتقاد داشته باشد، اساساً کاری اعتقادی است نه عقلی. بهره‌گیری بورلایت از حکومت تمامیت خواه مسئله‌ساز به نظر می‌رسد؛ و همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، مفهومی است که غالباً تفاوت‌های موجود میان رژیم‌هایی را که او به هم پیوند می‌دهد، نادیده می‌گیرد. در حقیقت، بورلایت خودش به شماری از تفاوت‌های عمده بین نازیسم و کمونیسم هم اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

## تاریخ عادی

الگوهایی که بورلایت به کار می‌گیرد، ممکن است با هدف‌های کتابش به خوبی ارتباط داشته باشد، یعنی مواردی که ریچارد ج. ایونز (Richard J. Evans) آن‌ها را تمایل برای نوشتن «یک تاریخ اخلاقی دربارهٔ رایش سوم» معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> شاید درست‌تر این باشد که گفته شود بورلایت بیشتر می‌خواست در مورد محکومیت اخلاقی رایش سوم بنویسد. او در آغاز کتابش رویکرد خود را به روشنی بیان می‌کند:

«این کتاب دربارهٔ آنچه که اتفاق افتاد، یعنی پس از آن که که برخی از نخبگان و توده‌های مردم عادی آلمان تصمیم گرفتند توانایی‌های فردی و انتقادی خود را به نفع سیاست‌هایی کنار بگذارند که مبتنی بر ایمان، امید، تفر و خودنگری جمعی و عاطفی برای نژاد و ملت خودشان بود».<sup>۳</sup>

بنابراین، تأسیس رژیم نازی می‌تواند محصول ناکامی اخلاقی بخش زیادی از مردم آلمان تلقی شود. پیامد این انتخاب فاصله گرفتن از هنجارهای تمدن غربی در مقیاسی بسیار گسترده بود که

1 Ibid., p. 12.

2 Evans, *The coming of Third Reich*, p. xviii

3 Burleigh, *ibid.*, p. 1.

پس از آن به یک بخش تاریخی ناهنجار و منحصر به فرد تبدیل شد.

«هیچ تاریخ «عادی» وجود ندارد که به گونه‌ای به حقیقت هلوکاست نزدیک یا از آن فاصله نگرفته باشد؛ یعنی این مسئله چارچوب مرزهای روشنفکری را که به اشکال مختلف بر ما تحمیل شده است، در هم می‌شکند»<sup>۱</sup>

در اینجا بورلایت در ادامه به بحث دیگری که دربارهٔ دورهٔ نازی مطرح بود می‌پردازد: حدود و اندازه‌های که بر اساس آن می‌توان تحولات تاریخی مانند انقلاب صنعتی یا موفقیت‌های جنگ اسپانیا را مشاهده نمود.<sup>۲</sup>

یکی از قدیم‌ترین جلوه‌های فکری این بحث در مقاله‌ای از مارتین برورز دیده می‌شود که در سال ۱۹۸۵ میلادی به چاپ رسیده است؛ یعنی زمانی که او مسئله‌ای به نام «تاریخی شدن» را مطرح کرد. آنچه او از این اصطلاح در نظر داشت، تکیه بر فرایندی بود که به جای تمرکز بر محکومیت اخلاقی رایش سوم، اساساً آن را به‌عنوان یک بخش تاریخی مورد توجه قرار می‌داد. برورز در ادامه اظهار می‌دارد که دیدن دوران نازی به‌منزلهٔ وقفه‌ای استثنایی در تاریخ این کشور منجر به تحریف تاریخ آلمان می‌شود. کرشاو به این مسئله می‌پردازد که برورز در نظر داشت «یک تحقیق تاریخی دقیق و عادی» با هدف فهم پیچیدگی‌های آن دوران برای رایش سوم به کار گیرد.<sup>۳</sup> مقالهٔ برورز واکنش‌های شدیدی به دنبال داشت. انتقاد اساسی از تلاش‌های او برای «عادی سازی» تاریخ رایش سوم این بود که منتقدان اعتقاد داشتند که وی فرایند کشتار عامی را که مهم‌ترین فعالیت رژیم نازی به شمار می‌آمد، «عادی» جلوه می‌داد.<sup>۴</sup> بنابر نظر بسیاری از مورخان وحشتناک بودن مطلق و منحصر به فرد واقعهٔ هولوکاست، آن واقعه را برای همیشه از وضعیت یک تاریخ عادی خارج می‌کند؛ چنان‌که ایزاک دویچر (Issac Deutscher) اظهار می‌دارد:

«خشم نازی‌ها که بر نابودی بی‌قید و شرط هر مرد و زن و کودک یهودی در دسترس تکیه داشت، قوهٔ ادراک هر مورخی را به تحرک و امید تاسعی کند انگیزه‌های واقع در پس این رفتار بشری را شناسایی نماید و علائق و جذابیت‌های نهفته در پس این انگیزه‌ها را دریابد»<sup>۵</sup>.

1 Ibid., p.811

2 D. Renton (1999), *Fascism: Theory and Practice*, Pluto, pp. 93-99.

3 I. Kershaw (1993), *The Nazi Dictatorship: Problems and Perspectives of Interpretation*, Edward Arnold, pp. 180-182.

4 Ibid., p. 187.

5 Quoted in Renton, *ibid.*, pp. 93-94.

این دیدگاه مسائل مهمی برای مورخان پیش می‌آورد، زیرا در آن ادعا شده است که هولوکاست به معنای واقعی ورای توان فهم مورخان است. به هر حال، ممکن است بیشتر افراد با این دیدگاه موافق باشند، اما هر فردی باید پرسش‌های قطعی و مشخصی درباره آن مطرح کند. یک رویداد، پیش از آن که وارد فهم بشری شود، تا چه حد باید هولناک باشد؟ برای مثال، آیا مورخان می‌توانند کشتارهای عام به وقوع پیوسته در روآندرا در اواخر سده بیستم میلادی مورد بررسی قرار دهند؟ بدون شک، هولوکاست کاملاً یک تجربه هولناک بشری بود، اما قرار دادن آن ورای درک تاریخی بشری به نظر می‌رسد به مانند کناره‌گیری از تلاش برای فهم یک امر ضروری باشد.

مورخان آلمانی دیگری هستند که به دنبال «عادی سازی» تاریخ وایش سوم‌اند. آن‌ها این کار را از جایگاهی بسیار متفاوت از آنچه توسط بروزه مطرح شد، انجام می‌دهند. در نیمه دهه ۱۹۸۰ میلادی مورخان آلمان غربی درگیر بحث و مجادله تلخی درباره تفسیر تاریخ آلمان در دوران هیتلر شدند که به «مجادله تاریخی» (Historikerstreit) مشهور است. یکی از شخصیت‌های عمده در بطن این مجادله مورخ با سابقه‌ای به نام ارنست نولت (Ernest Nolte) بود. ارنست نولت در سال ۱۹۸۶ میلادی مقاله‌ای در مجله فرانکفورتر آگمانه زایتونگ *Frankfurter Allgemeine Zeitung* به چاپ رسانید و در آن ادعا کرد که سیاست افراطی‌گری نازی‌ها را به سادگی می‌توان یکی از بسیاری فجایعی دانست که جزو ویژگی‌های سده بیستم میلادی بود؛ ثانیاً این که سیاست نازی‌ها اساساً واکنشی دفاعی در برابر تهدیدهای ایجاد شده از سوی اتحاد جماهیر شوروی بود و این کار درباره دشمنانی که از اعمال آن‌ها به عنوان «قتل طبقاتی» یاد می‌شد، مرتکب شدند. «آیا قتل‌های طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی نمی‌توانست پیشینه‌ای منطقی و واقعی برای قتل عام نژادی سوسیال-ناسیونالیست‌ها ملی باشد؟» نولت همچنین اظهار می‌دارد که دستگیری یهودیان به فرمان هیتلر توجیه‌پذیر است، زیرا در سال ۱۹۳۹ میلادی، چایم وایزمن (Chaim Weizman)، یک رهبر صهیونیستی، اعلام کرد که همه یهودیان علیه نازیسم خواهند جنگید؛ اگرچه همه یهودیان صهیونیست نبودند و وایزمن هم نیروهای نظامی نداشت تا بتواند علیه نازی‌ها صف‌آرایی کند.<sup>۱</sup> نولت در نوشته‌هایش که در طی سال‌های بسیار منتشر می‌شد، نولت مانند بروزه از بحث خود که

1 Quoted in S. Steinberg, "Right-wing historian Ernest Nolte receives the Konrad Adenauer Prize for Science", 17 August 2000, [www.waws.org/articles/2000/aug2000/aug2000/nolt-a17.shtml](http://www.waws.org/articles/2000/aug2000/aug2000/nolt-a17.shtml).

2 Lipstadt, *Denying the Holocaust*, p. 213.

سیاست نازی را در آغاز دارای پایه و اساس و در مواقعی و از برخی جهات منطقی و حتی به‌راستی توجیه‌پذیر می‌دانست، فاصله گرفت. این تلاش‌ها به‌منظور «نسی جلوه دادن» تاریخ دوران نازی‌ها برای این بود تا تأثیر آن را با ارتباط دادن‌شان با نمونه‌های مشابهی، آن‌گونه که توسط بسیاری از مورخان مانند دیورا لیتاد ارائه شد، کاهش دهند؛ یعنی کوشش‌هایی که به‌منظور ایجاد مفهوم مثبت‌تری از هویت آلمانی انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup>

گزارش‌های بحث‌انگیز از فعالیت‌های نازی‌ها که توسط نویسندگانی مانند نولت و دیوید ایروینگ (David Irving) ارائه شده، باعث گشته است که پژوهش‌دربارهٔ ماهیت بسیاری از مسائل تاریخی در شمالی بسیار نمایشی به پیش برده شود. این بحث‌ها به عنوان پیامد رشد تأثیرهای پسا مدرنیسم در زندگی علمی توسعه یافته‌اند. تحولات مورد نظر در فصل ۲ توضیح داده شده است، اما مفید خواهد بود که در اینجا به خاطر خویش دیدگاه‌های پذیرفته شده توسط برخی از افراد را که زیر چتر واژه‌ها مخفی شده‌اند، یادآوری کنیم. از نظر پسا مدرنیست‌ها همهٔ تجارب بشری شامل زبان می‌شود که با واقعیت خارجی ارتباط ندارد. بنابراین، برای مثال اگر واژه «میز» را بر زبان می‌آوریم، فقط از یک واژه استفاده کرده‌ایم؛ نه این‌که به شیئی خارجی با شرایط خاص میز اشاره کرده باشیم. به بیان دیگر، ما به کار برندگان واژه هستیم که به آن معنا می‌بخشیم؛ نه این‌که برخی واقعیت‌های خارجی دست نیافتنی به آن معنا دهند. اگر ارتباط یافتن با دنیای خارجی در زمان حال غیر ممکن است، پس به طور یقین ارتباط با گذشته نیز امکان‌ناپذیر خواهد بود. در نتیجه، شواهد برای مورخان پسا مدرنیست امکان دست یافتن به گذشته را فراهم نمی‌کند؛ از نظر پسامدرنیست‌ها، با توجه به معانی که هر مورخ ادعا می‌کند وجود دارد، مورخان در زمان حال از آن معانی برای ساختار یک «داستان» استفاده می‌کنند.

به طور کلی، مفهوم این دیدگاه‌ها این است که تحلیل‌های تاریخی دقیق مبتنی بر شواهد نمی‌توانند ادعای رسیدن به واقعیت را داشته باشند؛ به‌علاوهٔ این‌که هیچ گزارش تاریخی بهتر از دیگری نیست، و یا همان‌طور که روبرت بران (Robert Braun) در مقاله‌ای به نام «هولوکاست و مشکلات ارائهٔ آن» می‌گوید: «بنابراین گذشتهٔ واقعی وجود ندارد، به عکس، با توجه با قضاوت‌ها و نظرات متعدد در زمان حاضر، واقعیت‌های بی‌شماری موجود است».<sup>۲</sup> اگر بخواهیم به زبان ساده

1 Ibid., 210.

2 R. Braun (1997), "The Holocaust and problems of representation", in Keith Jenkins(ed.), *The Postmodern History Reader*, Routledge, p. 421.



آن را بیان کنیم، منطق پسامدرنیسم چنین است: گزارش‌هایی که توسط منکران هولوکاست ارائه شده، به همان اندازه گزارش‌های نازی‌ها و فعالیت‌های آن‌ها معتبر است. اگر این تفسیر هیچ چیزی نباشد، دست کم نشان می‌دهد که پیشرفت‌های زندگی علمی می‌تواند به صورت بالقوه بر جهانی گسترده‌تر تأثیر داشته باشد. در این مورد، همان‌گونه که ریچارد ایونز می‌گوید، «راه برای منکران هولوکاست» باز می‌شود. ایونز که خود شاهد اصلی دفاع محاکمه بیانیۀ افتراآمیز علیه لپشتاد بود، می‌گوید شکست دیویدایروینگ در این دادگاه صرفاً تنها یک تو دهنی بر منکران هولوکاست نبود، بلکه کمک کلی مهمی برای بررسی‌های تاریخی مبتنی بر شواهد نیز محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

ادامه بحث و مجادله در آلمان درباره تفسیر تاریخ دوران نازی‌ها نشان می‌دهد که آن امر تنها یک مسئله علمی نیست. در حقیقت، در سراسر این فصل تلاش کردیم نشان دهیم که مسائل تاریخ‌نگاری عمیقاً با تحولات سیاسی و اجتماعی در ارتباط است. در سپتامبر سال ۲۰۰۵ میلادی، برای مثال، اعضای جامعه مسلمانان بریتانیا خواهان الغای روز یادبود هولوکاست یهودیان شدند که در سال ۲۰۰۱ میلادی برقرار شده بود. اینجا مجال بحث بر سر این نیست تا نشان دهیم، آیا این ادعا معتبر است یا خیر؛ اما ارزشمند خواهد بود که یادآوری کنیم برخی از مسلمانان بریتانیا احساس کردند که پرداختن به یادبود این روز، موقعیت و جایگاه مصائب همدینان آن‌ها را ناچیز جلوی می‌دهد: «حتی نام روز یادبود هولوکاست برای عده زیادی از جوانان مسلمان بسیار منحصر به فرد به نظر می‌رسید. از نظر ایشان آن‌گونه مظاهر نادرست نشاگر این است که زندگی برخی از مردم باید بیش از زندگی دیگران به یادها بماند. معنای ضمنی این درخواست احتمالاً ابراز تمایل برای افزایش جایگاه و اعتبار جامعه مسلمانان بریتانیا در این کشور است. در آغاز این فصل گزارشی از آن انجمن تاریخ نقل کردیم که در مورد «هیتلری شدن» برنامه‌های آموزشی تاریخ در بریتانیا سخن می‌گفت. امیدواریم از طریق یک بررسی نسبتاً مختصر درباره وجود تولید بسیار انبوهی از نوشته‌های راجع به موضوع مورد بحث توانسته باشیم نشان دهیم که تأثیر دوران نازی‌ها

1 M. Kustow (12 September 2005), interview with Richard J. Evans, *Red Pepper*, 72, June 2000. Quoted in T. Helms, "Holocaust Day must be scrapped says Muslim leaders", *Daily Telegraph*.

همچنان با ماست و همچنان نتایج سیاسی بسیار واقعی دارد. ممکن است اظهار شود که این خود اطلاع جدیدی است که «هیتلری» شده و محتویات برنامه‌های آموزشی تنها منعکس‌کننده حقیقت مذکور است.

### برای مطالعه بیشتر

- Broszat, M. (2001), *The Hitler State*, Pearson Educational.
- Burleigh, M. (2001), *The Third Reich: A New History*, Pan Books.
- Childers, T. and Caplan (eds) (1993), *Reevaluating the Third Reich*, Holmes & Meier.
- Kershaw, I. (1993), *The Nazi Dictatorship: Problems and Perspectives of Interpretation*, Edward Arnold.
- Leitz, Christian (ed.) (1999), *The Third Reich*, Blackwell.
- Renton, D. (1999), *Fascism: Theory and Practice*, Pluto.

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل هفتم

# تاریخ فرهنگی و مارکسیسم

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

### مقدمه

تعریف واژه «فرهنگ» کار ساده‌ای نیست. این واژه از نظر بسیاری از افراد به معنای ممارست و تولید هنرهای عالی است، و آشنایی با آن می‌تواند باعث تمایز فرد به عنوان یک «فرد فرهنگی» با دیگران شود. در برخی از نوشته‌های تاریخی واژه فرهنگ را فعالیت‌های روشنفکری و هنری یک جامعه توصیف کرده‌اند.<sup>۱</sup> به بیانی دیگر و در مفهومی گسترده‌تر و انسان‌شناسانه‌تر، هنر به معنای اعتقادات و ارزش‌هایی است که توسط جامعه یا گروه‌های اجتماعی خاص به کار می‌رود. پیتر برک (Peter Burke) میان آنچه که او «فرهنگ اکسالی» و «فرهنگ مردمی» می‌خواند، تمایز مفیدی قائل است. او در آغاز به دانش و آگاهی دقیق گروه‌های نخبه اجتماعی از هنرهای عالی اشاره می‌کند و سپس به هنرهای غیر دقیق و اغلب نظام‌های ارزشی تثبیت شده توسط اکثریت جامعه می‌پردازد.<sup>۲</sup> تنها امتیازی که می‌توان برای این نظریه محسوب نمود این است که وی تأیید می‌کند که گروه‌های نخبه جامعه نیز ارزش‌های عمیق خودشان را دارند، اما نظام‌های ارزشی مردمی غالباً به روشنی بیان نمی‌شوند. یک نمونه تقریباً سرگرم کننده از این موضوع، تمایزی است که نانسی میتفورد (Nancey Mitford) بین زبان طبقه بالا و دیگران برشمرده است.<sup>۳</sup>

- 1 C. Harvie, G. Martin and A. Scharf (eds.) (1970), *Industrialization and Culture 1830-1914*, Macmillan, p.12.
- 2 P. Burke (1981), "The 'Discovery' of Popular Culture" in R. Samuel(ed.), *People's History and Socialist Theory*, Rutledge & Kegan Paul, p.216.
- 3 M. S. Lovell (2002), *The Mitford Girls*, Abacus, pp. 452-453.

این فصل، به جای پرداختن به آنچه ممکن است اغلب تاریخ فرهنگ به حساب آید، بیشتر بر تاریخ فرهنگی به عنوان شناخت باورها و ارزش‌ها تمرکز می‌یابد. اگر چه چنین تمایزهایی بین این دو قائل شده‌اند، اما این امر نیز تأیید شده است که اعتقادات و باورها غالباً در آثار هنری از هر نوع آن تجسم می‌یابد. در بریتانیا پیشگامان این رویکرد مورخان مارکسیست بودند که با گروه مورخان حزب کمونیست ارتباط داشتند و تمرکز اصلی این فصل بر آثار آنان است. به هر حال، رویکردهای اولیه در مورد تاریخ فرهنگی و همچنین گسترش دیدگاه‌های نظری جدیدتر موافق و مخالف مارکسیسم که هر دو رویکرد بر کار گروه تأثیراتی داشتند، در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

گروه‌های اجتماعی نخبه، تا دوران اخیر نسبتاً سهم نا متناسبی در مجموعه گزارش‌های تاریخی داشتند. بدون شک این مسئله تا حد زیادی حاصل جهت‌گیری طبقاتی مورخان بود؛ اما ناشی از این نیز بود که به اندیشه‌ها، طرز تلقی‌ها و اعتقادات گروه‌های نخبه، بیش از دیگر گروه‌های اجتماعی، استناد می‌شده است. مطالعه فرهنگ مردمی، آن گونه که خود را در آداب و رسوم، نغمه‌ها و جشن‌ها نشان می‌دهد، به درستی می‌تواند اصلاح‌کننده این جانبداری‌ها و یک‌سونگری‌های مورخان باشد.<sup>۱</sup> شاید پرسیده شود، چه چیزی ممکن است باعث تمایز رویکرد مطالعه تاریخ طبقات فرودست از تاریخ اجتماعی شود. امید است یک مثال بتواند فرق بین آن‌ها را روشن سازد. در یک اثر منتشر شده در سال ۱۹۵۰ میلادی، ج. ه. پلامب (J.H. Plumb) فعالیت‌های بعضی از افراد در شکستن ماشین‌ها در سده هجدهم و نوزدهم میلادی را کاری «بی‌هدف» و «دیوانه‌وار» توصیف می‌کرد.<sup>۲</sup> این نظریه توسط اریک هابسبام (Eric Hobsbawm) به چالش کشیده شد. او می‌گفت نظریه پلامب اولاً مبتنی بر اعتقادی بود که در آن «پیروزی ماشینی شدن امری اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شد»؛ و ثانیاً این که وی در شناخت رفتار ماشین شکنان که از دید خودشان منطقی عمل می‌کردند، ناکام ماند. هابسبام چنین فعالیت‌هایی را «عمل جمعی از طریق شورش» توصیف می‌کرد و منظورش این بود که با توجه به وضع داخلی حزب کارگر، ماشین‌شکنی مؤثرترین راه در مجادلات صنعتی به حساب می‌آمد.<sup>۳</sup> هر دو مورخ در

1 A. S. Lloyd (1975), *Folk Song in England*, Paladin, p. 22.

2 J. H. Plumb (1950), *England in the Eighteen Century*, Penguin, p.150.

3 E. J. Hobsbawm (1968), "The Machine Breakers", in Hobsbawm, *Labouring Men*, Weidenfeld and Nicolson, pp. 5-7.

جستجوی شناخت حوزه‌های از تاریخ اجتماعی بودند؛ اما هابسبام، بر خلاف پلامب، تلاش می‌کرد که دیدگاه ماشین‌شکنان را درک کند و از این نظر عمل وی می‌تواند یک کار «فرهنگی» محسوب شود. بنابراین، تاریخ فرهنگی می‌تواند به عنوان شکلی از تاریخ اجتماعی باشد، اما تمام تاریخ اجتماعی از لحاظ رویکردی نمی‌تواند یک عمل فرهنگی باشد.

هابسبام، مانند بسیاری از مورخان مارکسیست هم نسل خود، تمایل به بهره‌گیری از رویکرد فرهنگی برای بررسی طبقات فرودست جامعه داشت، رویکردی که در حوزه «تاریخ فرودستان» جمع‌بندی می‌شد.<sup>۱</sup> به هر حال، این باور اشتباه خواهد بود که تصور شود همه تاریخ فرهنگی بر مسائل اجتماعی تمرکز دارد؛ آثاری وجود دارند که به تاریخ فرهنگی، با توجه به اهمیت اجتماعی آن، می‌پردازند.<sup>۲</sup>

آنچه در آثار تاریخ فرهنگی عمومیت دارد، تمرکز بر نظام اعتقادی است و این که چگونه نظام‌ها رفتار گروه‌ها و اشخاص مرتبط با آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

### تأثیر پژوهش‌های ادبی

در انگلستان نخستین فعالیت‌های علمی راجع به تاریخ فرهنگی از سوی گروهی از پژوهشگران انگلیسی به ویژه از جانب اف. آر. (F. R.) و کیو. دی لیویز (Q.D. Leavis) انجام شد. این دو تن زن و شوهر به سده هفدهم میلادی همچون دوره‌ای که در آن «جامعه‌ای منسجم» وجود داشت، می‌نگریستند. منظور آن‌ها این بود که در آن جامعه عمده‌تأ کشاورزی، تمام گروه‌های اجتماعی در سطح بالا و پایین جامعه دارای فرهنگی مشترک بودند.<sup>۳</sup> آن‌ها به هر حال معتقد بودند که این فرهنگ مشترک با فرآیند توسعه بازرگانی و صنعتی شدن جامعه نابود شد. در همان حال که عده زیادی از جمعیت درگیر کارهای تکراری و بی‌روح صنعتی می‌شدند، فرهنگ جامعه هم شکل‌های سطحی به خود می‌گرفت و در نتیجه بحث‌ها هم اساساً ارزش‌های نازل تجاری را منعکس می‌کردند. ضمن اظهار نظر درباره تحولات اوائل سده بیستم میلادی، لیویز اعلام می‌کند: «تأثیر فزاینده مدیریت از طریق معاملات و دادوستدهای کلان... موجب نابودی تمایل توده‌ها به مطالعه هر چیزی شده است که در گسترده‌ترین صورت آن‌ها را غالباً جزو «ادبیات» طبقه‌بندی

1 D. Dworkin (1997), *Cultural Marxism in Postwar Britain*, Duke University Press, p. 79.

2 M. J. Wiener (1985), *English Culture and the Decline of the Industrial Spirit 1850-1980*, Penguin.

3 A. Samson (1992), *F. R. Leavis*, Harvester Wheatsheaf, pp. 37-38.

می‌کنیم»<sup>۱</sup>

اهمیت چنین موضوعی در این است که تحولات تاریخی را به تحولات فرهنگی پیوند می‌زند و فرهنگ را به عنوان تجسم شیوه زندگی یا حساسیت‌های اجتماعی نشان می‌دهد. به علاوه، نسبت به فرهنگ گذشته دارای دیدگاه مثبتی است و به طور مشخص از گذشتن آن تأسف می‌خورد. این طرز تلقی‌ها می‌تواند در آثار مورخانی مانند ی. پ. تامپسون دیده شود که مخصوصاً به رویکرد «فرهنگ گرایان» پیوند داشت. در سال ۱۹۳۳ میلادی لیویز دربارهٔ صنایع دستی روستایی و «جامعهٔ منسجم» این‌گونه سخن می‌گوید:

«وجود قانونی مناسب در روابط شخصی با دیگران و اربابان، تصویری عالی از جایگاه آنان در اجتماع، و درکی از اهمیت نقشی که کار آن‌ها به سهم خود و با توجه به برنامه‌ها در آن جامعه ایفا می‌کند»<sup>۲</sup>.

تامپسون در نوشته‌های خود در سال ۱۹۶۳ میلادی، مصائب و بدبختی‌های کارگران در اوایل سدهٔ نوزدهم را به شکل بسیار مشابیهی تشخیص می‌دهد:

«ظهور طبقهٔ اربابان بدون اقتدار و تعهدات سنتی، گسترش فاصلهٔ بین ارباب و افراد، وضوح و شفافیت در بهره‌برداری از منابع ثروت و قدرت جدید آن‌ها، از دست دادن موقعیت، و از همه بالاتر عدم وابستگی کارگران، کاهش کامل وابستگی کارگران به ابزارهای تولید اربابان»<sup>۳</sup>.

مورخان مارکسیست نسل تامپسون، به لحاظ فکری در دههٔ ۱۹۳۰ و در اوایل دههٔ ۱۹۴۰ میلادی شکل گرفتند. بنابر نظر دنیس دورکین (Dennis Dworkin) آنان غرق «فرهنگ ادبی انگلیس» بودند.<sup>۴</sup> بنابراین به نظر می‌رسد که به احتمال زیاد رویکرد لیویز نسبت به فرهنگ به عنوان بیان ارزش‌های اجتماعی و همدردی آشکار و تلاش او برای تکیه زدن بر فرهنگ ماقبل صنعتی گذشته، دست کم تأثیر مهمی بر آن‌ها داشت.

پری اندرسون (Perry Anderson) یک اندیشمند مارکسیستی که از میان «چپ‌های جدید» اوائل دههٔ ۱۹۶۰ میلادی برخاسته بود، تأکید نسبتاً متفاوتی بر کار طرفداران لیویز داشت. او آن‌ها را به تعبیری محصول جنبه‌های ساختاری تحولات تاریخی بریتانیا می‌دانست. اندرسون عقیده

1 Q. D. Leavis (1932), *Fiction and the Reading Public*, Chatto and Windus, p.17.

2 E. R. Leavis and D. Thompson (1981), *Culture and Environment* (1933), quoted in F Mulhern, *The Moment of Scrutiny*, Verso, p.50.

3 E. P. Thompson (1968), *The Making of English Working Class*, Penguin, p. 221.

4 Dworkin, *Cultural Marxism in Postwar Britain*, p. 43.

داشت به دلیل آن که طبقه بازرگان بریتانیا به رغم درهم شکستن قاطعانه آریستوکراسی (اشرافیت)، خود را حاکم بر جامعه نمی‌دانستند، بلکه از سده هفدهم میلادی بیشتر در پی سازش با آن‌ها بودند؛ در نتیجه آن‌ها در گسترش هویت فرهنگی متمایزی برای خود ناکام ماندند. در تعریف اندرسون، بورژوازی بریتانیا در گسترش مفهوم کلیت، که به‌طور کلی ماهیت جامعه و ارزش‌های آن را تشکیل دهد، شکست خورد.<sup>۱</sup> مهم‌ترین نشان این ناکامی بنابر نظر اندرسون، فقدان جامعه‌شناسی سنت ملی در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم میلادی بود.<sup>۲</sup> حقیقت این است که نخستین تلاش برای فهم نظام ارزشی ظهور بورژوازی بریتانیا از نظر جامعه‌شناسی، توسط ماکس ویر (Max Weber) آلمانی انجام شده بود که می‌تواند به‌صورت حمایت از بحث اندرسون تلقی شود. فرضیه ویر این بود که فرهنگ پسادرنیست به‌طور عجیبی با پیگیری کسب منافع تجاری و صنعتی سازگار بود.<sup>۳</sup>

اندرسون عقیده داشت که اهمیت بحث طرفداران لیویز این بود که بنابر تعریف او، آن‌ها از طریق انتقادهای ادبی برای «تمامیت‌نگری» جامعه بریتانیا و ارزش‌های آن تلاش کردند. چنان‌که که خود لیویز می‌گوید:

«آثار ادبی... مهم بودند. آن‌ها به‌طور قاطع مهم بودند، زیرا واقعیت بشری و استقلال ذهن و روح بشر را نشان می‌دهند؛ یعنی چیزهایی که جبرگرایی اقتصادی و تفسیر نازل از جنگ طبقاتی، برای آن‌ها فضایی باقی نگذاشته است».<sup>۴</sup>

ادبیات، آن‌گونه که توسط لیویز تعریف می‌شود، تجسم‌بخش و حافظ ارزش‌های بشری در برابر نیروهای ماتریالیستی است. رویکرد اندرسون به این شیوه انتقادی نکته مهم را نشان می‌دهد: و آن این است که امکان مشاهده توسعه فرهنگ فکری در یک پیوندی نزدیک با اقتصاد و تحولات اجتماعی وجود داد و یا به بیان دیگر چنین تحولاتی می‌تواند با توجه به تغییر ساختار اجتماعی فهمیده شود.

توسعه یافته‌ترین کاربرد این نوع رویکرد در درون سنت ادبی در کتاب رایموند ویلیامز (Raymond Willaims)، یعنی فرهنگ و جامعه ۱۷۸۰-۱۹۵۰ (*Culture and Society 1780-1950*)

1 P. Anderson (1969), "Components of the National Culture", in Alexander Cockburn and Robin Blackburn, *Student Power*, Penguin, p.226.

2 Ibid., p.219.

3 Max Weber (1930), *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, Unwin, p.153.

4 Quoted in P. Anderson, "Components of the National Culture", p. 273.



برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸ میلادی نمایان شد. ویلیامز اثرش را به نام «یک گزارش و یک تفسیر از پاسخ‌های فکری و احساسی ما به تحولات جامعهٔ انگلیس از اواخر سدهٔ هجدهم» میلادی معرفی می‌کند.<sup>۱</sup> بحث ویلیامز که در برخی جنبه‌ها بسیار شبیه بحث لیویز است، حاکی از این است که تحولات صنعتی شدن در اواخر سدهٔ هجدهم، ارزش‌های مشترک و بشردوستانه را دستخوش فرسایش نمود و آن را با ارزش‌های بازاری جایگزین کرد. در برابر این فرآیند، صف درازی از نویسندگان وجود داشت که فکر می‌کردند یا نوشته‌هایشان از فرهنگ به عنوان سپری در برابر نگاه اقتصادی به زندگی اجتماعی محافظت می‌کنند و در همین راستا از فرهنگ همچون «یک جانشین تسکین دهنده و حمایت کننده» استفاده می‌کردند.<sup>۲</sup> بنابر دیدگاه ویلیامز، تحولات شتابندهٔ اجتماعی، برخی منتقدان اجتماعی را وادار کرد که مشتاقانه به بررسی دقیق جامعه‌شان بپردازند. در طول مسیر این فرآیند، آن‌ها اندیشهٔ فرهنگ را آفریدند - که ویلیامز بارها آن را شیوهٔ کامل زندگی تعریف کرده است.<sup>۳</sup> یا با بیان دیگر، آن‌ها یک دیدگاه جایگزین و انسانی را برای چگونگی ادارهٔ جامعه توسعه دادند؛ فرآیندی که اندرسون انتظار داشت که ویلیامز آن را «ارزیابی کیفی نهایی» بنامد.<sup>۴</sup>

بخش اصلی کتاب، شامل خطوط کلی اعتقادات شماری از نویسندگان بود که با ادموند برک (Edmond Burke) آغاز می‌شد و با جورج اروول (George Orwell) به پایان رسید. ویلیامز دلیل متقاعد کننده‌ای مبنی بر این که به طور کلی آثار این نویسندگان خود یک سنت را تشکیل می‌دهد، ارائه می‌کند؛ گرچه البته این نویسندگان دقیقاً برای اثبات این نظریه توسط ویلیامز انتخاب شده‌اند. همچنین، ویلیامز در همان آغاز مثال‌هایی ارائه می‌کند تا نشان دهد چگونه امکان ارتباط دادن آثار نویسندگان داستانی و نیز غیر داستانی با موقعیت‌ها و شرایطی که آن‌ها در آن زندگی می‌کردند، وجود دارد؛ و او از این نظر خود یک پیشگام عمده و مهم در تاریخ فرهنگی محسوب می‌شود. او در نتیجه‌گیری کتابش دربارهٔ در هم آمیختن ارزش‌های سنتی با همبستگی اجتماعی جنبش حزب کارگر برای ایجاد یک فرهنگ مشترک سخن می‌گوید که دست کم شاید بخش موفق این کتاب باشد. در این بخش از کتاب اصولاً چارچوب‌های سیاسی او به شدت

1 R. Williams (1963), *Culture and Society 1780-1950*, Penguin, p.11.

2 Ibid., p. 17.

3 Ibid., p.47.

4 Ibid., p.285.

مبهم است و وارد مرزهای افسانه می‌شود:

«اندیشه‌ها و شیوه‌های فکری وجود دارد که بذرهای زندگی در آن‌ها غلیان می‌کند، و بر عکس شیوه‌های دیگر فکری وجود دارد که بذرهای مرگ عمومی در آن نهفته است. معیار موفقیت ما در شناخت این‌گونه اندیشه‌ها و نامیدن‌شان، امکان شناخت عمومی آن‌ها را به وجود می‌آورد و ممکن است از نظر ادبی معیاری برای آینده ما باشد»<sup>۱</sup>

آرزوی ویلیامز در ایجاد یک جامعه مبتنی بر سنت ادبی انسانی نمی‌توانست با اصطلاحات سیاسی متداول بیان شود. اگرچه قادر بود با یک اندیشه سیاسی شفاف و صریح سیاسی که در دهه ۱۹۳۰ میلادی ظهور کرد، مرتبط باشد.

### بسیج تاریخ و فرهنگ: جبهه مردمی

در سال ۱۹۳۵ میلادی رهبر جنبش بین‌المللی کمونیست فهمید که ابتکار عمل جدیدی برای مقابله با گسترش فاشیسم لازم است. این موضوع سرآغاز یک رویارویی مردمی بود، یعنی اندیشه‌ای که معتقد بود باید اتحادیه گسترده ضد فاشیستی شکل بگیرد تا در صورت لزوم تمام دولت‌ها از سازمان‌های دموکراتیک ملی محافظت کنند. این «تغییر جهت» به معنای به تعویق انداختن دستور کار انقلاب بود. همچنین بحث می‌شد که برای محافظت از سازمان‌ها و تشکیلات ملی، احزاب کمونیست باید تاریخ فرهنگ ملی را بسیج کنند:

«موسولینی بیشترین تلاش را می‌کرد تا از شخصیت تاریخی گاریبالدی (Garibaldi) به نفع خودش استفاده کند. فاشیست‌های فرانسوی قهرمان خودشان، دوشیزه ژاندارک (Joan of Arc) را پیش کشیدند. فاشیست‌های آمریکایی از سنت‌های جنگ استقلال آمریکا و سنت‌های جرج واشینگتون و لینکلن پیروی می‌کردند... کمونیست‌ها که می‌پنداشتند هیچ یک از این کارها ارتباطی با منافع طبقه کارگر ندارد... تمامی تحریف‌های ارزشمند گذشته تاریخی ملت را به طور داوطلبانه به فاشیست‌ها واگذار نمودند؛ بنابراین آن‌ها ممکن است خود ایشان باعث اغفال توده‌ها شده باشند»<sup>۲</sup>

1 Ibid., p.323.

2 G. Dimitrov (1979), "The Fascist offensive and the tasks of the Communist International in the struggle for the unity of the working class against Fascism" August 1935, in G. Dimitrov, *against Fascism and War*, Sofia Press, p. 74.

منطق موجود در پس این گونه موضع‌گیری‌ها این بود که اگر احزاب کمونیستی می‌خواهند از تشکیلات و سازمان‌های ملی دفاع کنند، پس باید تا حدودی این کار را با بسیج پیشینه تاریخی‌شان انجام دهند. در بریتانیا یک نمونه از این که چگونه به این موضوع پرداخته شد، چاپ جزوه‌ای به نام حرکت رو به پیش تاریخ انگلستان (*The March of English History*) در سال ۱۹۳۶ بود. روی جلد این جزوه با تصویر شخصیت‌های تاریخی مختلفی که در پیشرفت‌های مشروطه شرکت داشتند، پوشیده شده بود: از سایمون دو مانفورت (Simon de Monfort) جزو پیشگامان پارلمانی سده سیزدهم، تا تام مان (Tom Mann) عضو فعال اتحادیه تجاری حزب کمونیست در سال ۱۹۳۶ میلادی را در برمی‌گرفت. آنچه در اینجا سعی شده بود ارائه شود، سنت ملی یا فرهنگ، مجموعه‌ای از حقوق بود که به دنبال چالش‌های سیاسی به وجود آمده بود. سه تن از شخصیت‌هایی که نامشان را روی جلد جزوه آورده‌اند، شاعر هستند. دو تن از آن‌ها، شلی (Shelly) و بایرون (Byron) که کتاب فرهنگ و جامعه ۱۷۸۰-۱۹۵۰ (*Culture and Society 1780-1950*) معرفی شده بودند. که این امر بر اهمیت تبلیغات جبهه مردمی در شکل‌گیری دیدگاه‌های ویلیامز دلالت می‌کرد. ویلیامز عضو حزب کمونیست بریتانیای کبیر (Great Britain) در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی بود. تأکید حزب کمونیست بر فضیلت‌های بریتانیا که از فرهنگ تاریخی اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی ناشی می‌شد، به طور مشخص در این متن نمایان است:

«مردم انگلستان! ملتی بزرگ، میلیون‌ها زن و مردی که بالاتر از هر چیزی خواهان زندگی در آزادی، در صلح و دوستی هستند. به دستاوردهای بزرگشان... مردان و زنانی مانند کاپیتان اسکات، مالوری و دیگرانی مفتخر هستند که شکیبایی، مهارت و شهامت‌شان طبیعت و فضا را بیه روی بشریت گشود. مردمی که افتخارشان در داشتن استعداد برای رفتار منصفانه، برای حکومت قانون و عدالت است، کسانی که می‌خواهند به طور تمام عیار و واقعی حامی صلح و دموکراسی در این جهان مدرن باشند.»<sup>۱</sup>

انتخاب کاپیتان رابرت فالکون اسکوت (Capitan Robert Falcon scot) و جورج لی مالوری (George Leigh Mallory) به عنوان نمونه‌هایی از موفقیت‌های بریتانیا، نشانگر آن بود که حزب کمونیست تا چه اندازه به دنبال توسعه شعارهای سیاسی ملی‌گرایانه بود. اسکوت در حالی که در انجام نخستین، مأموریتش به قطب جنوب در اوائل سده بیستم میلادی ناموفق بود، در

1 The Communist Party of Great Britain, (1936), *The March of English History*, p. 3.

گذشت، و مالوری در تلاش برای اندازه‌گیری اورست در سال ۱۹۲۴ میلادی از دنیا رفت. بیرون از فضای سیاسی، گروهی از مورخان جوان پدید آمدند- مانند اریک هابسبام (Eric Hobsbawm)، ای پی تامپسون (E. P. Thompson)، رادنی هیتون (Rodney Hilton)، کریستوفر هیل (Christopher Hill)، جان ساویل (John Saville)، ویکتور کایرنان (Victor Kiernan) - که به ویژه در سال‌های پس از جنگ مشهور و برجسته شدند. آنان پس از این که در سال ۱۹۴۶ میلادی گروه مورخان حزب کمونیست (Communist Party Historian Group) را تشکیل دادند، با توجه به تحولات سیاسی بیشتر، تمایل‌شان در تمرکز بر توسعه فزاینده سنت‌های بریتانیا برانگیخته شد. حزب کمونیست بریتانیای کبیر (Communist Party of Great Britain) در سال ۱۹۵۱ میلادی طرح جدیدی به نام «راه بریتانیا به سوی سوسیالیسم» (The British Road to Socialism) را تصویب کرد. این طرح، همان‌گونه که در نامش به آن اشاره شده است، معتقد بود که می‌تواند سوسیالیسم را به طور مشخص به شیوه بریتانیایی به انجام برساند. این تغییر رویکرد همچنین به تأکیدهای بیشتری بر وحدت بخشیدن به مفهوم «مردم» منجر شد، که این رویکرد در مقابل مفهوم تفرقه افکنانه «طبقات اجتماعی» قرار داشت. همان‌سان که جیمز کلوگمان (James Klugmann) می‌گوید، جبهه مردمی به مارکسیست‌های انقلابی اجازه داد که بر «میراث فرهنگی گذشته‌شان» تکیه کنند؛ آن‌گاه پذیرش یک برنامه ملی خاص، آن فرآیند را بیشتر به پیش برد. فرایند تکیه بر میراث گذشته، همان‌طور که رادنی هیتون ادعا می‌کرد، آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف را درگیر می‌کرد.<sup>۲</sup> به بیان دیگر، مفهوم آن درگیر شدن با فرهنگ مردمی به مثابه بخشی از فرآیند تعریف سنت‌های انقلابی (رادیکال) مردم بریتانیا بود.

نمونه خوبی از این نوع کار انجام شده، مقاله کریستوفر هیل به نام «یوغ نورمان» (The Norman Yoke) بود که بار نخست در سال ۱۹۵۴ میلادی به چاپ رسید. «یوغ نورمان» باوری دیرینه در میان نهادها و جامعه‌های شبه دموکراتیک آنگلو ساکسون بود که بنا بر برخی داستان‌ها، همه آن‌ها به دست ویلیام یکم و تجاوزات نورمن‌ها از بین رفتند. در طی چندین سده، به‌ویژه در

- 
- 1 J. Klugmann (1979), "Introduction: Crisis in the thirties: A View from the Left", in J. Clark, M Heinemann, D. Margolies and C. Snee (eds), *Culture and Crisis in Britain in the 30s*, Lawrence and Wishart, p. 25.
  - 2 Quoted in B. Schwarz (1982), "The People' in History: The Communist Party Historians' Group", in R. Johnson, G. McLennan, B. Schwarz and D. Sutton(eds), *Making Histories*, University of Minnesota, p. 60.

نیمه سده هفدهم میلادی، برداشت‌هایی از «یوغ نورمان» به عنوان مبنایی برای حمله به مفهوم مالکیت خصوصی، حق رأی محدود و حکومت پادشاهان، به کار می‌رفت.<sup>۱</sup>

هیل در این مقاله بررسی می‌کند که چگونه این مفهوم در بین طبقات و در طول زمان متفاوت بوده و تغییر کرده است؛ اما مهم‌تر از آن این است که چگونه سنت دیرینه رادیکالیسم (انقلابی‌گری) بریتانیا را استمرار بخشید. هیل با اشاره به کار رادیکال‌ها (انقلابی‌ها) در اواخر سده هجدهم و اوائل سده نوزدهم میلادی، می‌گوید: «اگر پاین (Paine) به گذشته و به لولرز (Levellers) می‌نگرد، اسپنس (Spence) و ایونز (Evans) به وینستلی (Winstanley) نگاه می‌کنند: هر سه نفرشان به دنبال نظریه سوسیالیسم بودند». لولرز و وینستلی از رهبران «دیگرها» (Diggers)، از رادیکال‌های سده هفدهم میلادی به شمار می‌آمدند که از مفهوم یوغ نورمان برای تأیید دیدگاه‌های سیاسی‌شان استفاده می‌کردند. این مفهوم به‌طور کامل تفسیر تاریخی پذیرفته شده‌ای نبود؛ بلکه بنابر تأکید هیل، تا حدودی طرز بیان خاصی از احساس مشترک مردم در مصیبت‌های وارده محسوب می‌شد که آنان به تدریج و از سده شانزدهم میلادی به بعد آن را از سرزمین خود دور کردند. هنگامی که از ایشان پرسیده می‌شد که چه کسی آن را از سرزمین شما دور کرد، در پاسخ می‌گفتند: «بچه نامشروع و راهزن فرانسوی». آنچه هیل در اینجا مورد بحث قرار می‌دهد این است که رادیکالیسم سیاسی در طول سده‌ها توسط مفهومی استمرار یافت که اساساً عنصر عمده فرهنگ عامه بوده است، عنصری که در مقابل نگرش مردمی و دیرینه را نمایندگی می‌کرد.

### تأثیر سال ۱۹۵۶ میلادی

تا سال ۱۹۵۶ میلادی مورخان حزب کمونیست، اعضای وفادار حزب بودند و اجازه داشتند علائق خود را دنبال نمایند. تنها محدودیت کار آن‌ها، بنابر نظر اریک هابسبام، گونه‌ای دستور خود انکاری بود که ایشان را از بررسی تاریخ سده بیستم میلادی بازمی‌داشت، چون برای نهضت بین‌المللی کمونیسم یک حوزه مورد اختلاف محسوب می‌شد.<sup>۲</sup> نیکیتا خروشچف (Nikita Khrushchev) رئیس دولت

1 C. Hill (1990), "The Norman Yoke" in C. Hill, *Puritanism and Revolution*, Penguin, p. 92-93.

2 Ibid., p. 111.

3 bid., p. 125

4 E. Hobsbawm (2003), *Interesting Times*, Abacus, p. 291.

اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۹۵۶ میلادی در سخنرانی خود جنایت‌های استالین را محکوم کرد. سپس اتحاد جماهیر شوروی در همان سال شورش مردم مجارستان علیه سلطه روس‌ها را با خشونت سرکوب کرد. این دو رویداد باعث شد بسیاری از کمونیست‌های غربی به ارزیابی مجدد تعهدهای سیاسی‌شان بپردازند. در حقیقت در طی یک سال، یا در این حدود، یعنی از سال ۱۹۵۶ میلادی همه مورخان مهم بریتانیایی حزب کمونیست، بجز اریک هابسبام، حزب را ترک کردند. این تحولات نه تنها به ارزشیابی مجدد وفاداری سیاسی آن‌ها منجر شد - اگرچه همه مارکسیست باقی ماندند - بلکه همچنین بر کارشان به عنوان مورخ تأثیر گذاشت.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۶، ی. پ. تامپسون در سخنرانی خود دربارهٔ اثرش، یعنی ایجاد طبقه کارگر انگلیس (*Making of the English Working Class*) که در سال ۱۹۶۳ میلادی منتشر شده بود، آن را چنین توصیف کرد:

«به یک مفهوم، بحث جدلی علیه یادداشت‌های کوتاه اقتصادی مارکسیسم به شکل بسیار آشکاری در درون و بیرون جنبش کمونیستی فاش شده بود».<sup>۲</sup>

نکته‌ای که تامپسون مطرح می‌کرد، ارتباط دادن یکی از ویژگی مارکسیسم به عنوان یک آموزه (دکترین) بود. کارل مارکس بر اولویت شالودهٔ اقتصادی در جامعه به عنوان یکی از جنبه‌های تعیین کننده و اساسی تأکید می‌کرد. ادعا می‌شد بر اساس این پایهٔ اقتصادی بود که دیگر جنبه‌های جامعه - مانند قانون، آموزش، سیاست و فرهنگ - به صورت عناصر وابسته و «فرا ساختاری»، توسعه می‌یافت. به علاوه، مارکس عقیده داشت «این خود آگاهی انسان نیست که موجودیتش را تعیین می‌کند، بلکه این وجود اجتماعی است که خود آگاهی او را مشخص می‌سازد».<sup>۳</sup> این عقیده‌ای بحث‌انگیز بود، زیرا برخی از منتقدان آن را چنین می‌دیدند که اعمال انسان خارج از اراده و خواست اوست و با توجه به شرایط مادی او تعیین می‌شود. موضوع بحث تامپسون این بود که رهبران اتحاد جماهیر شوروی برای فریب پیروانشان از دانش فرضی خود در مورد ماهیت شرایط مادی استفاده می‌کردند. شهروندان اتحاد جماهیر شوروی یا بلوک شرق که رفتاری مطابق خواست فرمانروایانشان نداشتند، بر مبنای «نداشتن خود آگاهی»، یا بدتر از آن به مثابه ابزار ضد انقلاب طبقه‌بندی می‌شدند. این شیوهٔ رفتاری در بلوک شرق توسط برتولد برشت

1 Interview with Eric Hobsbawm in H. Abelove et al (eds) (1983), *Vision of History*, Manchester University Press, p. 33.

2 Interview with E. P. Thompson, *Ibid.*, p. 7.

3 K. Marx (1994), *Preface to A Contribution to the Critique of Political Economy* (1859), in Lawrence H. Simon (ed.), *Karl Marx Selected Writing*, Hackett Publishing Inc., p. 211.

(Bertolt Brecht) و در کتابش به نام *راه حل (Solution)*، در شعری که بلافاصله به دنبال آشوب‌های کارگران آلمان شرقی در سال ۱۹۵۳ میلادی نوشت مورد هجو قرار گرفت:

پس از شورش ۱۷ ژوئن

رئیس اتحادیه نویسندگان

اعلامیه‌ها را در استالینالی (stalinallee) توزیع کرده است

می‌گوید که مردم

اعتمادشان را به حکومت از دست داده‌اند

و می‌توانند دوباره آن را به دست آورند، تنها

با دو برابر کردن تلاش خود. آن آسان نخواهد بود

در این صورت حکومت

رابطه‌اش را با مردم فسخ کند

و دیگری را برگزیند؟<sup>۱</sup>

در پاسخ به این تحولات بود که تامپسون رویکردی را توسعه داد که بر اندیشه نقش انسان تأکید داشت و آن فعالیت بی‌واسطه بشر بود. این طرز تلقی در عنوانی که او برای کتابش یعنی *ایجاد طبقه کارگرانگلیس*، انتخاب کرده منعکس شده است. او عقیده داشت که طبقه کارگر با توسعه اقتصاد به راحتی «ایجاد» نشده بود، بلکه اعضای آن با معرفی خود به‌عنوان مخالفان کارفرمایان، آن را شکل دادند. <sup>۲</sup> بنابر دیدگاه تامپسون، فرآیند تعیین هویت خویش به طور کامل در فضای فرهنگ مردمی جامعه روی می‌دهد: «آگاهی طبقاتی مسیری است که از طریق آن چنین تجاربی در قالب اصطلاحات فرهنگی به کار برده می‌شوند: نظام‌های ارزشی، اندیشه‌ها و نهادها در قالب سنت‌ها تجسم می‌یابد». <sup>۳</sup> تامپسون به تأیید اهمیت عامل‌های اقتصادی ادامه می‌دهد، اما رویکرد او تأکید بسیار زیادی بر فرهنگ به عنوان عامل تعیین کننده و اساسی در فعالیت‌ها و هویت جامعه داشت. این تأکید تامپسون را قادر می‌ساخت که پیشرفت طبقه کارگر را به گذشته و به سال‌های ۱۷۸۰-۱۸۳۰ میلادی برگرداند، زیرا عامل یاد شده جنبش‌ها به جنبش‌هایی مانند

1 J. Willert and R. Manheim (eds) (1976), *Bertold Brecht Poems, Part III 1938-56*, Eyre Methuen, p. 440.

2 E. P. Thompson (1968), *The Making of the English Working Class*, Penguin, p. 9.

3 Ibid., p. 10.

لودیت (Luddit) معنا و منطقی جدید می‌داد. از نگاه تامپسون، چنین افرادی عاملان غیر منطقی به شمار نمی‌آمدند که در برابر توسعه و ترقی ایستادگی می‌کردند؛ بلکه آنان اعتراض‌ها و مخالفت‌های طبقاتی‌شان را با تحولاتی که از نظر ایشان شیوه زندگی‌شان را تهدید می‌کرد، بر زبان می‌آوردند. به همین دلیل است که وی در مورد رهایی طبقات کارگر «از تمکین زیاد نیاکان» سخن می‌گوید.<sup>۱</sup> تامپسون به طور مشخص محصول تعامل بین سیاست‌ها و تاریخ بود که در اینجا ترسیم گردید. اما بدون تردید او مفهوم فرهنگ را به مثابه حالتی از هویت با درجه بالاتری نسبت به دیگر همتایانش، توسعه داد.

رویکرد «فرهنگ گرایی» تامپسون بر نسل جوان‌تر مورخان سوسیالیست تأثیر بسیار گذاشت که در خلال دهه ۱۹۶۰ میلادی پدید آمدند و با نهضت «کارگاه تاریخ» (History Workshop) که در سال ۱۹۶۶ میلادی تأسیس گردید، همراه شد.<sup>۲</sup> این مورخان به تمرکز بر مسائل با مقیاس کوچک تمایل داشتند. آنان غالباً بر گروه‌های اجتماعی کوچک‌تر که به حاشیه رانده شده بودند، نظیر تبهکاران شرق لندن و ساکنان یک محله فقیرنشین در شمال لندن تمرکز می‌کردند.<sup>۳</sup> چنین مطالعاتی تمایل به تأکید بر «تجربه واقعی زندگی» موضوع‌های مورد نظر خود داشت و اغلب شواهد شفاهی مورد استفاده قرار می‌گرفت و در این رویکرد به نظام‌های اعتقادی گروه‌های تحت بررسی توجه بسیار زیادی مبذول می‌شد. کتاب پل تامپسون (Paul Thompson) در سال ۱۹۸۳ میلادی، یعنی زندگی ماهی‌گیران (*Living the Fishing*) که با همکاری تونی وایلی (Tony Wailey) و تریور لومیس (Trevor Lummis) نوشته شد، در آن برای مثال به توضیح موفقیت ماهی‌گیران اسکاتلندی در مقایسه با ماهی‌گیران انگلیسی در بنادر بزرگ ماهی‌گیری با استفاده از وجود تفاوت‌های فرهنگی-تاریخی، می‌پردازد. محور اصلی این بحث تأکید بر این باور داشت که سنت مالکیت خانوادگی بر کشتی‌ها و استفاده از نظام «اشتراکی» درآمدهایی که بر ارزش میزان ماهی‌گیری مبتنی بود، به ماهی‌گیران اسکاتلندی حس مسئولیت برای کار بیشتر می‌داد و آن‌ها را قادر می‌ساخت که خوشبخت باشند.<sup>۴</sup> مفهوم ژرف تعامل میان فرهنگ جامعه و زندگی

1 Ibid., p.13.

2 R. Samuel (1981), "History Workshop 1966-80" in Samuel (ed.), *People's History and Socialist Theory*, Routledge and Kegan Paul, p. 414.

3 J. White (2003), *Campbell Bunk: The Worst Street in London Between the Wars*, Pimlico, R. Samuel (1981), *East End Underworld: Chapters In the Life of Arthur Harding*, Routledge and Kegan Paul.

4 P. Thompson, T. Lummis and T. Wailey (1983), *Living the Fishing*, Routledge and Kegan Paul, pp.6, 46.



کارگری به گونه‌ی مشخص در متن زیر نمایان می‌شود:

«به دلیل آن که ماهی‌گیری نیاز زیادی به همکاری گروهی در دریا دارد، این رفتار با شکل رفتارهای اجتماعات ساحلی در تقابل شدیدی است که به اختلاف نظرها و تقسیم‌بندی‌هایی، مانند خودپسندی و خشم، سلطه‌جویی و نمایش ثروت، منجر می‌شود.»<sup>۱</sup>

در هر دو کتاب *ایجاد طبقه کارگر و زندگی ماهی‌گیران*، گروه‌های اجتماعی خودشان را از طریق واکنش‌های مشخص فرهنگی نمایان نمی‌سازند. در حقیقت آن‌ها به سادگی واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه در پاسخ به نظام‌های ارزشی که در طول چند نسل توسعه یافته‌اند، عمل می‌کنند. این نوع واکنش، هم در مقاومت علیه زیاده‌خواهی‌های کاپیتالیستی، و هم برای حفظ و استمرار رفاه و آسایش جامعه صورت می‌گیرد. به زبان ساده‌تر، در این فرهنگ سنتی، نه چگونه اندیشیدن، بلکه چسان عمل کردن، مهم است.

«عضویت در کارگاه تاریخ، با عضویت در انجمن تاریخ شفاهی که در اوائل دهه ۱۹۷۰ میلادی تأسیس شد، در اصطکاک بود. هر دو جنبش در آغاز وظیفه خود را بازیابی تجربه‌های از دست رفته گروه‌های اجتماعی به حاشیه رانده شده می‌دانستند. به هر حال، در طول زمان بیشتر و بیشتر به مطالعه ذهنیت‌ها و نظام‌های ارزشی پرداختند. سلسله مقاله‌هایی به نام *افسانه‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* (*The Myths We Live By*) که در مجموعه کارگاه تاریخ به چاپ رسید و بر سخنرانی‌های ارائه شده در «کنفرانس بین‌المللی تاریخ شفاهی» به سال ۱۹۸۷ میلادی مبتنی بود، مثال خوبی از این فرآیند شمرده می‌شد. این اثر بر سه نگرش تمرکز داشت که آن را به صورت حوزه‌های مهم و تعیین کننده برای تحقیق و بررسی تاریخی معرفی می‌کرد. اول این‌که، در آن بحث شده بود که خاطره‌های فردی و جمعی را نمی‌توان به سادگی گزارش‌هایی از رویدادهای گذشته به حساب آورد، بلکه آن‌ها گزارش‌های شکل داده شده و ویرایش شده هستند. دوم آن‌که، افراد و گروه‌ها در فرآیند ویرایش خاطره‌ها، افسانه‌هایی می‌آفرینند که محتوای و تأکیدهای صورت گرفته در این داستان‌ها به ارزش‌های افراد و گروه‌های ویرایش کننده مربوط است. سوم آن‌که، چنین افسانه‌هایی با شکل دادن به فهم و دریافت ما از جهان، در تعیین چگونگی فعالیت بشر نقش عمده بازی می‌کنند:

«ما به عنوان مورخ لازم است افسانه‌ها و خاطره‌ها را مورد توجه قرار دهیم، نه تنها به مثابه

1 Ibid., p. 166.

نشانه‌های خاصی از گذشته، بلکه به طور مساوی به مانند روزنه‌هایی برای ساختن و بازسازی آگاهی‌های فردی و جمعی، که در آن هر دو بخش حقیقی و خیالی، گذشته و حال، نقش دارند.<sup>۱</sup> از میان دیگر موارد، این رویکرد بدان معناست که مورخان باید فقدان یا اشکال‌های موجود در شکل‌گیری فرآیندی را که توسط تامپسون و ساموئل توصیف شده است، با نگاه مثبت تفسیر کنند. آن امر همچنین دلالت بر این دارد که فرهنگ به عنوان یک نظام ارزشی در گذشته کانون تمرکز بررسی‌های تاریخی بوده است و در حال حاضر نیز هست.

### ساختار در برابر نقش انسان

به هر حال، در خصوص آنچه رویکرد «فرهنگ گرایی» در تاریخ نامیده می‌شود، منتقدانی وجود داشتند. البته همه آن‌ها مورخان دانشگاهی و آکادمیک نبودند. تامپسون به عنوان یک مارکسیست و بسیاری از آن‌هایی که از تامپسون الهام می‌گرفتند، اعتقاد داشتند که کارشان در مقام مورخ، پیشه علمی آن‌ها نبود، بلکه بخشی از فعالیت‌های سیاسی آن‌ها محسوب می‌شد.<sup>۲</sup> پیامد این فعالیت‌ها این بود که آناری که آنان تولید کردند، جزو آثار به شمار آمد که در مقایسه با اهمیت علمی‌شان از برد و مخاطبان گسترده‌تری برخوردار بودند و توجه نظریه‌پردازان جناح چپ از رشته‌های گوناگون را به خود جلب کردند. اگرچه در شکل وسیع‌تر آن، منتقدان «فرهنگ گرایی» تامپسون بر اهمیت ساختارهای سیاسی و اقتصادی در برابر نقش انسانی بیشتر تأکید می‌کردند.

در سال ۱۹۶۴ میلادی، اندرسون مقاله «ریشه‌های بحران‌های کنونی» (Origins of the Present Crisis) را در مجله نقد و بررسی چپ جدید (*New Left Review*) منتشر کرد. مقاله مذکور یک کار علمی/سیاسی و به دنبال این بحث بود که حکومت کارگری که قرار بود روی کار آید، باید چه اقدام‌هایی انجام دهد تا موجب تحولات بنیادین اجتماعی شود. اندرسون در مقاله‌اش تحولات جامعه بریتانیا را از سده هفدهم میلادی به بعد مورد تجزیه و تحلیل قرار داده بود. او در این نوشته ادعا می‌کرد، از آنجا که بورژوازی نتوانسته است به‌طور قاطع از آریستوکراسی فاصله بگیرد، لذا در گسترش یک ایدئولوژی متمایز نیز ناموفق بوده و به دنبال آن زندگی سیاسی بریتانیا نیز به تحلیل رفته است. وی همچنین مدعی بود، به دلیل آغاز زود هنگام صنعتی شدن در انگستان،

1 R. Samuel and P. Thompson (1990), *The Myths We Live By*, Routledge, p. 21. See also P. Thompson and M Chamberlin (1988), *Narrative and Genre*, Routledge, p. Xiii.

2 R. Samuel, "Afterword", in Samuel (ed), *People's History and Socialist Theory*, p. 415.

طبقه کارگر در گسترش یک نگاه سوسیالیستی ناکام مانده است. علاوه بر این، شکست چارتیسم (Chartism)، رشد امپریالیسم و ضعف کلی زندگی روشنفکری بریتانیا بدین معنا بود که در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی، هنگامی که احزاب سوسیالیست در دنیا داشتند شکل می‌گرفتند، آنان نتوانستند در بریتانیا ریشه بگیرند، و یا از ایدئولوژی‌های ضعیف و تلفیقی به ستوه آمده بودند. بنابر نظریه اندرسون، دیدگاه حزب کارگر در این زمان شامل «ترکیبی از مارکسیسم قلبی، متدیسم انتقالی و لیبرالیسم موروثی» بود.<sup>۱</sup>

بنابراین، طبق نظر اندرسون، فرهنگ به طور مشخصی از ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه برمی‌خاست، نه از فعالیت‌های جمعی گروه‌های اجتماعی. به علاوه، او مفهوم سنت رادیکالیسم انگلستان را نادیده می‌گرفت. مفهوم ضمنی دوران نوشته‌های اندرسون مفهومی از الگوی آرمانی پیشرفت اجتماعی بود که انحراف از آن را عامل ضعف جامعه بریتانیا می‌دانست: «تراژدی نخست طبقه کارگر، آن گونه که اغلب گفته می‌شد، نابالغی و بی‌تجربگی نبود؛ بلکه بیشتر از وجود احساس شدید در شکل‌گیری زود هنگام آن نشأت می‌گرفت.<sup>۲</sup> تامپسون موضوع را با اندرسون در خصوص مقاله بحث انگیزش که تحت عنوان «ویژگی‌های عجیب انگلستان» در سال ۱۹۶۵ میلادی چاپ شد، جدی گرفت و بحث‌هایی به وجود آورد که تا اوایل دهه ۱۹۸۰ هنوز به طور جدی ادامه داشت. تامپسون در سال ۱۹۷۸ میلادی مقاله «فقر نظری» را منتشر کرد که اساساً حمله‌ای بود به نوشته یک ساختارگرای مارکسیست فرانسوی، به نام لویی آلتوسر (Louis Althusser) که اثر او تأثیر عمده‌ای بر شماری از دانشمندان انگلیسی، از جمله اندرسون، گذاشت. آلتوسر تمایز مشخصی میان علم و آنچه او «ایدئولوژی» می‌نامید، مطرح کرد. او عقیده داشت که ایدئولوژی‌ها از طریق بسیاری از نهادها و فعالیت‌های مختلف، مانند قانون، تحصیلات، سیاست‌ها و فرهنگ، به وجود می‌آیند. آن‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند (البته به اشتباه) که نقش افراد درون جامعه کاپیتالیست را تعریف می‌کنند. از این رو برای مثال مصرف‌گرایی را به عنوان آزادی انتخاب معرفی می‌کنند. اما در واقع آن‌ها جامعه‌ای را به وجود آورده‌اند که در آن ارزش افراد بر حسب اعتبار مالکیت‌هاشان ارزیابی می‌شود. ممکن است گفته شود انسان‌ها اسیر مارک‌ها و عنوان‌ها شده‌اند. از نظر آلتوسر، علم راه فراهم شدن دانش حقیقی نسبت به ساختارهای واقعی جامعه را نشان می‌داد و قلمرو

1 p. Anderson, "Origins of the Present Crisis", *New Left Review*, 23, January-February 1964, accessed 13. www.newleftreview.org/issue122.asp?Article+03,p.15 February 2007.

2 Ibid., p. 6

نظریه پردازان و دانشگاهیان به شمار می‌آمد.<sup>۱</sup>

تامپسون به این تفسیر از مارکسیسم حمله کرد، زیرا اهمیت انگیزه فعالیت‌های بشری را کم ارزش جلوه می‌داد؛ در طرح آلتوسر، بیشتر انسان‌ها در یک جهان ایدئولوژی خیالی گرفتار شده‌اند. علاوه بر این، به دلیل آن که وی وجود ساختارهای اجتماعی را به گونه‌ای در اختیار کنترل بشر فرض می‌کرد، از نظر تامپسون به معنای ثابت و تغییرناپذیر بودن این ساختارها نیست.<sup>۲</sup> به هر حال، آلتوسر همچنین ادعا می‌کرد که آنچه او «دستگاه ایدئولوژیکی دولت» می‌نامد، «نسبتاً مستقل» بودند، و منظور وی این بود که آن‌ها قادرند هویت‌های ایدئولوژیکی را به شیوه‌های مختلف بیان کنند.<sup>۳</sup> برای برخی، از جمله استوارت هال (Stuart Hall) رئیس پرنفوذ «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» (Centre for Contemporary Cultural Studies- CCCS) دانشگاه بیرمنگام در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ میلادی، اگرچه آلتوسر در برخی جنبه‌ها می‌نگد و نقصانی در کارهایش وجود دارد، اما او برای مطالعه فرهنگ بینش و فراست ارزشمندی ارائه می‌کند. هال عقیده داشت، تامپسون راهی طولانی پیمود تا بر محوریت تجربه‌های زندگی به مثابه منبع عمده بررسی‌های تاریخی تأکید ورزد و او داشت به این نظریه نزدیک می‌شد که ادعا کند رویدادها و پیشرفت‌ها به سادگی از خود سخن می‌گویند و در زندگی بشر نقشی ندارند. هال می‌گوید: تجربه‌ها «به دلیل آن که ترکیبی از عناصر حقیقی و ایدئولوژیک هستند، باید مورد موشکافی و بررسی قرار گیرند». به علاوه، وی همچنین اظهار می‌دارد، اگر کسی به سادگی تجربه‌ای را به عنوان یک منبع اطلاعاتی بدون مسئله مطالعه کند، تاریخ مجموعه‌ای از رویدادهای بی‌دربی محسوب می‌شود که نمی‌توان از آن هیچ نتیجه کلی ترسیم نمود.<sup>۴</sup>

تأثیر اندیشه‌های آلتوسر را در بررسی‌های چاپ شده در «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» در دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ میلادی می‌توان مشاهده نمود. یکی از آن‌ها، کتاب *مقاومت از طریق آیین‌ها* (*Resistance Through Ritual*) بود که در آن به بررسی خرده فرهنگ جوانان پرداخته است، یعنی تحولاتی که فهم آن به سادگی به عنوان بیان منازعه‌های طبقاتی ممکن نبود.

- 1 L. Althusser (1977), *For Marx*, New Left Books, pp. 11-12.
- 2 E. P. Thompson (1978), "The Poverty of Theory" in *The Poverty of Theory and Other Essays*, Merlin, p. 290.
- 3 L. Althusser (1971), Ideology and Ideological State Apparatuses (Notes toward an investigation)" in Louis Althusser, *Lenin and Philosophy and Other Essays*, Monthly Review Press, p. 149.
- 4 S. Hall (1981), "In Defence of Theory", in Samuel (ed), *People's History and Socialist Theory*, Routledge and Kegan Paul, p. 383.

برخلاف آن، نویسندگان، از گروه‌های جوان تصویرهای پیچیده‌تری ارئه می‌کنند که در ضمن آن تلاش می‌کنند در ساختار هویت‌های متمایز نوعی استقلال را تمرین نمایند؛ اما به هر حال، در درون مرزهای مصرف‌گرایی کاپیتالیسم گرفتار آمده‌اند. چنان‌که دیک هب‌دیگ (Dick Hebdige) دربارهٔ مد و رسم حاکم در نیمهٔ نخست دههٔ ۱۹۶۰ میلادی چنین گفته است:

«مد عناصر ناهمگونی از گذشته را ترکیب کرده است تا برای خویش از گذشته استعاره‌ای بسازد که تناسب آن تنها برای خود وی نمایان است... تغییر جادویی لوازم رازی شده بود و اغلب برای بینندهٔ عادی رؤیت‌ناپذیر به نظر می‌رسید؛ سبک‌های جادویی به هیچ وجهی نمی‌توانست بر شیوهٔ اقتصاد غیر عادلانه‌ای که آن‌ها به وجود آورده بودند، تأثیر بگذارد»<sup>۱</sup>

### بریدن از مبانی

بنابر نظریهٔ دنیس دورکین (Dennis Dworkin) مارکسیسم غربی، که اثر آلتوسر یک نمونه از آن به شمار می‌رفت، برای اعضای «مرکز مطالعات فرهنگی معاصر» جذاب بود، زیرا همچنان به اندیشه‌ای چسبیده بود که طبق آن مبانی اقتصادی است که در نهایت به نیروها در جامعه شکل می‌دهد؛ اما در عین حال، اعتقاد بر این بود که سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ نیز منطق و ویژگی‌های خود را دارند.<sup>۲</sup> به هر حال، آلتوسر با بحث دربارهٔ این که اکثر مردم تنها جهان را از طریق ایدئولوژی درک می‌کنند و هرگز واقعیت را آن‌گونه که به شکل یک واقعیت علمی مطرح است، قبول ندارند، وی این مسئله را مطرح کرد که ارتباط بین مبانی اقتصادی و فراساختارهای ایدئولوژیک، به چه صورتی دارای معنای واقعی است. این مسئله در کانون توجه مکتب‌های جدید و عمدتاً از آن فرانسویان قرار گرفت؛ متفکرانی که به نام پسا ساختارگرایان (poststructuralist) شناخته می‌شدند.

یکی از شخصیت اصلی این گروه میشل فوکو (Michel Foucault) بود، کسی که شاید بیشتر از بقیه جهت‌گیرهای تاریخی داشت.<sup>۳</sup> در سال ۱۹۶۹ میلادی کتاب *باستان‌شناسی شناخت* (The

1 D. Hebdige (1976), "The Meaning of Mod", in Stuart Hall and T. Jefferson (eds), *Resistance through Rituals: Youth Subcultures in Post-war Britain*, Hutchinson, p. 94.

2 Dworkin, *Cultural Marxism in Postwar Britain*, p.142.

3 M. Foucault (1973), *The Birth of Clinic*, Tavistock, M. Foucault (1977), *Discipline and Punish*, Allen Lane, M Foucault (2001), *Madness and Civilization: A History of Insanity in the Age of Reason*, Routhledge, M. Foucault (1990), *The History of Sexuality*, Penguin.

*Archaeology of Knowledge* را منتشر ساخت که در آن در پی شناسایی و کشف ماهیت تاریخ و دانش تاریخی بود. جالب است یادآوری کنیم که فوکو تأثیر و نفوذ آتوسر را قبول داشت. فوکو او را به عنوان تولیدکننده نظریه انتقالی توصیف می‌کند که «دانشی را پایه گذاشت که از ایدئولوژی گذشته جدا بود و گذشته را هم به عنوان یک ایدئولوژی معرفی کرد».<sup>۱</sup> فوکو این اندیشه را با بیان این که مورخان از نظر سنتی هدفشان ایجاد تاریخ «جامع» بوده است، گسترش می‌دهد و آن را گزارشی می‌داند که به دیدگاه جهانی مشخصی شکل می‌بخشد و آن را به صورتی منسجم بنیان می‌کند.<sup>۲</sup> او عقیده داشت که این فرآیند اساساً نوعی نگرش ایدئولوژیک بود تا نشان دهد که تنها یک مسیر خاص برای پیشرفت همهٔ جامعه‌ها وجود دارد.<sup>۳</sup>

اگرچه فوکو از برداشت خود در مورد مارکس دفاع می‌کرد، اما واضح است که این نکته در تفکر مارکسیستی که بر پایهٔ آن از نظر تاریخی تنها یک مسیر برای پیشرفت بشری وجود دارد، می‌توانست در مورد بسیاری از خواسته‌ها و مسائل مارکسیسم به کار گرفته شود. فوکو با تفسیرهای تک بعدی از دیدگاه تاریخی که بر تفاوت و توقف تجربه‌های بشری تأکید داشتند، مخالف بود. در حقیقت کاربرد اصطلاح «باستان‌شناسی» در عنوان کتاب فوکو نشان دهندهٔ درک او از تاریخ است. از نظر او، مورخان سنتی با رویکردی به شواهد نزدیک می‌شوند تا با شکل‌دهی مجدد و ویراستاری به آن معنا دهند. دیدگاه فوکو این است که شواهد باید تحلیل شوند، به گونه‌ای که گفته شود این شواهد در کجا یافت شده‌اند و در ارتباط با جایگاه و موقعیت اصلی دیگر منابع مورد تحلیل قرار گیرند، درست مانند باستان‌شناسی که در ارتباط با موقعیت و مکان مصنوعاتی که در حفاری به دست می‌آورد و نقشه‌ای ترسیم می‌کند.<sup>۴</sup> چنین رویکردی ناگزیر وقتهایی ایجاد می‌کند، از این که سرگذشت‌های تاریخی سنتی هم به مسائل ایدئولوژیک آغشته شود، اجتناب می‌ورزد.

فوکو نیز دربارهٔ ماهیت شواهد دیدگاه خاصی داشت. او اظهار می‌دارد، مورخان به طور سنتی تلاش می‌کردند به «بازسازی گذشته بر مبنای آنچه اسناد می‌گویند و یا گاهی صرفاً به آن اشاره می‌کنند، بپردازند؛ گذشته‌ای که که این اسناد از آن ناشی شده‌اند و گذشته‌ای که هم اکنون از بین

1 Michel Foucault (2002), *The Archaeology of Knowledge*, First Published 1969, Routledge, p.5.

2 Ibid., p.11.

3 Ibid., p. 13.

4 Ibid., p.8.

رفته است.<sup>۱</sup> این رویکرد مبتنی بر نظریه‌ای بود که شواهد معمولاً، البته نه همیشه، به شکل اسناد وجود دارند و پلی به واقعیت گذشته هستند. فوکو این نظریه را رد می‌کند:

«اسناد از این پس دیگر به عنوان مواد بی‌روح و بی‌اثر برای تاریخ تلقی نمی‌شوند. بلکه از طریق آن‌ها می‌توان تلاش کرد آنچه را که بر انسان گذشته و یا انسان گفته است، بازسازی نمود، رویدادهایی که تنها نشانی از آن‌ها باقی می‌ماند؛ اکنون تاریخ تلاش می‌کند یکپارچگی، کلیت، پیوستگی و روابط خود را با تکیه بر شواهد اسنادی تعریف کند.»<sup>۲</sup>

بنابراین از نظر فوکو شواهد مطالب خام را برای بررسی‌های تاریخی فراهم نمی‌آورد، بلکه خود تاریخ است که این کار را می‌کند. این مسئله و دو موضع‌گیری و دیدگاه مرتبط دیگر را که مطرح‌اند - یعنی این امر که مورخان بالطبع نمی‌توانند بر اساس گاه‌شماری تاریخی خط سیر تحولات را بسازند؛ و آنان باید شواهد را همانند باستان‌شناسان مورد مطالعه قرار دهند؛ برای‌شان دارای مفاهیم اساسی است. در مجموع، این دیدگاه‌ها بدان معناست که همه مورخان می‌توانند شواهد را بررسی کنند تا دیدگاه‌ها و باورهای گذشته را شناسایی کنند. در نتیجه از نگاه فوکو، تمام تاریخ، تاریخ فرهنگی محسوب می‌شود.

به طور مشخص، برای فوکو و دیگر پسامدرنیست‌ها، مسئله آن بود که این‌گونه چشم‌اندازها را گسترش دهند؛ اگرچه جریان به گونه‌ای پیش نرفت که مورخان به خودی خود از آن‌ها پیروی کنند. در حقیقت می‌توان ادعا نمود که از مدت‌ها قبل، پیش از درگیر شدن‌شان بحث‌های فوکو، برای مورخان انگلیسی زبان یک فاصله زمانی وجود داشت. به هر حال، تا پایان سده بیستم میلادی، چندین تحول اتفاق افتاد که باعث افزایش جذابیت پسا ساختارگرایی شد. همان‌گونه که ملاحظه گردید، برخی از مورخان فمینیست به تدریج دریافته‌اند که تحلیل‌های طبقاتی مارکسیسم برای رسیدن به هدف‌هایشان ناکافی است. این عقیده که همه تجربه‌های بشر از نظر ایدئولوژیک شامل شکل‌گیری زبان می‌شود، آن‌ها را قادر می‌ساخت تا در این باره بحث کنند که هویت زنانه ساختاری اجتماعی است، نه یک ساختار از پیش تعیین شده زیستی. فروپاشی کمونیسم تلقی مارکسیسم از تاریخ را، که آن را دارای معنا، هدف و جهت‌گیری می‌دانست، مورد پرسش قرار داد؛ همچنین محوریت طبقه اجتماعی را به عنوان نیروی محرکه در تحولات تاریخی، به زیر سؤال

1 Ibid., p.7.

2 Ibid.

برد.<sup>۱</sup> بدون تردید تحولاتی از این نوع بود که مجله «کارگاه تاریخ» (History Workshop) را داشت که در نیمه دهه ۱۹۹۰ میلادی عنوان‌های فرعی مجله، مجله سوسیالیست و فمینیست (A Journal of Socialist and Feminist)، را حذف کند. به همین دلیل، شماری از مورخان، مانند گارث استدمن - جونز (Gareth Stedman-Jones)، مارکسیست پیشین، آنچه را که بر اثر تأکید او بر زبان و متون به عنوان «چرخش زبان‌شناسی» شناخته شده بود، پس گرفت و از پسا ساختارگرایان حمایت کرد.

مقدمه کتاب پاتریک جویس (Patrick Joyce)، یعنی موضوع‌های دموکراتیک (Democratic Subjects)، خطوط کلی بسیار مفیدی را از منظور پسا ساختارگرایان درباره عمل تاریخی ارائه می‌دهد (برای بحث بیشتر راجع به کتاب جویس فصل ۳ را ببینید). این کتاب به مسئله هویت - اعم از هویت فردی و هویت اجتماعی - در سده نوزدهم انگلستان می‌پردازد. جویس در آغاز کتابش می‌گوید که کار او مطالعه ذهنیت‌گرایی است. این اندیشه از آنجا ناشی می‌شود که وی وجود تمایز بین نمایش و واقعیت را رد می‌کند.<sup>۲</sup> اندیشه مذکور در اظهار نظرهای بحث‌انگیز در خصوص کتاب ایجاد طبقه کارگر انگلیس متعلق به تامپسون، شاخ و برگ یافته است. جویس اشاره می‌کند که اثر تامپسون «روابط سازنده» - و به صورت کلی تر اقتصاد - را به عنوان نقطه آغاز توسعه آگاهی‌های طبقاتی تعیین می‌کند که در اصطلاحات فرهنگی به کار می‌رود. جویس این ارتباط را رد می‌کند و می‌گوید به جای آن باید فرهنگ را نقطه آغاز به شمار آورد، نه نقطه پایان. از نظر او جامعه محصول واقعیت‌های خارجی مانند اقتصاد نیست، بلکه ساختاری فرضی است. منظور وی غیرواقعی بودن آن نبود، بلکه می‌گفت جامعه و روابط اجتماعی به طور کامل در درون ساختار بشری زبان موجودیت می‌یابند. در این تحلیل روابط اجتماعی محصول شیوه‌ای است که بشر آن‌ها را تصور می‌کند.

فرآیند روابط اجتماعی فرضی یا هویت‌ها به صورت عامل توسعه روایت‌ها دیده شده‌اند - یک اصطلاح کلیدی برای پسا ساختارگرایان - این‌ها گزارش‌هایی را شکل می‌دهند تا وجود افراد یا جامعه را منطقی جلوه دهند. جویس در مورد یکی از موضوع‌های خود، یعنی داستان ادوین واف

1 R. J. Evans (2002), "Prologue: What is History?" in D. Cannadine (ed), *What is History Now?*, Palgrave, p. 6.

2 P. Joyce (1994), *Democratic Subjects: The Self and the Social in Nineteen Century England*, Cambridge University Press, p. 2.



(Edwin Waugh)، اظهار می‌دارد که این داستان از سه عنصر تشکیل می‌شد: نگرانی و توجه وی به آموزش، «داستان مذهبی سفر روح به سوی خدا»، و داستان‌های تاریخی که اساس سیاست‌های او را تشکیل می‌دادند.<sup>۱</sup> در تعقیب این علائق، از دیدگاه جویس، واگ به معنای واقعی خودش را خلق کرد.

اگرچه زبان، آن گونه که جویس آن را تأیید می‌کند، اساساً از نظر ویژگی‌ها، امری اجتماعی است؛ بنابراین اصطلاحاتی که توسط افرادی نظیر واگ مورد استفاده قرار می‌گیرد، در آن سهم می‌شوند. به هر حال، از آنجا که این اصطلاحات آجرهای بنای اصلی جوامع «فرضی» را تشکیل می‌دهند، آن‌ها با هویت‌های خارجی ارتباط ندارند و بنابراین با روابطشان با دیگر اندیشه‌ها و مفهوم‌هایی که از نظر زبان‌شناختی بیان شده است، تعریف شده‌اند. معنای هر واژه‌ای از رابطه‌اش با واژه‌های دیگر ناشی می‌شود. این رابطه تعریف شده همان چیزی است که مفهوم اصطلاح «گفتمان» را دارد، اصطلاحی که بیشتر توسط پسا ساختارگرایان به کار می‌رود. به هر حال، بنابر نظریه جویس، معانی ثابت باقی نمی‌مانند. او اظهار می‌دارد، فرآیند دائمی هویت ذهنی منتج به ایجاد و نوسازی معانی می‌شود. این باور وجود دارد که بر مبنای آن، همه روابط انسان‌ها از نظر ذهنی در زبان خلق شده است، و هنگامی که این باور با عقیده پایدار باز-تعریفی ترکیب شود، در دورن گفتمان و داستان‌ها درکی از تغییر پایدار تولید می‌کند که تجربه‌های بشر را تشکیل می‌دهند. اصطلاحی که برای توصیف عدم وجود یک نظم اساسی-مانند رشد آزادی‌های بنیادی در تفسیر حزب ویگ-به کار می‌رود، تمرکز زداست.

بنابراین، تاریخ برای جویس و همفکرانش اساساً مطالعه ذهنیات گذشته است، اگرچه از طریق تجسم یافتن در زبان-متون-باقی مانده‌اند. در چنین مفهومی تمام تاریخ، تاریخ فرهنگی محسوب می‌شود، زیرا توجهش به مطالعه ادراکات، ارزش‌ها و باورهاست؛ و در واقع جویس کار خود را در درون آنچه که «تاریخ فرهنگی جدید» می‌نامد، قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> او همچنین این مفهوم را رد می‌کند که مورخان می‌توانند به طور مستقل به بررسی و شناسایی واقعیات خارجی موجود بپردازند، زیرا «تنها شالوده درست این است که هیچ شالوده‌دستی در ساختن معانی وجود ندارد».<sup>۳</sup>

1 Ibid., p.82.

2 Ibid., p.3.

3 Ibid., p. 13.

## نتیجه گیری

تاریخ فرهنگی موضوع گسترده‌ای است. در نتیجه، اقدام به انجام گرفتن مقدار مشخصی از تغییرات و گزینش برای این فصل به شکل اجتناب‌ناپذیری ضروری به نظر می‌رسید. برای مثال از مکتب مورخان فرانسوی آنال (آنالی‌ها) (Annales) در اینجا ذکر می‌شود که در دهه ۱۹۲۰ میلادی از عنوان مجله‌شان، *مجله تاریخ اقتصادی و علوم اجتماعی* (Annales d'histoire économique et sociale)، گرفتند، همیشه بر عوامل فرهنگی تأکید داشتند. گفته شده است که مارک بلوک (Marc Bloch)، مؤسس گروه، «گونه‌ای روان‌شناسی تاریخی اولیه از اساطیر، ادراک جمعی و استفاده سیاسی از نمادها را گسترش داد».<sup>۱</sup> در این زمینه، برای نشان دادن نظام‌های اعتقادی که افراد و گروه‌های اجتماعی دارند قوه ادراک به کار برده می‌شود. مکتب «آنال» که دست‌کم در میان چهار نسل از مورخان دهه ۱۹۲۰ تاکنون ادامه یافته، به طور جدی موضوعی برای مطالعه در نوع خود است. به هر حال، لازم به یادآوری است که این «مکتب» روی برخی از افراد ذکر شده در این فصل، مانند اریک هابسبام، تأثیر مستقیم داشته است.<sup>۲</sup>

مورخان، همان‌گونه که همکاران پساساختارگرای آن‌ها خاطر نشان می‌کنند، می‌خواهند خطوط کلی تحولات را پیدا کنند. در این فصل تمایل کلی بر این بوده است که علت تأکیدی‌های رو به رشد بر رویکرد «فرهنگی» تاریخ را که از چندین دیدگاه نظری یافته است، شناسایی شود: یعنی از منتقدان کاپیتالیزم «فرهنگ گرایان»، تا پساساختارگرایانی که از طریق مارکسیسم این کار را انجام داده‌اند. در حالی که این گفته به طور کلی مطلب درستی به نظر می‌رسد، اما مهم است یادآوری کنیم که آثار موجود بیرون از این چارچوب قرار می‌گیرند. کتاب کیت توماس (Keith Thomas)، یعنی *دین و انحطاط جادوگری (Religion and Decline of Magic)*، که بار نخست در سال ۱۹۷۱ میلادی منتشر شد، می‌تواند در همین راستا مورد توجه قرار گیرد. اثر توماس، از بین رفتن فزاینده باورهای جادویی عامه‌پسند را با گسترش پروتستانتیسم در آغاز دوره جدید مرتبط می‌داند. این کتاب اثری «فرهنگی» محسوب می‌شود که از منظر غیر مارکسیستی نوشته شده است. به هر حال، مانند همیشه، صلاحیت‌های دیگری وجود دارد که لازم است حاصل

1 M. Middell (2003). "The Annales" in S. Berger, H. Feldner and Passmore (eds), *Writing History: Theory and Practice*, Arnold, p. 107.

2 Hobsbawm, *Interesting Times*, p. 289.

شود. توماس دانشجوی پیشین کریستوفر هیل مورخ مارکسیست سده هفدهم میلادی بود و در هیئت تحریریه مجله گنشته و حال (*Past and Present*) کار می‌کرد، مجله‌ای که با همکاری اعضای مورخان حزب کمونیست تأسیس شده بود. بنابراین توماس به طور مشخص با نوشته‌های مورخان مارکسیست بریتانیایی آشنایی داشت. شاید آنچه مطرح می‌گردد، این است که تمایزهای میان مورخان به‌ندرت در قالب اصطلاحات سیاه و سفید تعریف می‌شود، اما این امر در سایه‌های خاکستری نامحدود است.

می‌توان در مورد پسا ساختارگرایان نیز دیدگاه مشابهی را مطرح کرد. بدون تردید، این مسئله مطرح است که برخی از مورخان که «گرایش زبان‌شناختی» دارند، معتقد هستند که آن‌ها چیزی کمتر از حامیان صمیمی پسا ساختارگرایان انجام خواهند داد. همچنین، بدون تردید این مسئله نیز درخور ذکر است که بسیاری از مورخان بدین‌گونه موضع‌گیری نمی‌کنند؛ بلکه بیدرنگ مخالفت خود را اعلان می‌دارند و بیشترشان آماده پذیرش این نکته هستند که با ادغام ملاحظات فرهنگی در تجربیات عملی، امکان ارتقای آثارشان وجود دارد. در این خصوص میری روین (Miri Rubin) می‌گوید:

«تا مدت‌ها، چهره‌های شرمنده سیاسی، جمعیت‌شناسان بدعتی، سیاستمداران ممنوع شده از کار و مورخان سلطنتی خشکیده و ترک خورده پوست، از فهرست تمامی مهمانی‌های خوب تاریخی دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ کنار گذاشته شده بودند، اما اینک همان‌ها با عناوین کارشناسان تشریفات سیاسی، فرهنگ جنگ سرد و رویارویی‌های فرهنگی دعوت شده و مجدداً برگشته‌اند. به‌علاوه می‌توان گفت که تاریخ‌های پزشکی، علم و قانون - یعنی حوزه‌هایی که در موج نخست تاریخ «جدید» در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در حاشیه بودند - دوباره توسط کسانی که خود را فرهنگ‌ساز می‌دانند، به عنوان حوزه‌های مهیج بازسازی شده‌اند»<sup>۱</sup>

رویکرد فرهنگی به تاریخ باعث افزوده شدن عناصر جدید بسیاری به بررسی‌های تاریخی شده است، که تأکید بیشتر بر مسئله هویت را دربردارد و این امر بدون تردید سطح تفهیم تجربه‌های گذشته را افزایش می‌دهد.<sup>۲</sup> نکته اساسی این است که چنین رویکردهایی، افزون بر آن فهرست‌هایی است که مورخان در دست دارند. آنان که عقیده دارند تاریخ فرهنگی در شکل

1 M. Rubin, "What is Cultural History Now?" in Cannadine (ed), *What is History Now?*, p. 80.

2 A. Brown(ed.) (2006), *Historical Perspectives on Social Identities*, Cambridge Scholars Press.

پساساختارگرایی آن تهدیدی جدی است، همان اشتباه کسانی را مرتکب می‌شوند که برای تاریخ اجتماعی و تاریخ شفاهی چنین ادعاهایی می‌کردند.

### برای مطالعه بیشتر

- Dworkin, D. (1997), *Cultural Marxism in Postwar Britain*, Duke University Press.
- Evans, R. J. (2001), *In Defence of History*, Granta Books.
- Foucault, Michel (2002), *The Archaeology of Knowledge*, Routledge.
- Joyce, P. (1994), *Democrite Subjects: The Self and the Social in Nineteenth Century England*, Cambridge University Press.
- Rubin, M. (2002), "What is Cultural History Now?", in D. Cannadine(ed.), *What Is History Now?*, Palgrave.
- Thompson, E. P. (1991), *The Making of the English Working Class*, Penguin.
- Williams, Raymond (1987), *Culture and Society*, Hogarth Press.

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نتیجه‌گیری

پیشکش به تبرستان  
www.tabarestan.info

سعی کردیم شیوه‌هایی نشان دهیم که از آن طریق بتوان اندیشه انتقادی را در تاریخ‌نگاری به کار برد. مخصوصاً برای خوانندگان دوره لیسانس، سعی کرده‌ایم از نیاز به مطالعه متون مفید و مؤثر یاد کنیم. در کار شتافتن به منظور پایان دادن مطالعه آثار ارزیابی شده، به جای آن که به شیوه انتقادی به نویسندگان آن‌ها پرداخته شود، اغلب تمایل زیادی برای یافتن حقایق در میان متون وجود دارد. کوشیده‌ایم به بعضی از مسائلی اشاره کنیم که باید در هنگام ارزیابی مباحث تاریخ‌نگاری مورد توجه قرار گیرد، و این که برخی از تفسیرها تا چه اندازه وابسته به روایت‌های گسترده‌تر و نگرش‌های از پیش اندیشیده شده، هستند. در نتیجه‌گیری‌ها سعی ما بر این بوده است که از مفاهیم ساده‌انگارانه‌ای که مثلاً چه چیزی درست یا غلط است، اجتناب نماییم. ما برای شیوه تاریخی الگو فراهم نمی‌کنیم. بدین ترتیب، مسئله عینیت در کجا قرار می‌گیرد؟

چگونه است که ما اغلب می‌خوانیم که کسی یک اثر «قطعی» درباره برخی موضوع‌ها [تاریخی] به رشته تحریر درآورده است؟ شاید به طور عادی، زیاد با این مسئله مواجه نمی‌شویم؛ در حالی که هنوز هم متقدمان مشتاق با بی‌احتیاطی چنین ادعاهایی را مطرح می‌کنند. اما نویسنده [تاریخ] دیگر بیش از این - مثل همیشه - شخصیت غایب در بحث به شمار نمی‌رود، بلکه به عنوان یک داور بی‌طرف حضور دارد. در سده نوزدهم میلادی، هنگامی که تاریخ به صورت یک تخصص علمی درآمد، مفهوم بی‌طرفی غالباً وصف یک مسئله «علمی» به خود گرفت. اعتبار علوم طبیعی بر این مبتنی بود که به مثابه آرمانی عینی در نظر گرفته می‌شد که همه شاخه‌های یادگیری

از آن متأثر بود. این مسئله به سردرگمی اسفباری دربارهٔ تاریخ منجر شد بدین گونه که آیا تاریخ یک علم اثبات‌گرا بود یا نه؛<sup>۱</sup> و این مسئله اکنون معمولاً بی‌جا تلقی می‌شود؛ اما در واقع تاریخ در بین افرادی که از دیدگاه جی. بی. بری (J.B. Bury) حمایت می‌کردند که تاریخ را علم «نه کمتر و نه بیشتر» می‌دانست؛ و یا آن‌هایی که طرفدار جی. ام. ترولیان (G.M. Trevelyan) بودند که از تاریخ به مثابه «هنر»ی با ارزش‌های گستردهٔ آموزشی و نداشتن ارتباط خاص با حقیقت مفاهیم علمی دفاع می‌کرد، تاریخ مباحثی کاملاً آموزشی است.<sup>۲</sup> میراث این مبحث، تأیید اثبات‌گرایی نبود که در نظر اکثر مورخان بریتانیایی بدعت‌آمیز تلقی می‌شد؛ بلکه قصد این بود که اگر کتابی راجع به چنین موضوعی با این شیوه نوشته می‌شود، انتظار می‌رود که دیدگاه نویسندگان در آن دخالت نیابد. این مسئله منجر به رواج چندین سبک شد که در فرهنگ دانشگاهی و یادداشت‌های مشورتی ناشران تجسم یافته است. برای مثال، مورخان به طور سستی از اول شخص مفرد، جز به‌ندرت در پیش‌گفتارها و گاهی در پانوشت‌ها، استفاده نمی‌کنند و این می‌تواند باعث برخی زیاده‌گویی‌های عجیب و ترکیب‌های اضافی در ضمن جمله‌ها شود.

تصور می‌شود با آغاز سدهٔ نوزدهم میلادی، اعتقاد به بی‌طرفی در تاریخ، با بیانیهٔ مشهور لرد اکتون (Lord Acton) در سال ۱۸۹۸ خطاب به همکاران شرکت‌کننده در نوشتن کتاب چند جلدی و چند نویسنده‌های تاریخ جدید کمبریج به اوج خود رسید:

«طرح ما نیازمند این است که هیچ چیزی از کشور، دین یا حزبی که نویسندگان به آن تعلق دارند، در آن آشکار نشود. این موضوع نه تنها به دلیل آن که بی‌طرفی از ویژگی‌های یک تاریخ مشروع و یک مسئلهٔ اساسی است، بلکه از آن‌رو که کار توسط افرادی انجام می‌شود که برای افزایش دانش دقیق و درست، نه برای هدف‌های دیگر، با هم فعالیت می‌کنند».<sup>۳</sup>

به هر حال، این امر بدان معنا نیست که اکنون ضرورتاً انتظار هیچ نوع قضاوتی نداشته؛ زیرا وی در دیگر موقعیت‌ها از مورخان انتقاد کرده است که در محکوم کردن اعمال ظالمانه ناموفق بوده‌اند؛ همان‌طور که اخیراً گفته است: «به انسجام انعطاف‌ناپذیر مجموعهٔ اخلاقی» اعتقاد داشت

1 C. Parker (1990), *The English Historical Tradition Since 1850*, John Donald, pp. 20-40; C. Parker (1933), "English historian and opposition to Positivism", *History and Theory* xii, pp. 120-45.

2 J. B. Bury (1930), *Selected Essay*, Cambridge University Press, D. S. Goldstein (1977), "J. B. Bury's philosophy of history: a reappraisal", *American Historical Review*, 82, pp. 896-919; G. M. Trevelyan (1949), *Clio, A Muse*, Longman.

3 J. E. E. Dalburg-Acton (1930), *Letters on Modern History*, Macmillan, pp. 316, 318.

که به فراهم کردن هدف مطالعه تاریخی کمک می‌کنند، اما امروز با شکاکیت‌گری مواجه شده‌اند.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد از آن زمان به بعد مورخان از هر نوع ادعایی مبنی بر دستیابی به حقیقت یا بی‌طرفی، عقب‌نشینی بیشتری کرده‌اند. دو بحث عمده در نیمه سده بیستم میلادی برای دفاع از بی‌طرفی در تاریخ مورد استفاده قرار گرفت. انجمن تاریخ با روش‌های علوم اجتماعی و با پذیرفتن روش‌های جدی کمی‌تی و جدید، به اوج خودش رسید؛ به‌رغم این که مطالب دروغ و شاخص‌های آماری نادرست ارائه می‌شد، اما این کار امکان طرح موضوع بی‌طرفی علمی را مجدداً به میان کشید. یک فرد صاحب نظر درباره این رویکرد فوگل (Fogel) بود. انتقاد از رویکرد کلی و روش‌های خاص او تا حدودی درخشنده‌گی اولیه این معیار طلایی جدید را تیره کرد. شمار کمتری از دانشمندان علوم اجتماعی بودند که مدعی آن نوع از اثبات‌گرایی عینی باشند. دفاع دیگر درخواست برای تخصصی شدن تاریخ بود: نماینده بزرگ دفاع از این اندیشه، جفری التون (Geoffrey Elton) بود. این دو تن که از نظر تلقی‌شان در مورد روش‌شناسی با یکدیگر در تقابل بودند، به ویژه در خصوص رابطه بین تاریخ و علوم اجتماعی، در دفاع از معیارهای عینی با هم یکی شدند.<sup>۲</sup> البته آخرین جریانی که بی‌طرفی در تاریخ را در شدیدترین شکل احتمالی آن به چالش کشیده، پسا مدرنیسم است. یکی از ستیزه‌جویانه‌ترین مخالفان با نفوذ پسا مدرنیسم کتاب ریچارد جی. ایونز به نام *در دفاع از تاریخ* (۱۹۹۷م) است. ایونز به موضوع‌های بسیاری پرداخته است، اما فراتر از همه او پسا مدرن‌گرایی را به عنوان خطری برای دانش دارای هدف‌های جدی، مورد حمله قرار داد.<sup>۳</sup> در عمل، اکثر مورخان، در حالی که تنوع بسیار دانش تاریخی را به رسمیت می‌شناسند و شیوه‌ای را که از آن طریق حرفه آن‌ها همیشه فرهنگ متداول زمان خود را منعکس نموده است، رعایت می‌کنند؛ اما همچنان مطمئن هستند که کار آن‌ها با رویدادها گذشته رابطه واقعی دارد، و این که ایشان آن را بنابر شواهد و همچنین بینش خود تفسیر می‌کنند، متضمن اهمیت واقعی برای آینده است.»

برای درستی موضوع، نکته مهم و اساسی آن است که مورخان به این تصور پایبند باشند که تاریخ مبتنی بر شواهد است، و بر همین اساس دست کم شبیه علوم طبیعی است؛ و وظیفه مورخ این

1 C. Parker, *The English Historical Tradition Since 1850*, pp. 77, 95-96.

2 R. W. Fogel and G. R. Elton (1983), *Which Road to the Past?*, Yale University Press.

3 R. J. Evans (1997), *In Defence of History*, Granta Books.



است که به دنبال توضیح و گزارش از چگونگی رویداد آن مسائل باشد. به منظور تحقق این کار، وی نباید به سنگر پناه ببرد و به انکار امکان وجود رویکردهای گوناگون تاریخ‌نگاری بپردازد و این که حتی یک نگاه سطحی به تاریخ و دست‌آوردهای خویش از موضوع می‌تواند این مسئله را نشان دهد. او باید تنوع و ماهیت متغیر تاریخ‌نگاری را به عنوان قدرت و نه ضعف ببیند. انتخاب موضوع و روش پژوهش، با توجه به زمینه‌ای که مورخ در زمان حال در خصوص آن کار می‌کند، تعیین می‌شود و همین امر ارتباط‌های تاریخ را تضمین و پویایی آن را حفظ می‌کند. به‌علاوه، مورخ نباید از وظیفه‌اش مبنی بر تفسیر تاریخ فعالیت‌های بشری کناره‌گیری نماید. اگر وی این کار را انجام ندهد، دیگران بدون داشتن دانش عالمانه و بی‌صداقتی به بررسی شواهد می‌پردازند.<sup>۱</sup>

البته تاریخ درباره‌ی گذشته است، اما تاریخ‌نگاری همیشه پاسخی به علائق و نیازهای زمان حال نیز هست. تاریخ هنر بشری است، بنابراین به گونه‌های اجتناب‌ناپذیر بخشی از زندگی فکری جامعه‌ای محسوب می‌شود که آن را به وجود می‌آورد. با توجه به متغیر بودن آن، همیشه راه انتقاد و اصلاح به رویش گشوده و همین ویژگی است که آن را با علوم انباز می‌کند. با توجه به سرزندگی و نشاطی که در آن هست، نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی سالم فکری و بنابراین در سلامت جامعه برعهده دارد.

همان‌گونه که دانشجویان تاریخ باید به کاربرد و تفسیر منابع دست اول، یعنی عناصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی تاریخ‌نگاری اصیل آشنا شوند، ضروری است که به منابع دست دوم نیز با این نگاه که آن‌ها را نمی‌توان به سادگی مجموعه‌ای از عقاید پذیرفته شده و قطعی دانست، نزدیک شوند. این نویسندگان اطلاعات فراهم آمده را برای هدف‌های خودشان شکل داده و آماده کرده‌اند. در صورتی که این مسئله فهمیده شود، برای دریافت ما از جامعه بسیار ارزشمند خواهد بود. کسانی که وارد دوره‌های آموزشی بالاتر می‌شوند، گاهی به مطالعه‌ی حرفه‌ای علاقه‌مند می‌گردند، زیرا می‌توانند به فایده و محبوبیت ضروری این مطالعات در میان دانشجویان بلند پرواز اذعان نمایند. اما بازار برای دانشجویانی که آموزش حرفه‌ای دیده‌اند، ثباتی ندارد؛ همان‌گونه که محبوبیت حرفه‌های خاص نیز در نوسان است. خوشبختانه کارفرمایان از مهارت‌های گزینش و تفاوت‌ها

۱ ما با خوشحالی یادآوری می‌کنیم که دیگر متون هم به همان نتیجه‌گیری رسیده‌اند. به عنوان مثال نگاه کنید به:

P. Lambert and P. Schofield (2004), *Making Histories: An Introduction to the History and Practices of a Discipline*, Rutledge, pp. 290-297.

آگاهی دارند: نیروی فهمیدن و قدرت بیان کردن باتواً با یکدیگر می‌تواند نشان و مدرک خوبی برای فارغ‌التحصیل رشته تاریخ باشد؛ و فهمی که با دانش تاریخی همراه شود، می‌تواند به طور جدی و اساسی در سالم‌سازی دموکراتیک یک ملت نقش حیاتی ایفا کند.

پیشکش به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نمايه

اسپنس: ۱۵۶	T
استايز: ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱	آدولف هيتلر: ۱۲۷، ۹۰
استاركي: ۳۰، ۳۲	آرتور مارويك: ۸۱
استالين: ۱۲۷، ۱۵۷	آرنت: ۱۳۲
استدمن جونز: ۱۱۵، ۱۶۷	آكسفورد: ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۱۰۱
استرن: ۷۸	آكشات: ۴۹، ۶۳، ۶۵
استنلي كوبريگ: ۱۲۵	آگوست كنت: ۱۸
استوارت هال: ۱۶۳	آلبرت سوپول: ۵۲
استينسون: ۸۰	آلتوسر: ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
اسكات: ۱۱۶	آلفرد كويان: ۵۰
اسكوت: ۱۵۴	آلمان: ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۷
اف. اچ. برادلي: ۶۵	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸
اف. آر: ۱۴۹	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
اليزابت واتزل: ۱۱۸	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۸
اندرسون: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲	آن بولاك: ۱۲۸
اندروتورپ: ۸۹	آليس كلارك: ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰
انقلاب فرانسه: ۱۳، ۱۴، ۲۴، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴	آمريكا: ۲۷، ۵۶، ۹۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۵۳
۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۸۳، ۹۸	آن پر كينز: ۸۲
انگلس: ۹۹، ۱۰۰	آنكرا سميت: ۳۵، ۳۶
انگلستان: ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۲۹	
۳۰، ۷۴، ۹۸، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۷	
اوكرين: ۱۳۶	
اي. اچ. كار: ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۹۵	اتحاد جماهير شوروي: ۷۲، ۸۷، ۹۲، ۱۱۹، ۱۳۰
اي. پي. تامپسون: ۳۳، ۴۵، ۴۹، ۷۱، ۸۳، ۱۱۱، ۱۱۲	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷
۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷	اثبات گراي: ۱۸، ۱۷۴
اي. ويستر: ۵۸	اچ. ال. فيشر: ۵۶
ايروينگ: ۱۲۲	اچ. جی. کی: ۴۴
ايزابلا بيتون: ۱۱۱	ادمونديبورک: ۹۸، ۱۵۲
ايزاک دويچر: ۱۴۱	ادوار دسعيد: ۳۳، ۶۰
ايونز: ۱۴۴، ۱۷۵	ارنست نولت: ۱۴۲
	اريك هابسبام: ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹

ب

- پسامدرن‌گرایی: ۴۷، ۶۱، ۱۱۴  
 پسامدرن‌ها: ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۵۸  
 پسامدرنیسم: ۱۳، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۸  
 ۸۶، ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۵  
 پست‌مدرن: ۱۱، ۱۴  
 پست‌مدرنیست‌ها: ۱۱، ۴۰  
 پلامب: ۱۴۸، ۱۴۹  
 پل‌ناتسون: ۱۵۹  
 پوپر: ۵۵  
 پیتربرگ: ۱۴۷  
 پیتر گاسکن: ۱۱۳  
 پیترماندلز: ۸۱  
 پیترناویک: ۱۲۲  
 پین: ۸۴، ۹۸  
 پنجبک: ۱۰۳، ۱۰۴  
 باترفیلد: ۲۹  
 باربارا کاستل: ۸۲، ۸۷  
 باربارا تیلور: ۱۰۹  
 باکسندیل: ۷۶، ۷۷  
 بیرون: ۱۵۴  
 برادلی: ۶۵  
 برانسون: ۸۰  
 براونینگ: ۱۲۸، ۱۳۹  
 برتولدبرشت: ۱۵۷  
 بروزه: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲  
 بریتانیا: ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷  
 ۳۹، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۱  
 ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۱۱۲  
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۴  
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲

ت

- تارتین: ۱۰۱  
 تورک: ۹۸  
 تورلایت: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱  
 تولاک: ۱۲۸  
 تیتون: ۱۱۱  
 تیوان: ۸۷  
 ثاتریس‌وب: ۱۰۱  
 تارنر: ۷۷  
 تاریخ علمی: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲  
 تاریخ‌فرهنگی: ۱۴، ۵۲، ۵۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹  
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰  
 تاریخ‌گرایی: ۱۷، ۵۵  
 تاریخ‌نگاری انگلستان: ۱۴  
 تاریخ‌نگری: ۱۷، ۳۶، ۵۵  
 ناش: ۱۱۴  
 تام‌پین: ۹۸  
 تام‌مان: ۱۵۴  
 تجربه‌گرایی: ۱۴، ۱۸، ۵۰  
 تروتسکی: ۱۰، ۹۲، ۱۳۵  
 ترپورلومیس: ۱۵۹  
 توماس: ۱۷۰  
 توماس‌سایبینگون‌ماکولای: ۲۱  
 توماس‌کارلایل: ۶۴  
 تونی‌وایلی: ۱۵۹

پ

- پاتریک‌جویس: ۳۹، ۴۶، ۶۳، ۶۶، ۱۶۷  
 پاتزولد: ۱۳۸  
 پاولینگ: ۷۶، ۷۷  
 پت‌هودسون: ۱۰۴  
 پرکینز: ۸۲، ۸۳  
 پری‌اندروسون: ۱۵۰  
 پرستلی: ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۱۱۹  
 پسامدرن: ۴۶، ۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵  
 پسااختار‌گرایی: ۴۶، ۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۵

چایم وایزمن: ۱۴۲  
چکسلواکی: ۹۱

ح

حزب توری: ۲۳  
حزب ویگ: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱  
۱۶۸، ۵۶، ۵۴

د

دانشگاه کلنفورد: ۱، ۲۲، ۱۱۷  
دانیل گلدهاگن: ۱۶۸  
دانیل جونا گلدهاگن: ۷۸  
دانیل کوهن-سندیت: ۱۲۶  
دیورالیشتا: ۱۲۲  
دیوراهلیستات: ۹۰  
دکتر استرنج لاول: ۱۲۵  
دنيس دورکین: ۱۵۰، ۱۶۴  
دنيس رابلی: ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹  
دونالد رامسفلد: ۹۰  
دویل: ۵۱  
دیکنز: ۷۷  
دیک هیدیگ: ۱۶۴  
دیوید استارکی: ۳۰، ۳۲  
دیوید ایروینگ: ۳۴، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴  
دیوید چاپلندز: ۷۰  
دیوید کانادین: ۵۹، ۹۵  
دیویدوف: ۱۱۱  
دیوید هاروویتز: ۷۳

ر

رابرت فالکون اسکوت: ۱۵۴  
رادنی هیلتون: ۱۵۵  
رالف میلیبان: ۸۹

تونی وبستر: ۵۷  
تیسن: ۱۲۹، ۱۳۴  
تیم بلانینگ: ۷۲

ج

ج.آر. گرین: ۲۲  
جان استیونسون: ۸۰  
جان باکسندیل: ۷۵  
جان تاش: ۱۱۴  
جان ریچارد گرین: ۲۷  
جان ساویل: ۱۵۵  
جان بیلی: ۱۸۸  
جرج واشینگتون: ۱۵۳  
جرهاردریتر: ۱۲۹  
جفری التون: ۱۷۵  
جنسیت و تاریخ: ۱۴، ۹۵، ۹۶  
جوان والاک: ۱۱۵، ۱۱۷  
جوده و اکوویتز: ۱۱۲  
جورج اُرول: ۱۲۴، ۱۵۲  
جورج لی مألوری: ۱۵۴  
جویس: ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۶۷، ۱۶۸  
جی.ال. گادیس: ۷۳  
جی.ام. ترولیان: ۱۷۴  
جی.آر. التون: ۴۵  
جی.بی. بری: ۱۷۴  
جی.بی. پرستلی: ۷۵  
جی.بی. تایلر: ۷۸  
جی.بی. گوچ: ۱۷  
جیمز کلوگمان: ۱۵۵  
جیمز هیتون: ۷۱  
جین پورویس: ۱۱۷

چ

چاپلندز: ۷۱

ع

عصر روشنگری: ۱۶، ۳۸  
عصر ویکتوریا: ۲۰، ۱۱۴

ف

فآئین سیدنی: ۱۰۱  
فاسیندر: ۱۳۳  
فایشیم: ۱۳۸، ۱۵۳  
فرانسه: ۱۸، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۸۵  
فرانسس فور: ۵۲، ۷۲  
فرانسیس فوکویاما: ۶۱  
فردریک: ۱۴۰، ۱۴۴

فرناندو رود: ۴۴

فروید: ۱۰۸، ۱۱۷

فريتزتسن: ۱۲۹

فریدریش انگلس: ۹۹

فریدریک مینک: ۱۲۸

فریمن: ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۵

فمینیست: ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۱۹، ۱۱۸

فمینیست سوسیالیست: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲

فمینیسم: ۴۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹

فور: ۵۳

فوکو: ۲۹، ۳۹، ۱۶۵، ۱۶۶

فوکویاما: ۶۱

فوگل: ۱۳، ۱۷۵

فیلدمارشال رومل: ۱۳۱

فیلدمارشال مونتگومری: ۱۳۱

فیلدینگ: ۷۷

فینکلشتاین: ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۲۲

ک

کاپیتالیزم: ۴۴، ۵۱، ۵۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۴  
کاپیتان اسکات: ۱۵۴

رامسفلد: ۹۰، ۹۱

رائتز: ۹۸

رانکه: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۵۵

رایلی: ۱۱۵، ۱۱۶

رایموند ویلیامز: ۱۵۱

روآندارا: ۱۴۲

روبرت بران: ۱۴۳

روبو تام: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷

ریچارد ایونز: ۱۴۴

ریچارد ج. ایونز: ۱۴۰، ۱۷۵

رینرورنر فاسیندر: ۱۳۳

ژ

ژاک دریدا: ۳۷

ژرژ لوفور: ۵۰

س

ساختارگرایی: ۶۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸

سالی الکساندر: ۱۰۹

سایمون: ۲۶

سایمون دو مونتفورت: ۲۶

سایمون اسکاما: ۵۳

سایمون دو مانتفورت: ۱۵۴

سر نوئل هندرسون: ۱۲۵

سویول: ۵۳

سوسیالیسم ملی: ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۰

سویس: ۱۲۹

ش

شایرر: ۱۲۷، ۱۲۸

شکسپیر: ۱۶، ۹۷

شلی: ۱۵۴

شیلاجفری: ۱۰۹

شیلاروبو تام: ۱۰۵، ۱۰۹

گلدهاگن: ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱  
گیبون: ۱۶  
گیلدیا: ۵۲، ۵۴

### ل

لائورنسا تون: ۸۷  
لردا کون: ۸۸، ۱۷۴  
لردشافسبری: ۹۹  
لوسین فور: ۳۴  
لوفوز: ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۷۲  
لورلز: ۱۵۶  
لوئیس گیلبرت: ۱۲۴  
لوئی آلتوسر: ۱۶۲  
لهرواله دورا: ۴۴  
لیپستات: ۹۰  
لیپشتاد: ۱۲۲، ۱۴۴  
لیتوانی: ۱۳۶  
لینکلن: ۱۵۳  
لیویز: ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲  
لئوپولد فون رانکه: ۱۷  
لئون تروتسکی: ۱۳۵  
لئونور دیویدوف: ۱۱۱

### م

ماریتین بروزه: ۱۳۴، ۱۴۱  
مارک بلوک: ۴۳، ۱۶۹  
مارکس: ۳۸، ۴۴، ۱۵۷، ۱۶۵  
مارکوزه: ۱۳۳  
مارویک: ۸۱  
ماری ولستون کرافت: ۹۸، ۱۰۲  
ماکس وبر: ۱۵۱  
ماکولای: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷  
مالوری: ۱۵۴، ۱۵۵  
ماندلر: ۸۱

کاترین هال: ۱۱۰  
کاتمن: ۷۷  
کارل فردریک: ۱۳۰  
کارل پوپر: ۵۵  
کارل دیتریچ پراجر: ۱۳۱  
کارل مارکس: ۹۹، ۱۵۷  
کانادین: ۵۹، ۶۰، ۹۵، ۹۶  
کرشاو: ۸۰، ۸۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹  
کریستوفر آبراونینگ: ۱۳۸  
کریستوفر پاولینگ: ۷۵  
کریستوفر هیل: ۵۱، ۱۵۵، ۱۷۰  
کریس کوک: ۸۰  
کلارک: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴  
کلان روایت: ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱  
کمونیسم: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۶  
کنت: ۱۸، ۲۱، ۱۶۳  
کنت امورگان: ۸۳  
کوبان: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۷۲  
کورت پاتزولد: ۱۳۸  
کویکر-تامپین: ۸۳  
کیث توماس: ۱۶۹  
کیث جنکینز: ۱۱، ۳۹  
کین: ۵۷، ۵۸  
کین و هاپکینز: ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۵  
کیو.دی. لیویز: ۱۴۹

### سی

گارت استدمن جونز: ۱۱۴  
گارت استدمن جونز: ۱۶۷  
گاریبالدی: ۱۵۳  
گریتن: ۷۷  
گرین: ۲۲، ۲۷، ۳۰  
گرین و فریمن: ۲۲  
گلدستون: ۲۳



- مایکل فوت: ۸۷  
 مجارستان: ۱۵۷  
 مکتب اوکشات: ۱۱  
 مکتب آنال: ۱۶۹، ۴۴، ۴۳  
 مکتب تاریخی ویگ: ۲۰، ۱۱  
 مکتب ویگ: ۳۷، ۱۳، ۱۱  
 مکتب مارکسیسم: ۴۴  
 مک کارتی: ۱۳۳  
 مورخان ویگ: ۲۸، ۲۳، ۲۱، ۲۰  
 میری روبین: ۱۷۰  
 میشل بورلایت: ۱۳۹  
 میشل فوکو: ۱۶۴، ۱۱۴، ۳۷، ۲۹  
 میلیبانده: ۸۹  
 مینک: ۱۲۹  
 مین کمپف: ۹۱، ۹۰
- ن**
- ناپلئون: ۱۷  
 نازیسیم: ۱۳۹، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۳  
 نازیسیم و تاریخ‌نگاری: ۱۴  
 نازی‌ها: ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۱  
 نانسو میتفورد: ۱۴۷  
 ناویک: ۱۲۲  
 نورمن فینکلشتاین: ۱۳۳، ۷۸  
 نولت: ۱۳۴، ۱۴۲  
 نیکیتا خوروشچف: ۱۵۶، ۹۲
- و**
- واتزل: ۱۱۹، ۱۱۸  
 واکوویتز: ۱۱۳، ۱۱۲  
 وایزمن: ۱۴۲  
 ورا برتین: ۱۰۱  
 ولستونکرافت: ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸
- ویکتور کایرنان: ۱۵۵  
 ویگ‌ها: ۳۱، ۲۹، ۲۸  
 ویلیام استابز: ۲۳  
 ویلیام شایرر: ۱۲۷  
 ویلیام بوث: ۷۴  
 وینستلی: ۱۵۶  
 وینستون چرچیل: ۱۳۱، ۳۰
- ه**
- هاسپام: ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۱۵  
 هاپکینز: ۶۵، ۶۰، ۵۸، ۵۷  
 هارولد نیکلسون: ۱۲۶  
 هال: ۱۶۳، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰  
 هانامیشل: ۱۰۷  
 هانتینگتون: ۶۱  
 هانس مومزن: ۱۳۴  
 هایدگر: ۳۷  
 هایدن وایت: ۶۳  
 هایمن: ۸۰  
 هدف‌گراین: ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۲۸  
 هربرت باترفیلد: ۲۹  
 هربرت فیز: ۷۳  
 هربرت مارکوزه: ۱۳۳  
 هگل: ۶۱، ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۳۸، ۳۶  
 هولوکاست: ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۲، ۹۰، ۷۸، ۳۴، ۱۴  
 هیتلر: ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۹۰، ۸۰، ۷۸، ۶۳  
 ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۸  
 هیملر: ۱۳۹، ۱۳۶
- ی**
- یان کرشاو: ۱۳۷، ۱۳۲، ۸۰، ۷۹، ۶۳

کتاب حاضر، مقدمه‌ای بر تاریخنگاری، اثری مشترک از راجر اسپالدینگ و کریستوفر پارکر از اساتید دانشگاه‌های انگلستان می‌باشد که در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات دانشگاه منچستر به چاپ رسیده است. هدف اصلی نویسندگان در این اثر آشنا کردن دانشجویان رشته تاریخ با مفاهیم اصلی تاریخ، تئوریهای تاریخی و تاریخنگاری علمی است. برای این منظور در این کتاب سعی شده است با ذکر مثالها و با زبانی شیوا ابتدا تعریفی روشن از مفهوم تاریخ و تاریخنگاری علمی ارائه گردد و سپس در ادامه، نویسندگان ضمن ارائه راهنمایی‌هایی پیرامون مطالعه متون تاریخی، به‌کارگیری اندیشه انتقادی در تاریخنگاری و چگونگی نوشتن تاریخ علمی و مقاله‌نویسی، در مکاتب مختلف تاریخنگاری را مورد بررسی قرار داده‌اند.



پژوهشگاه تاریخ اسلام

شماره: ۸-۷-۹۳۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸  
ISBN: 978-600-93472-7-8